

اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

دی ۱۳۷۵ شماره ۳۳ سال سوم

تروریسم دولتی، پای میز محاکمه؟

بدون توجه به ملاحظات تاکتونی دول اروپایی و به خصوص دولت آلمان، رسماً جمهوری اسلامی محکوم خواهد شد و چشم های بسته دستگاه های قضایی اروپایی، بالاخره بر واقعیت آشکار اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی در اروپا، باز خواهد شد؟

صفحه ۲

اطلاعیه مشترک

درخواست صدور حکم جلب بین المللی سران رژیم اسلامی

صفحه ۲

اطلاعیه سازمان پیرامون

اعتراضات گسترده مردم در کرمانشاه و چند شهر دیگر!

صفحه ۲۸

چه برسر فرج سرکوهی آمده است؟

گسترش اعتراضات نسبت به ربوده شدن و دستگیری سردبیر نشریه آدینه

صفحه ۱۱

آیا "گفتگوهای مرحله نهایی" چیزی خارج از چارچوب توافقات مرحله ای به دست خواهد داد؟

روند صلح خاورمیانه وموضع "جبهه خلق برای آزادی فلسطین"

صفحه ۲۰

گزارش ویژه

* پزشکان ایران، نیازهای جامعه و جمهوری اسلامی

در جامعه امروز ایران مسئله ای به نام "پزشک زیادی" نیست و، برعکس، اکثریت مردم کماکان از کمبود پزشک، خاصه پزشک متخصص، رنج می برند. آنچه هست، توزیع بسیار نامتناسب پزشکان موجود در سطح کشور و همچنین کاهش نسبی درآمد گروه هایی از پزشکان در دوره ی اخیر است.

* نیازهای درمانی جامعه ایران

* پزشکان وملایان

* مسائل و خواست های پزشکان

صفحه ۹ و ۵

ملاحظات پیرامون "بحران چپ، وظایف

ما و کنگره دوم"

برون رفت از بحران چگونه

و با کدام روش؟

صفحه ۱۳

احمد

"اکثریت" ودعوت به بحث و

گفتگو

صفحه ۱۲

آزاد

رئیس جمهور به زیر

می افتد؟

آن تازیانہ ای که این ناامیدی را بر چهره رئیس جمهور حک کرد شکست همه تدبیرهای سیاسی بود که طرفدارانش برای پایدار ماندن دستگاه دولت او بویژه از تشکیل مجلس پنجم تاکنون به کار گرفتند. از قله تا دامنه راه طولانی بود که در هر گرده بخشی از زین و برک قافله بر زمین می افتاد

صفحه ۳

مصطفی مدنی

اوضاع جاری افغانستان

حاکمیت قرآن و مواد

مخدر

صفحه ۲۴

همایون

کردستان عراق و

اپوزیسیون

مصاحبه نماینده حزب کمونیست عراق

صفحه ۲۲

دگرگونی سرمایه

داری؟ بازنگری

مارکسیسم؟

صفحه ۱۸

تروریسم دولتی، پای میز محاکمه؟

اعلام رسمی تروریسم دولتی رژیم به عنوان عامل قتل دکتر صادق شرفکندی و یاران او، در برلین، کام بزرگی در مبارزه علیه تروریسم رژیم و خود دستاوردی برای جنبش سیاسی مخالف رژیم بود، اما ما باید خواستار محکومیت این تروریسم و اتخاذ سیاست متناسب در قبال آن باشیم.

دروغ پردازی فلاحیان را محکوم می کنیم!

حکم جلب بین المللی سران رژیم ایران به جرم سازمان دهی ماشین کشتار تروریسم دولتی باید صادر گردد!

فلاحیان رئیس سازمان امنیت و اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی ایران روز ۱۲ آذرماه در مصاحبه ای با نشریه کیهان چاپ تهران ضمن بیان یک سلسله اراجیف درباره دادگاه میکونوس اعلام کرده که ترور شهید دکتر شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و یارانش کار کوموله و یا نیروهای انشعابی از حزب دمکرات کردستان ایران بوده است. این دروغ پردازی رذیلانه همواره ورد زبان مستولین رژیم جمهوری اسلامی ایران در توجیه اقدامات تروریستی بوده است. آنها برای توجیه ترورهای جنایت کارانه خود چاره ای جز این نداشته اند که به اصطلاح به دروغ های شرعی متوسل شده و ترورها را به اختلاف داخلی میان گروه های سیاسی متسبب سازند. اما حقایق و داده های غیرقابل انکار، همواره خلاف دروغ پردازی های رژیم جمهوری اسلامی را به اثبات رسانده و پیکیری موارد خارج از حساب ترورهای انجام شده اتهام سازمان دهی ترورها را متوجه سران جمهوری اسلامی ساخته است.

در مورد فلاحیان، این رئیس دستگاه کشتار جمهوری اسلامی همین بس که او آخوند جنایت کاری است که حکم جلب بین المللی اش به عنوان مجری ترورهای رژیم جمهوری اسلامی توسط دادستان آلمان صادر شده است. شایسته است که او همراه مجرمان همترازش یعنی رهبران درجه اول جمهوری اسلامی همچون سران نازی در یک دادگاه بین المللی به خاطر به قتلگاه فرستادن صدها هزار شهروند کشورمان محاکمه و محکوم شود. ما بار دیگر کیفرخواست دادستانی آلمان را مورد تأیید قرار داده و از دادگاه میکونوس می خواهیم که حکم جلب بین المللی سران رژیم اسلامی را صادر کند.

حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان چریک های فدائی خلق ایران (اقلیت)
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

دادگاه، و با اشاره به خدمات سیاست دیالوک انتقادی این دولت به رژیم جمهوری اسلامی بود. جواب رفسنجانی به نامه ی هلموت کهل، طی نماز جمعه، برآورنده ی اهداف نامه و نشانه ی امید هنوز از دست نرفته رهبران رژیم، به امکان دخالت دولت آلمان در تصمیم نهایی دادگاه، بعد از زورآزمایی روزهای بعد از انتشار کیفرخواست دادستان بود.

اکنون، همه تلاش ها، برای جلوگیری از رای دادگاه علیه رژیم، به کار گرفته شده است. اسناد کذابی در مورد شهود دادگاه، از سوی رژیم ارائه می شود. تلاش می شود که صدور حکم هر چه بیشتر به تاخیر افتد. دفتر نخست وزیری آلمان، به خصوص وزیر مشول امور امنیتی که به اکراه و مشروط حاضر به حضور و شهادت در دادگاه شد، همچنین وزارت خارجه ی آلمان، علیرغم اعتراض نمایندگان مجلس آلمان، اعم از اپوزیسیون و غیراپوزیسیون، حاضر به هیچ گونه بحثی درباره ی مناسبات خود با دولت جمهوری اسلامی نیستند و همه ی شواهد حاکی از آن است که علیرغم استقلال قوه قضائیه، دولت آلمان مدافع، تعدیل حکم دادگاه و به تبعیت از نمونه ی فرانسه، تیرنه جمهوری اسلامی و تبدیل ترور دولتی، به یک قتل ساده است.

اما، افکار عمومی آلمان، به یمن انعکاس وسیع جریان دادگاه، کاملاً در جریان واقعیت امر قرار گرفته است و بدون شک به اسانی فرانسه یا اتریش، به قلب واقعیت کردن نخواهد گذاشت. فقط طرح اتهام و ارائه اسناد مستدل داتر بر آن، ضربه ی جدی را بر پیکر سیاست چشم پوشی دول اروپایی بر ترورهای جمهوری اسلامی در کشورهای خود وارد ساخته است.

اکنون دیگر وظیفه اپوزیسیون جمهوری اسلامی است که با بسیج افکار عمومی و تمامی نیروهای مدافع محکوم نمودن تروریسم جمهوری اسلامی، راه هر گونه اعمال نظر دولت آلمان بر حکم دادگاه برلین را مسدود سازد.

محکومیت رسمی جمهوری اسلامی، از طرف دادگاه برلین، می تواند آغاز چرخش جدیدی در انزوای این رژیم شده، دولت آلمان را از پیشبرد سیاست حمایت کرانه خود، تحت عنوان دیالوک انتقادی بازداشته، اتحادیه اروپا را، به تجدید نظر در سیاست تاکنونی خود وادار سازد.

بعد از قرائت کیفرخواست دادستان دادگاه میکونوس علیه رهبران جمهوری اسلامی که طی آن مسئولیت ترور دکتر صادق شرفکندی و یاران او را در سال ۹۲، متوجه رهبران جمهوری اسلامی ساخته است، این سوال برای همگان مطرح شده است، که، آیا بالاخره، در دادگاه برلین، بدون توجه به ملاحظات تاکنونی دول اروپایی و به خصوص دولت آلمان، رسماً جمهوری اسلامی محکوم خواهد شد و چشم های بسته دستگاه های قضایی اروپایی، بالاخره بر واقعیت آشکار اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی در اروپا، باز خواهد شد؟

دادستانی دادگاه برلین، بعد از صدور حکم جلب علی فلاحیان، که چند ماه قبل از آن و به قصد تاثیرگذاری در روند همین دادگاه، میهمان رسمی دولت آلمان بود، گام مهمی را در تنظیم کیفرخواست به جسد برداشته و رسماً دولت جمهوری اسلامی را در کنار متهمان نشانده است. او با تأکید گفت که اکنون و به طرز بی سابقه ای در تاریخ دادرسی آلمان، یک دولت، بدون آن که در دادگاه به دیده آید، در کنار متهمان نشسته است. او اضافه کرد که اگرچه، کیفرخواست وی سیاسی نیست، اما بر هیچ کس پوشیده نیست که انگیزه قتل میکونوس سیاسی بوده است، و تصمیم به اجرای آن توسط کمیته عملیات ویژه ای به سرپرستی خامنه ای، گرفته شده و اجرای آن به عهده ی وزیر اطلاعات رژیم، فلاحیان گذاشته شده است و وی در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۲ طی یک تماس تلفنی دستور انجام آن را با نام رمز 'فرشاد بزرگ علوی' به دارایی، ابلاغ نموده است.

بعد از آزادی بی سر و صدای قاتلین دکتر قاسملو، توسط دولت اتریش، معاملات پشت پرده ی دولت فرانسه بر سر قاتلین کاظم رجوی، و نهایتاً محاکمه نمایشی قاتلین دکتر بختیار، این اولین بار است که کیفرخواستی جدی علیه جمهوری اسلامی بعنوان دولت تروریست، دولتی که مخالفینش را حتی در خاک کشورهای دیگر نیز تعقیب کرده و ترور می کند، صادر شده است.

واکنش جمهوری اسلامی در مقابل این کیفرخواست روشن بود. تجمع در مقابل سفارت آلمان در تهران، تهدید به قتل دادستان و تهدید به قطع رابطه با دولت آلمان. پاسخ دولت آلمان، طی نامه ای از طرف هلموت کهل، خواست خویشتن داری و جدا کردن حساب دولت آلمان، از

سورنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

رئیس جمهور به زیر می افتد؟

مصطفی مدنی

اکثریت جامعه تحریم کشته بود، اما برای نخستین بار به یک تقابل جسدی در درون حکومت و انتخاباتی برای تعیین تکلیف نهایی تبدیل شد. بعد از شکل گیری مجلس پنجم، هر دو جناح از پیروزی خود دم زدند. واقعیت هم اینست که این علنیت در عین حال که قوه مجریه را به نیروی خود واقف کرده بود به غلبه جناح مجلس و رهبری مهار زد، مهاجرانی که او را مغز متفکر کارگزاران لقب داده اند می گوید: ترکیب مجلس باعث شد در یک انتخابات حساس نماینده ما برای کمیسیون احزاب با ۱۰۰ رای اول شود، لایحه دولت در موارد زیادی از تصویب بگذرد و طرح ادغام وزارت تعاون و بازرگانی رد گردد که بسیار مهم است.

شلیک توپ گروه کارگزاران بعد از این پیروزی با طرح تغییر قانون اساسی برای مادام العمر کردن ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، در آسمان تهران پیچید. بعد از نطق طاهری امام جمعه اصفهان که در حضور خود او دعا کرد رفسنجانی رئیس جمهور دائمی ایران باشد موج وسیع نظرخواهی روزنامه های طرفدار گروه کارگزاران را فرا گرفت. اما با مخالفت آشکار رهبر و رئیس مجلس این توپ به کل نشست. تدبیر دوم این بود که نیازی به تغییر قانون نیست. مجمع تشخیص مصلحت نظام می تواند بنابر مصالح اسلام و کشور نقش تعیین کننده رئیس جمهور، با حفظ قانون اساسی از طریق مراجعه به آرا عمومی ایشان را در این موقعیت ایفا کند. حسین مرعشی نماینده کرمان و رئیس سابق دفتر رئیس جمهور در سخنرانی قبل از دستور مجلس اعلام کرد: آقای هاشمی رفسنجانی محتاج ریاست جمهوری نیست بلکه کشور نیاز به ایشان دارد. ادامه ریاست جمهوری ایشان خواست عموم مردم است و برای تأیید آن می توان همه پرسى کرد. مجمع تشخیص مصلحت می تواند قانون عادی وضع کند و به آرا عمومی مراجعه نماید. در این همه پرسى هر کس فکر می کند از ایشان بهتر است می تواند با آقای هاشمی رقابت کند. کسانی که با همه پرسى مخالف هستند مشکل دارند.

اکثریت مجلس سخنگوی آقای رئیس جمهور را به چاه ریل حواله داد. موحدی ساوجی عضو هیات

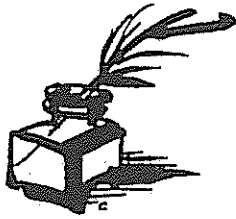
و ماشات می کشت و بزرگ ترین اختلاف ها به حکم مصلحت و ضرورت بقای نظام با مصالحه می گذشت. حتی انشعاب در جامعه روحانیت مبارز که علنی کردن آن از جانب هاشمی رفسنجانی نمایش قدرت او بود به شیوه آخوندی لایوشانی کشت. اما این مصالحه از صدقه سر اعتراضات علنی مردمی که نتیجه بن بست اقتصادی حکومت بود، خود به بن بست رسید. اولین تیر به بارگاه ریاست جمهوری نه در جریان نمایش تیراندازی به هاشمی رفسنجانی بلکه آن هنگامی شلیک شد که جامعه روحانیت مبارز رای رئیس جمهور را علناً پس زد، سیاست مصالحه را ترک گفت و از ائتلاف انتخاباتی با قوه مجریه پرهیز کرد. مشت محکم جامعه روحانیت هاشمی رفسنجانی را به خود آورد و او را بار دیگر مجبور به موضع گیری علنی کرد. اول گفتند باشد بعد آقای ناطق نوری به من تلفن کرد گفت گروههای همسو نپذیرفتند. من هم منع خودم را برداشتم. معنی منع رئیس جمهور تن دادن به صف آراییی آشکار دو جناح قدرت به صورت یک تشکل از قوه مجریه در برابر جامعه روحانیت مبارز یعنی اکثریت مجلس و مقام رهبری بود. در بیانیه ای با امضا ۱۶ تن از وزرا، این تشکل تحت عنوان گروه کارگزاران در زمان کوتاهی قبل از انتخابات مجلس پنجم متولد کشت. عطاالله مهاجرانی معاون پارلمانی رئیس جمهور در مصاحبه با روزنامه کار و کارگر نقش این گروه را چنین توضیح می دهد: به جامعه روحانیت مبارز پیشنهاد کردیم نام ۴ تا ۵ چهره شناخته شده را در لیست انتخاباتی خود بکنجاند تا لیست جامعه روحانیت از جامعیت لازم برخوردار شود. در ابتدا پذیرفتند و کارگزارانی هم وجود نداشت. اما بعد از مدتی اعلام کردند حاضر نیستند و از ما خواستند لیست مستقل بدهیم. حتی گفتند با این کار تصور انتخابات داغ تر می شود. ما هم بعد از مشورت بیانیه ای دادیم و... نتیجه، حضور پرشور مردم در انتخابات، حضور ۱۰۰ تا ۱۱۰ نماینده مورد حمایت کارگزاران و خارج شدن مجلس از انحصارگرایی بود.

در این صف آرائی تضاد عقیم حکومت دهان باز کرد و انتخابات دوره پنجم مجلس اگرچه از جانب

ای کاش همانند دیگر سوال ها می توانستیم صریح پاسخ بدهم. ای کاش می توانستیم بگویم که بعد از پایان دوره ریاست جمهوری چه خواهیم کرد. ولی برآستی خودم هم نمی دانم! هاشمی رفسنجانی که در سلسله مراتب حکومتی به مرد صراحت مشهور است، از این صریح تر نمی توانست بگوید که: عنان قدرت را از کف داده است. او در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه ایران از موضع اختیاردار حکومت بموقعیت یک شخصیت ناامید سیاسی خود را تنزل داد. آن تازیانه ای که این ناامیدی را بر چهره رئیس جمهور حک کرد شکست همه تدبیرهای سیاسی بود که طرفدارانش برای پایدار ماندن دستگاه دولت او بویژه از تشکیل مجلس پنجم تاکنون به کار گرفتند. از قله تا دامنه راه طولانی بود که در هر کرده بخشی از زین و برگ قافله بر زمین می افتاد. روزنامه «مبین» می نویسد: به خوبی به خاطر داریم سال ۷۲ پس از آغاز دومین دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی، مجلس چهارم که در انحصار یک جناح خاص بود تلاش مجدانه ای را برای اعمال نظر بر ترکیب کابینه ایشان آغاز نمود. در نتیجه این تلاش آقای هاشمی اجباراً تعدادی از وزرای خود را تغییر داد. از جمله وزارت کشور، فرهنگ، آموزش عالی و ارشاد که رئیس جمهور نارضایی خود را از این تغییر اجباری همیشه با تأسف ابراز داشته است. و امروز باید گفت نتیجه کار این وزارت خانه ها تأسف بار بوده است.

رئیس جمهور پیش از این زمانی که برای بیرون انداختن رادیکال های حکومت به همیاری خامنه ای احتیاج داشت، فرماندهی کل قوا را نیز به رسم اعتماد مهریه مقام رهبری کرده بود. بعد از شانه گذاشتن بر اجبارهای مجلس، جبر تازه ای را نیز به جان خرید و با چشم گذاشتن بر خلع برادرش از مسئولیت صدا و سیما، کلیدی ترین عرصه تبلیغ و ترویج دولتی را به جناح مخالف سپرد. رئیس جمهور اگرچه در مصاف با مجلس چهارم حساس ترین اهرم های خود را از دست داد ولی تا آستانه مجلس پنجم هنوز شخص اول قدرت بود و آخرین حرف را در سیستم اجرایی می زد. تا این مرحله چرخ حکومت هنوز به موازنه

تشکیلات به دنبال اشخاص می‌روید؟ جلسه جامعه روحانیت با حضور ۱۴ نفر از ۱۷ نفر رسماً تشکیل شد و رای خود را به آقای ناطق نوری داد. کسی که می‌پرسد آیا آقای رفسنجانی به آقای ناطق نوری رای داده است یا نه می‌خواهند به هر شکلی شده این تصمیم جمعی را ضعیف و نسبت به آن شک ایجاد کنند. این‌ها سخنان سید رضا تقوی سخنگوی جامعه روحانیت مبارز در یک مصاحبه مطبوعاتی بود. پاسخ به نامه کارگزاران رئیس جمعی نیز به گفته او به مذاکره امامی کاشانی با چهار تن از نمایندگان آنان (عظاله مهاجرانی، محسن نوریخ، رضا امراللهی و محمد هاشمی) سپرده شد. مذاکره بر سر ائتلاف که پیشاپیش و تک جانبه در هم شکسته شده است.



محمد هاشمی برادر رئیس جمهور برای هموار کردن راه ائتلاف، شرایط انتخابات دوره پنجم و اقدام کارگزاران را به منظر نمایندگان 'ولایت' مشروط کرد. و در مصاحبه با روزنامه ایران گفت: 'ما به شرایط انتخابات نگاه می‌کنیم. چنانچه شرایط انتخابات مجلس تکرار شود به ناکزیر ملاحظاتی پیش می‌آید. گروهی باید دولت آینده را تشکیل بدهد که به سازندگی اعتقاد وجودی داشته باشد. سازندگی یک کار عملی است و با حرف و کار سیاسی متفاوت است. در این دوره روشن بینی، بلندنگری و شهامتی که ویژه آقای رئیس جمهور بوده، کارها را بنیادی پیش برده در صورتی که مجلس متاسفانه هم سویی لازم را با ایشان نداشته است.'

آنچه که پیشاپیش هر تلاش ائتلاف جوی گروه کارگزاران، سربرافراشت، دهن کجی به ملاحظاتی تهدیدآمیز محمد هاشمی و بیرون کشیدن نام ناطق نوری از توبه جامعه روحانیت مبارز بود. اول رسماً اعلام کردند خود آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه حضور داشته و به این کاندیداتوری رای مثبت داده است. بعد تصحیح کردند: ایشان در جلسه رای گیری حضور نداشته ولی در جلسه قبل از آن با آقای ناطق نوری موافقت داشته. و بالاخره میدان حریف را بی تلاطم یافتند به خود صراحت دادند که: چرا در

رئیس مجلس که در دوره قبل رئیس جمهور را به رای عدم کفایت تهدید کرده بود به نمایندگی این اکثریت گفت: 'نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری برای کسی که دو دوره رئیس جمهور بوده خلاف قانون است. حتی تصویب مجمع تشخیص مصلحت هم نمی‌تواند اصل قانون اساسی را تغییر دهد.' فردای این روز روزنامه ابرار اطلاعیه هیات امنای انجمن اسلامی دانشجویان را نقل کرد که تاکید کرده بود 'همکانی کردن قضیه ای که مقدمات آن فراهم نیست خلاف سیاست و غلط است و تازه طرح چنین پیشنهاد مهمی باید با کسب تکلیف از مقام شامخ ولایت موضوعیت پیدا کند.' رئیس این هیات امنای نیز برای محکم کاری در مصاحبه دیگری اضافه کرد:

'تردید و نگرانی نسبت به آینده سیاسی کسی که امت او را سردار سازندگی خطاب می‌کند کاملاً بی مورد است.'

'بی مورد' کردن این 'ترس' اما خود مورد کردن ترس بود. شعار 'رفراندم' و مراجعه به آراء عمومی نیز همچون طرح تغییر قانون اساسی در اولین تهاجم مخالفان رفسنجانی به سرعت ذوب گشت. طرح استیضاح وزیر کشور که نقش تعیین کننده ای در انتخابات میان دوره ای مجلس و انتخابات خود ریاست جمهوری داشت به سنگ خورد و جناح تابع 'ولایت' دوباره در مجلس دست بالا را پیدا کرد. توازن درون حکومت خیلی سریع تراز آنچه قابل پیش بینی بود به سود این جناح در هم ریخت.

سومین تدبیر بزرگ 'کارگزاران' رفسنجانی، دراز کردن دست دوستی مجدد و پیشنهاد یک مخرج مشترک مابین رفسنجانی و ناطق نوری بود. فرد معتدلی که مورد اعتماد دو طرف باشد. گروه کارگزاران با تهدید و تحجیب دکتر حسن روحانی نایب رئیس مجلس را معرفی کرد. روند این انتخاب را عظاله مهاجرانی این گونه توضیح می‌دهد: 'ما با گروه های موثر و تعیین کننده در انتخاب ریاست جمهوری مشورت کردیم. تا کنون سه نامه به مجمع روحانیت مبارز نوشته شده است. ما در این سه نامه نظر خود را نوشته ایم که قصد داریم در این انتخابات شرکت فعال داشته باشیم. گفته ایم چهره ای باید کاندیدا شود که پایگاه وسیع ملی داشته باشد. اگر ما در این مورد با جامعه روحانیت مبارز به ائتلاف به رسم بر سر مصداق هم به توافق خواهیم رسید.' (مصاحبه با روزنامه 'کار و کارگر')

اقدام شرم آور تروریستی جمهوری اسلامی را محکوم می‌کنیم!

بر اساس اعلامیه صادره توسط حزب دمکرات کردستان ایران، در صبح روز ۱۰ آذر تروریست های جمهوری اسلامی در نزدیکی شهر کوی سنجق یک دستگاه خودرو کرایه که حامل شماری از مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران و افراد خانواده و بستگان آنها بود مورد سو قصد قرار دادند که بدین ترتیب ۲ نفر از اعضا و فعالین حزب همراه در نفر از بستگان بازدید کننده از مقر حزب و نیز یک کودک چهار ساله به شهادت رسیده و چند نفر نیز زخمی شدند.

این اقدام تروریستی رژیم جمهوری اسلامی ایران در شرایطی بوقوع می‌پیوندد که در جریان محاکمات دادگاه میکونوس طشت رسوایی رژیم جمهوری اسلامی ایران از نام ها فرو افتاده و در کيفر خواست دادستانی آلمان با صراحت تمام قید شده است که سران درجه اول رژیم مانند خامنه ای، رفسنجانی، ولایتی، محسن رضایی، فلاحیان... کرداننده مستقیم و بلاواسطه ماشین کشتار جمهوری اسلامی و صادرکنندگان فرمان های ترور هستند. در شرایطی که فریاد حاشای سران جمهوری اسلامی و تبری جویی فریب کارانه آن ها از قبول مسئولیت ترورها، کوش فلک را کر کرده است. جنایت ۱۰ آذر به همه جهانمان اثبات می‌کند که ادعای همیشگی ما درباره عاملین ترور و نیز کيفرخواست دادستانی آلمان، چیرگی جز بیان حقیقتی مطلق و غیرقابل انکار نیست!

ما با تسلیم به حزب دمکرات کردستان ایران و خانواده هایی که عزیزان آن ها در این ترور جنایتکارانه به شهادت رسیده و یا زخمی شده اند از همه مجامع بین المللی، نهادهای طرفدار حقوق بشر و نیز از همه احزاب و سازمان ها و شخصیت های آزادیخواه و مترقی ایرانی و خارجی می‌خواهیم که با تمام قوا خواهان محکومیت سران جمهوری اسلامی به عنوان عاملین ترورهای رژیم اسلامی شوند. ما بار دیگر حمایت خود را از کيفرخواست دادستانی آلمان علیه سران جمهوری اسلامی ایران اعلام کرده و از دادگاه میکونوس می‌خواهیم که حکم بازداشت بین المللی سران طراز اول رژیم جمهوری اسلامی را صادر نماید!

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۳ آذر ۷۵ - ۳ دسامبر ۹۶

پزشکان ایران، نیازهای جامعه و جمهوری اسلامی

متخصص، رنج می برند. آنچه هست، توزیع بسیار نامتناسب پزشکان موجود در سطح کشور و همچنین کاهش نسبی درآمد گروه هایی از پزشکان در دوره ی اخیر است.

در همین حال، باید افزود که پدیده ی جدیدی در جامعه ما به تدریج خود را آشکار می سازد: تغییر و یا، به عبارت دقیق تر، تنزل نسبی مقام و موقعیت پزشکان به عنوان یک صنف یا گروه مشخص در اجتماع. چگونگی برخورد اقشار و نهادهای گوناگون، و از جمله و بویژه خود پزشکان، به این پدیده، و این که چنین پدیده ای، در نهایت، امری "مثبت" و "مفید" برای جامعه ما خواهد بود یا "منفی" و "زیانبار"، مسئله ایست بحث انگیز، که بایستی در جای خود به آن پرداخت. اما بیش از پرداختن به این مسئله، لازم است که دلایل و عوامل بروز چنین پدیده ای روشن شود که افزایش تعداد پزشکان در سال های اخیر تنها یکی از آن هاست.

مقوله ی بهداشت و درمان، چنان که پیداست، امری خصوصی نیست که صرفاً در رابطه میان بیمار و پزشک تعریف و تبیین گردد، بلکه مقوله ایست عمومی و اجتماعی که با سلامتی و بهزیستی جامعه به طور کلی سر و کار دارد. همچنین، "دردستانی" و "درمان دهی" تنها در چارچوب اقتصادی "مبادله خدمات" نمی گنجد بلکه، چه در عمل و چه به لحاظ نظری، با مسائل و موضوعات متعددی در عرصه اجتماعی و سیاسی پیوند می خورد. سیاست های رژیم جمهوری اسلامی در برخورد با مسئله پزشکی و پزشکان، و تبعات آن طی سال های گذشته، نمونه بارزی از واقعیت چند وجهی و پیچیده ی این مقوله است.

در گزارشی که به دنبال می آید، به جوانبی از این موضوع گسترده، در ارتباط با نیازهای درمانی و پزشکی جامعه، مسائل و خواست های پزشکان و سیاست های جمهوری اسلامی در این باره، می پردازیم.

نظام بهداشتی و درمانی ایران بیمار است. این بیماری، که ریشه در نارسایی ها و نابسامانی های عذیده دارد، عوارض خود را در محرومیت اقشار وسیعی از زحمتکشان و خانوارهای کم درآمد از دارو و درمان ضروری، ازدحام و سرگردانی در برابر بیمارستان ها، مطلب ها و داروخانه ها، کمبود و گرانی دارو، افزایش شدید هزینه های بهداشتی و درمانی، ازدیاد مرگ و میر... بروز می دهد که نمونه های فراوان آنها، در مشاهدات روزمره و در اخبار و گزارش های مطبوعات، نمایان است.

در این میان، در یکی دو ساله ی اخیر، بحث تازه ای پیرامون پدیده ی "اشباع پزشک" در جامعه ما آغاز شده است. در محافل پزشکی، در برخی از نهادهای حکومتی و در پاره ای از نشریات، از "اضافی" بودن تعداد پزشکان در ایران- و بنابر این ضرورت جلوگیری از آن- سخن می رود. گروهی از صاحب نظران و سیاستمداران دولتی، از دیدگاه های گوناگون، بر این "مسئله" انگشت می نهند و خواستار "چاره جویی" می شوند. افزایش آمار فارغ التحصیلان پزشکی در سال های اخیر، ازدیاد تعداد تابلوهای مطب پزشکان در شهرهای بزرگ و متوسط، و یا دشواری های کارایی و اشتغال پزشکان جوان نیز به عنوان شواهد عینی این "مسئله" مطرح می گردند...

آیا برآستی، جامعه ما در حال حاضر با مشکل "پزشک زیادی" روبروست؟ یا در چند سال آینده با چنین پدیده ای روبرو خواهد شد؟ آیا، با در نظر گرفتن نیازهای موجود و آتی جامعه، در این زمینه، برخلاف خیلی از زمینه های دیگر، "عرضه" بر "تقاضا" پیشی گرفته است؟ به عبارت دیگر، آیا دانشکده های پزشکی کشور "بیش" از نیازهای جامعه پزشک تربیت می کنند؟ و هر گاه چنین ادعایی صحت داشته باشد، پیامدهای آن چیست؟

بررسی واقعیت ها و استانداردهای موجود حاکی از آنست که با وجود افزایش نسبی تعداد پزشکان، در جامعه امروز ایران مسئله ای به نام "پزشک زیادی" نیست و، برعکس، اکثریت مردم کماکان از کمبود پزشک، خاصه پزشک

نیازهای درمانی جامعه ایران

پیش رفته پزشکی، بسیار پرهزینه است و ضمن آن که امکان آموزش و پژوهش های علمی را برای استادان و دانشجویان این رشته فراهم می کند. بهره مند شدن از آنها اختصاص به گروه های معدودی از افراد جامعه دارد. در چنین وضعیتی است که پاره ای از پیش رفته ترین روش ها و فنون پزشکی مثلاً در بیمارستانی در تهران به کار گرفته می شود در حالی که هزاران نفر از نیازمندان در روستاها و شهرها از دسترسی به امکانات ساده ترین عمل جراحی نیز باز می مانند.

سوم آن که، به رغم همه هیاوی تبلیغاتی جمهوری اسلامی، سیاست اعلام شده ی این رژیم در مورد طرح "ژنیک" و "خودکنایی" در تولید دارو با شکست کامل روبرو گشته است. کمبود و گرانی دارو، امروزه بیش از گذشته، تامین حداقل نیازهای درمانی اکثریت بزرگی از توده های مردم را به شدت مختل کرده است. حرفهای رفسنجانی در "فرهنگستان علوم پزشکی" جمهوری اسلامی اعتراف دیگری بر این شکست آشکار است. وی ضمن تجویز و توصیه بهره گیری از گیاهان دارویی، از اعضای فرهنگستان خواست که

یا فشارهای اقتصادی، در اندک مدتی به کنار نهاده شده و یک بار دیگر ندانم کاری، روزمره گی و یا پیشبرد پاره ای اقدامات مقطعی و موردی حاکم گردیده است. پیداست که مثلاً تمرکز بیشتر امکانات و اعتبارات به همبود و گسترش بهداشت، به معنی نادیده گرفتن درمان نیست. بالا رفتن سطح بهداشت عمومی نیز، همان طور که در جوامع پیشرفته ملاحظه می شود، نیاز به درمان را منتفی نمی کند و چه بسا که معالجه بیماری هایی که قبلاً ناشناخته و یا کم اهمیت بوده ضرورت می یابد. در هر حال، پرداختن به بهداشت و درمان، بدون توجه به اولویت و اهمیت نسبی هر کدام از آن ها در هر دوره، عملاً موجب هدر رفتن بخشی از امکانات محدود جامعه ما بوده و هست.

دوم آن که سیاست عمومی دولت- که بخش عمده امکانات و منابع را زیر کنترل خود دارد- در انتخاب بین اولویت تامین درمان همگانی و گسترده و یا تامین درمان با بهره گیری از تجهیزات پیشرفته برای عده ای محدود، همواره متزلزل و دچار نوسان بوده و نتیجتاً، هیچکدام از آنها نیز بدرستی پیاده نگردیده است. واضح است که استفاده از تکنیک ها و روش های

نیازهای بهداشتی و درمانی ایران، با توجه به عقب ماندگی های شدید آن در عرصه های مختلف و رشد سریع جمعیت آن طی دو دهه گذشته، بسیار گسترده و متنوع است. از تامین آب آشامیدنی سالم، در روستاها و حاشیه شهرهای پرجمعیت، ایجاد فاضلاب ها و تامین بهداشت محیط زیست گرفته تا واکسیناسیون کودکان، تهیه و توزیع داروهای ضروری، احداث درمانگاه و بیمارستان، تربیت پرستار و پزشک... همه جزو نیازهای مبرم جامعه امروز ما محسوب می شوند. در این مختصر، فرصت برشماری و پرداختن به همه ی این نیازها و کمبودهای اساسی نیست. در اینجا، به طور عمده، به نیازهای کنونی و آتی در رابطه با تامین پزشک می پردازیم. اما، قبل از این کار، یادآوری چند نکته مهم را درباره ی مسئله مورد بحث ضروری می دانیم.

نخست آن که رابطه ی میان بهداشت و درمان، و اولویت و جایگاه هر کدام از این ها، در مجموعه سیاست های عمومی بلندمدت هیچگاه روشن نبوده است. هرگاه تصمیمات معینی نیز در این باره اتخاذ گردیده، در اثر رقابت ها و یا زد و بندهای سیاسی و



مردم را به استفاده از این گیاهان آموزش دهند و طرح استفاده از آن ها و تدریس آن در دانشکده های پزشکی را تدوین کنند (۱).

و چهارم آن که، 'طرح بیمه همگانی خدمات درمانی'، که اجرای آن از مهرماه سال پیش آغاز گردیده است، در واقع، نشانه ی آشکاری از درماندگی رژیم حاکم در برابر مسائل بهداشتی و درمانی جامعه، و نشانه خالی کردن آن از همه مسئولیت های عرفی و قانونی خود در این زمینه است. زسر عنوان 'بیمه همگانی'، در حقیقت، پولی کردن و خصوصی سازی تمام عیار خدمات درمانی دنبال می شود. تأثیرات اجرای این 'طرح' برای کار و فعالیت کادر بهداشتی و درمانی کشور هر چه باشد، نتیجه ی بلاواسطه آن محروم شدن اقشار بزرگی از زحمتکشان و تهیدستان از حداقل امکانات پزشکی و درمانی است. نیازهای کنونی و آتی کشور در عرصه بهداشت و درمان، و از آن جمله تربیت و تأمین پزشک، بایستی در پرتو چنین ملاحظاتی عمومی و بر مبنای این که حق برخورداری از بهداشت و درمان از جمله حقوق اولیه و اساسی همه انسان هاست، بررسی شود.

جمعیت ایران در حال حاضر بیش از ۶۲ میلیون نفر برآورد می شود. رشد خیلی سریع جمعیت طی سال های گذشته، طبعاً نیازهای فزاینده ای را در زمینه بهداشت و درمان، آموزش، مسکن و... به وجود آورده است. هر چند که آهنگ افزایش جمعیت در سال های اخیر کم تر شده است، لکن، صرف نظر از عوامل دیگر، در ده پانزده سال آینده (که متولدین دهه ی ۶۰ به سن باروری و تشکیل خانواده می رسند) جامعه ما با موج جدیدی از افزایش جمعیت مواجه خواهد گشت. طبق برآوردهای 'مرکز مطالعات جمعیت' (وزارت مسکن و شهرسازی)، بر مبنای پیش بینی های حداقل، میزان جمعیت کشور در سال ۱۳۹۵ متجاوز از ۱۰۰ میلیون نفر خواهد بود. پاسخ گویی به حداقل نیازهای این حجم جمعیت، مستلزم برنامه ریزی و تدارک و بسیج امکانات از همین امروز است و گرنه نابسامانی ها و کمبودهای کنونی ابعادهای دهشتناک خواهند یافت.

تعداد پزشکان، اعم از عمومی و متخصص، در ایران در حال حاضر حدود ۳۰ هزار نفر است (دندان پزشکان و داروسازان در این رقم منظور نشده است). با یک محاسبه سرانگشتی معلوم می شود که در وضع کنونی برای هر دو هزار نفر از جمعیت کشور یک پزشک نیز نمی رسد. (نسبت جمعیت به یک پزشک، مثلاً در فرانسه حدود ۵۰۰ نفر و در کشورهای اسکانندیناوی زیر ۵۰۰ نفر است). هر گاه استاندارد متوسط بین المللی، برای جوامعی مشابه ایران، را هزار نفر برای هر پزشک بگیریم، جمعیت فعلی ایران به ۶۲ هزار پزشک نیازمند است. بدین ترتیب، امروزه نه فقط پزشک 'زیادی' وجود ندارد بلکه با کمبود شدید پزشک نیز روبرو هستیم. بر پایه همان 'یک پزشک برای هزار نفر' و با در نظر گرفتن رشد جمعیت، سرزمین ما در سال ۱۳۹۵ حداقل به صد هزار پزشک احتیاج خواهد داشت.

اجتماعی و سیاسی حاکم، بسیار اندک است. بنابراین این می توان گفت که، بر پایه استاندارد متوسط بین المللی، نه تنها در حال حاضر در ایران پزشک اضافی نیست بلکه در ۲۰-۱۵ سال آینده نیز جامعه ما با آشباع پزشک روبرو نخواهد بود.

برآوردهای بالا تنها بر پایه نیازهای ناشی از رشد جمعیت و نسبت متوسط جمعیت به پزشک ارائه شده است. هر گاه نیازهای مربوط به مقابله و پیش گیری از بیماری های گوناگون، بیماری هایی که تاکنون شناخته شده نبوده و یا اهمیت امروزه را نیافته بودند، بیماری هایی که به دلایل مختلف (کمبودهای بهداشتی، فقر اقتصادی، شهرنشینی و...) در جامعه ما رو به گسترش هستند و... را به حساب آوریم، احتیاج به تعلیم و تأمین پزشک باز هم مبرم تر و افزون تر می شود. پیش بینی دقیق امکانات مورد نیاز در این زمینه بسیار دشوار است و در اینجا فقط به نمونه هایی از بیماری های فزاینده در شرایط کنونی جامعه اشاره می کنیم.

بیماری سل، که زمانی ادعا می شد بزودی در ایران 'ریشه کن' خواهد شد، روبه گسترش دارد. به گفته دکتر مسجدی، مسئول طرح تحقیقاتی سل و بیماری های ریوی، سالانه ۲۴ تا ۲۸ هزار بیمار مسلول به بیمارستان کشور اضافه می شود (۲). در سیمینار بین المللی قلب و عروق در اردیبهشت گذشته اعلام شد که 'هر ساله ۳۰ تا ۵۰ درصد بر تعداد بیماران قلبی افزوده می شود و... اگر اقدامات پیش گیرانه به عمل نیاید، ارائه خدمات درمانی به آنان تقریباً غیرممکن خواهد شد' (۳). در مورد بیماری 'شبه وبا' (التورا) که کاملاً شناخته شده است ولی به تناوب، در مناطق

حال نگاهی به امکانات آموزش پزشکی می اندازیم. پیش از انقلاب، امکانات آموزشی در این رشته به هیچ وجه جوابگوی نیازهای فزاینده نبود. حداکثر تعداد فارغ التحصیلان از هفت دانشکده پزشکی موجود در کشور، در سال ۱۳۵۳ برابر با ۷۷۶ نفر بود. عده ای از آنها نیز به منظور کسب تخصص و یا به دلایل اقتصادی و سیاسی به خارج رفته و در آنجا اقامت می گزیدند و، متقابلاً، تعدادی نیز از پزشکان فارغ التحصیل خارج به ایران بازمی گشتند. در هر حال، تعداد پزشکان متناسب با نیازمندی ها نبود و از همان هنگام تعدادی پزشک خارجی (عمدتاً از کشورهای پاکستان، هند و بنگلادش) در موسسات درمانی دولتی، خصوصاً در روستاها و شهرهای کوچک، به کار گرفته شدند. پس از انقلاب، به ویژه طی ده سال گذشته، جمهوری اسلامی (بنابه دلایلی که در مقاله پیوست توضیح داده شده است) مبادرت به توسعه و افزایش ظرفیت پذیرش رشته های پزشکی در دانشگاه ها (دولتی و خصوصی) کرد. در وضعیت حاضر، تعداد فارغ التحصیلان رشته پزشکی، از حدود ۳۰ دانشکده پزشکی موجود، بین ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر در سال است.

با فرض این که دانشکده های پزشکی به روال کنونی به تربیت پزشک ادامه دهند، با فرض آن که فارغ التحصیلان پزشکی راهی خارج نشوند و با فرض آن که تمامی پزشکان موجود نیز در همین حرفه فعال باقی بمانند... حدود ۱۵ سال دیگر تعداد پزشکان کشور به صد هزار نفر بالغ خواهد شد. بدیهی است که احتمال تحقق همزمان همه ی فروض فوق، و نتیجتاً امکان تأمین آن تعداد پزشک، با توجه به اوضاع

پزشکان و ملایان

هر ملایی هم که در همان حد "سطح" باقی مانده و وارد "خارج" نشده باشد می تواند، در رابطه با طب و مذهب، این "حدیث نبوی" را تکرار کند که "العلم علمان: علم الابدان و علم الادیان". و هر گاه مستمعین مناسبی را هم بیاید می تواند ساعت ها پیرامون "طب صادق" صحبت بکند و یا درباره تاثیرات "شفابخش" ادعیه، ندورات و زیارت امام زاده ها سخن بگوید. گذشته از این ها، نخوانده ملاهایی هم بودند و هستند که به احکام و آیین های مذهبی از دیدگاه "علی" بنگرند و درباره "قواید" طبیبی نواز و روزه و غیره قلمفرسایی کنند.

لکن این ها مربوط به دوره ای بود که ملایان فقط محراب و منبر و مزارها را در اختیار خود داشتند. با استقرار جمهوری اسلامی اوضاع تغییر کرد و دوره دیگری آغاز شد. در این دوره، ملایان و مریدانشان، علاوه بر محراب و منبر، به مسند ریاست، پست و وزارت و کرسی های مجلس نیز دست یافتند. اکنون ملایان می توانند راجع به همه "علوم" و "فنون" و "شئون" حرف بزنند، تصمیم بگیرند و دستور بدهند. پزشکی و پزشکان نیز، بدین ترتیب، در حیطه احکام و تصمیمات ملایان حاکم وارد شده است.

یکی از تصمیمات کرداندگان جمهوری اسلامی، گسترش دانشکده های پزشکی بود. پیامدهای مثبت یا منفی این امر خود بحث دیکریست. آنچه در اینجا مورد نظر است، انگیزه و مقاصد مشخص مسئولان حکومتی در این تصمیم گیری است. انگیزه آشکاری در این زمینه، شعارها و سیاست های "تیل به خودکفایی" و یا بی نیازی از خارج و متخصصان خارجی و نظایر این ها بود که در سال های اولیه بعد از انقلاب رواج فراوان داشت. در آن هنگام بیش از دو هزار پزشک خارجی در ایران کار می کردند. تلاش برای پیاده کردن پاره ای از این شعارها در حالی انجام می گرفت که پزشکان ایرانی، به واسطه سیاست های رژیم اسلامی، دسته دسته کشور را ترک می کردند. فقط در سال ۱۳۵۸ حدود ۱۵۰۰ نفر از پزشکان و استادان پزشکی به خارج مهاجرت کردند. دلیل دیگر این تصمیم گیری تلاش برای پیاده کردن کامل "موازین شرح" و یا اسلامی کردن امور پزشکی و درمانی لو از آن جمله جدا کردن زنان و مردان در بیمارستان ها) بود و هنوز هم هست. عامل موثر دیگر، که عدتا از نحوه کارکرد دستگاه حکومتی اسلامی ناشی می شود تا از یک سیاست رسی و مدون، تسلیل و پافشاری گروهی از مسئولان وانه جمعه نمایندگان مجلس برای ایجاد دانشگاه، خصوصا دانشکده پزشکی، در شهر و منطقه خودشان بود. این قبیل تصمیم گیری ها غالبا هیچ گونه توجیه

جراحان کشور (اعم از شاغل دولتی یا خصوصی) را حدود ده هزار نفر ذکر می کند. از میان رشته های جراحی که با کمبود شدید متخصص مواجهند از رشته 'جراحی اطفال' نام می برد که در حال حاضر فقط ۴۰ جراح موجود است در حالی که طبق استانداردها بایستی ۲۵۰ جراح وجود داشته باشد (۸).

در کنار بررسی و برآورد نیازهای کمی، طبعا بحث کیفیت نیز مطرح می گردد. و آن کیفیت آموزش های پزشکی رایج در دانشگاه های کشور. سطح معلومات علمی و تخصصی دانش آموختگان و امکانات پژوهش های علمی و فنی است. واقعیت آنست که جمهوری اسلامی بدون تامین و تجهیز امکانات کافی، چه از نظر استاد و چه از حیث وسایل و تسهیلات ضروری آموزشی، میادرت به گسترش ظرفیت رشته های پزشکی کرد. این امر، در وهله ی نخست، به افت شدید کیفیت آموزش و پایین بودن سطح سواد و توان و کارآیی فارغ التحصیلان جدید منجر شده که در مرحله بعدی آثار خود را در افت کیفیت درمان نیز بروز خواهد داد.

در حال حاضر، دانشکده های پزشکی با کمبود شدید استاد، هم در زمینه علوم پایه و هم در رشته های فوق تخصصی، روبرو هستند. وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نیز، که افت کیفیت آموزش پزشکی را انکار می کند، بر این مسئله اذعان دارد (۹).

در پایان این بحث، شاید یادآوری این نکته ضروری باشد که تربیت و تعلیم پزشک، به تهایی، نیازهای بهداشتی و درمانی جامعه را پاسخ گو نخواهد بود. ایجاد تسهیلات و تاسیسات کافی و فراهم کردن امکان دسترسی به پزشک و دارو و درمان برای نیازمندان و بیماران، از ضروریات اولیه تامین بهداشت و تندرستی جامعه محسوب می شود که برای تامین آنها و حق برخورداری همگان از این امکانات ضروری نیز باید تلاش و مبارزه کرد. با این همه، جامعه ما، چنان که دیدیم، در حال حاضر و در آینده قابل پیش بینی، با کمبود پزشک روبروست و به تربیت پزشکان بیشتر- با کیفیت و کارآیی لازم- احتیاج دارد. عنوان کردن این که در ایران هم اکنون اشباع پزشک وجود دارد، از هر دیدگاهی که باشد، نهایتا به زیان مردم سرزمین ما خواهد بود.

۱- روزنامه 'همشهری'، ۱۰ مرداد ۷۵.

۲- کیهان، ۵ تیر ۷۵.

۳- سلام، ۱۲ اردیبهشت ۷۵.

۴- سلام، ۲۷ خرداد ۷۵.

۵- ماهنامه گزارش، دی ۷۴.

۶- کیهان، ۳۰ خرداد ۷۵.

۷- سلام، ۲۱ تیر ۷۵.

۸- کیهان، ۲۱ اردیبهشت ۷۵.

۹- اطلاعات، ۲۴ مهر ۷۴.

مختلف کشور رایج 'گردیده و جان عده ای را می گیرد. دکتر پزشکیان، رئیس دانشگاه علوم پزشکی تبریز، اعتراف کرد که 'در مورد مرگ و میر ناشی از شیوع بیماری التور یا شبه وبا در سال گذشته ما مقصر بودیم، چرا که در بیمارستان ها بواسطه عدم آمادگی و عدم شناخت از این بیماری حتی پزشکان و کادر درمانی بیمارستان ها نیز از تماس با این بیماران و در واقع از بیماری التور وحشت داشتند و این امر مانع رسیدگی و مداوای لازم شده بود که در نهایت شدت بیماری را موجب می شد' (۴). بیماری 'هیپاتیت' (التهاب کبد) در جامعه ما به عنوان بیماری واگیردار تقریبا جدیدی مطرح شده است که مقابله با آن نیازمند واکسیناسیون گسترده، مراقبت های پزشکی ضروری و تامین کادر متخصص کافی است (۵).

برآوردهای مذکور همچنین مبتنی بر تعداد کل پزشکان و فارغ التحصیلان پزشکی، بدون در نظر گرفتن تخصص های ضروری است. در حالی که، در وضع فعلی هم از لحاظ تعداد متخصصان و هم از نظر توزیع آنها در سطح کشور، کمبودها و نابرابری های شدیدی به چشم می خورد.

بر پایه آمارهای ۱۳۷۰، تعداد کل پزشکیانی که در موسسات بهداشتی و درمانی وابسته به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اشتغال داشتند حدود ۱۵۲۰۰ نفر بوده که از آن میان فقط حدود ۶۴۰۰ نفر متخصص بودند. طبق این آمارها، تعداد متخصصان قلب و عروق تنها ۱۷۰ نفر و مغز و اعصاب فقط ۱۰۷ نفر بوده است. از مجموع پزشکان ایرانی شاغل در موسسات دولتی، نزدیک یک سوم آنها در استان تهران کار می کنند. این عدم تناسب و نابرابری، در مورد توزیع پزشکان متخصص در سطح کشور، به مراتب شدیدتر است. در استان ایلام، در همان سال، هیچ پزشک متخصصی در مورد بیماری های قلب و عروق، پوست و آمیزشی، مغز و اعصاب و رادیولوژی وجود نداشته است و استان کهگیلویه و بویراحمد فاقد متخصصان امراض عفونی، اعصاب و روان، و گوش و کلسو و بینی بوده است. براساس گزارش اخیر وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (۶) 'عدم وجود جاذبه های خدمتی در بسیاری از مناطق موجب کمبود نیروی متخصص در رشته های مختلف علوم پزشکی در نقاط محروم و دور افتاده شده... است. استخدام پزشکان خارجی، تا اندازه محدودی، به جبران این کمبود کمک می کرد. اما در سال های اخیر بخش اعظم این دسته از پزشکان به علت عدم امکان تبدیل درآمد هایشان به ارز و ارسال آن به کشور خودشان، و یا به علل دیگر، ایران را ترک کرده اند. تعداد این پزشکان که در سال ۱۳۷۰ بالغ بر ۲۷۰۰ نفر بوده (که حدود نیمی از آن ها در روستاها کار می کردند) در حال حاضر به ۳۸۰ نفر کاهش یافته است که این ها نیز عمدتا از کشورهای عراق و افغانستان هستند (۷). در هر حال، توزیع نامتناسب و غیرعادلانه پزشکان به طور کلی و کمبود شدید متخصصان رشته های مختلف از جمله مسائلی هستند که در سال های آینده نیز بر جای خواهند بود. دبیر 'جامعه جراحان ایران' که تعداد کل

موارد دخالت های آشکار ملایان است که نغزت و اعتراض گروه زیادی از پزشکان، پرستاران، کارکنان بیمارستان ها و مردم را موجب گردیده است. در سیناری که در همین رابطه در آبان ماه سال گذشته برگزار شد، ناطق توری، در سخنرانی افتتاحیه اش، چنین گفت: "یکی از موارد انطباق، مسئله محرم و نامحرمی است که به علت آگاه نبودن مردم از این مسئله، فکر می کنند که پزشک محرم است در حالی که نمی دانند این محرمیت یک محرمیت ثانویه است." وی ضمن پیشنهاد این که "ما می توانیم با ادغام بخش کوش و حلق و بینی با بخش چشم، دو بخش جداگانه زنان و مردان تشکیل دهیم"، از مدیریت مراکز آموزشی خواست که "موازین شرعی" را به دانشجویان پزشکی بیاموزند (۲). دکتر سهراب پور، دبیر "شورای عالی انطباق امور پزشکی با موازین شرع"، اعلام داشت که طی آیین نامه جدیدی پیش بینی شده است که "بخش های مردان و زنان در بیمارستان ها از هم جدا شوند و پرسنل بخش زنان از خانم ها و بخش مردان از آقایان استفاده شود." وی با اشاره به این که دانشگاه های علوم پزشکی تهران هر کدام یک بیمارستان را به عنوان نمونه برای "انطباق امور پزشکی با موازین شرعی" تعیین کرده اند، گفت در صورتی که بیمارستان های جدید مجوز فعالیت داده می شود که این "انطباق شرعی" را رعایت کنند (۳). حرفه پزشکی و تندرستی و جان انسان ها، بدین سان، بازیچه ی دست حاکمانی قرار گرفته است که هیچ سودایی جز حفظ حکومت فاسد و ارتجاعی خود ندارند.



گرفت. اما اکثریت مجلس، بنابه دلایل و انگیزه هایی که در بالا اشاره شد، با این لایحه به مخالفت برخاست و قانون "تثبیت ظرفیت های پذیرش دانشجویان گروه پزشکی"، بر مبنای ظرفیت سال تحصیلی ۷۴-۷۳، تا پایان برنامه دوم (۷۸) را تصویب کرد (۱). همراه با سیاست توسعه دانشکده های پزشکی و اختصاص سه پیه های ویژه به "رزمندگان"، "جانبازان"، "آزادگان"، "خانواده شهدا" و... در آنها، همانند رشته های دیگر دانشگاهی، سیاست ها و اقدامات دیگر رژیم ملایان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی و اداری نیز در جهت محدود کردن هر چه بیشتر پزشکان و دخالت در زندگی خصوصی و فعالیت اجتماعی آنها و سرکوب اعتراضات آنها، ادامه داشته است. مهاجرت گروهی از پزشکان به خارج نیز چنان که می دانیم، به عنوان یکی از تبعات چنین اوضاع و احوالی همچنان ادامه یافته است. تحقیر و توهین به پزشکان، به پنهان عدم رعایت "حجاب اسلامی" و یا به "جرم خوردن مشروب و نظایر این ها، در حدی رواج یافته است که در هر شهر و ناحیه ای می توان نمونه هایی از آن را بر شرد. اما تهاجم شدید رژیم اسلامی به پزشکان و قبضه کردن "سازمان نظام پزشکی" در تابستان ۶۵، یکی از اقدامات سرکوبگرانه حکومت بود که پزشکان را علاوه بر هرگونه تشکل صنفی مستقل و آزاد محروم کرد.

جمهوری اسلامی که در پی سرکوب و قلع و قمع همه نهادها و تشکل های صنفی و اجتماعی مستقل (کارگران، معلمان، کارمندان، وکلای دادگستری و...) نمی توانست ادامه موجودیت نهاد نیمه مستقلی چون "سازمان نظام پزشکی" را نیز تحمل نماید، در تیرماه ۶۵ پورش شدیدی را علیه آن سازمان داده و عوامل خود از قبیل ولایتی و منافی را به "هیات مدیره" نظام پزشکی فرمایشی منصوب کرد. در پی اعتراض پزشکان، عده زیادی از آن ها، و از جمله دکتر حفیظی استاد دانشگاه و رییس سابق نظام پزشکی، بازداشت و در "آویس" زندانی شدند. پزشکان تهران، در اعتراض به این اقدام جنایتکارانه، در ۲۲ تیرماه دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب که چند روز دیگر نیز، کمابیش، ادامه داشت در اثر تهدیدات و تهاجمات رژیم خاتمه یافت. از آن پس، کنترل و اداره ی نظام پزشکی کاملاً در دست عوامل سرسپرده ی حکومت قرار گرفت که تا به امروز نیز ادامه دارد.

دخالت های ارگان های گوناگون حکومت اسلامی در امور و مسائل پزشکی و پزشکان، طی سال های گذشته، رو به افزایش نهاده است. دولت نه فقط بزرگترین کارفرما در این عرصه نیز به حساب می آید، بلکه در انواع امور ریز و درشت، از دایر کردن مطب گرفته تا تعیین "سه پیه" ها و "تعرفه" ها، و تصویب "آیین نامه های انتظامی" پزشکان، و... دخالت دارد (۲). این گونه دخالت ها و کنترل ها، نه در جهت منافع پزشکان و نه در راستای مصالح جامعه، بلکه اساساً در خدمت تقویت سلطه ی تام و تمام رژیم و حفظ بساط آن است.

مداخله در زمینه مسائل پزشکی و درمانی زیر عنوان "انطباق امور پزشکی با موازین شرع"، یکی دیگر از

اقتصادی و اجتماعی نداشت و صرفاً در خدمت منافع سیاسی، اقتصادی و یا شخصی دستجات و باند های مختلف حکومتی بود.

اما در کنار همه این عوامل و انگیزه ها، یک مسئله مهم دیگر در میان بود، و آن نحوه برخورد جمهوری اسلامی با پزشکان و متخصصان بطور کلی بود. از یک سو، به دلیل رشد فزاینده جمعیت و مهاجرت پزشکان، رژیم حاکم خود را پیش از پیش نیازمند خدمات پزشکان می دید و از سوی دیگر، نمی توانست، چنان که می خواست، سلطه کامل سیاسی، مذهبی و فرهنگی خود را بر آنان تحمیل و تحکیم کند. آخوندها در مقصده ای دیگر گرفتار شده بودند. وقوع جنگ و تداوم آن به مدت هشت سال، که نیازمندی به خدمات پزشکی را به مراتب افزایش داد، این تنگنا را شدت بخشید. اشاره ای به یک رویداد، به عنوان مثال، نحوه برخورد ملایان با پزشکان در آن دوره را نشان می دهد. حدود ده سال پیش، در مراسم افتتاح دانشکده پزشکی دانشگاه ارومیه، گروه زیادی از استادان و پزشکان، مقامات محلی و ملایان گرد آمده بودند. طبق معمول این گونه مراسم، ملاحسنی، امام جمعه شهر، پشت تریبون رفته و شرح مسوولی از "الانظافه من الایمان" تا "طب صادق" ارائه کرد و در پایان، با نقل این روایت از امام صادق که: اگر یک پر مگس به کاسه ای شیر بخورد مصرف آن شیر اشکال دارد ولی اگر هر دو پر مگس آلوده به شیر شود، استفاده از آن شیر بلا اشکال است، از پزشکان حاضر در مجلس خواست که توضیح "علمی" این مسئله را بگویند. حاضران، مات و مبهوت، نگاهی به همدیگر انداختند و کسی پاسخ نداد. ملاحسنی، یکبار دیگر، ستوال کرد که توضیح این "مسئله" چیست؟

یکی از پزشکان، با جسارتی که در آن ایام کم نظیر بود، برخاست و گفت: هیچ! هیچ توضیحی ندارد! ملاحسنی، سرافکنده، تریبون را ترک کرد و جای به دیگری سپرد... گردانندگان جمهوری اسلامی چنین جسارت هایی را تحمل نمی کردند و درصدد آن بودند که اگر نمی توانستند همه پزشکان را زیر سلطه خود در آورند، پزشکان مورد نظر خویش، پزشکان "حزب الهی"، را در دانشکده های جدیدالتاسیس تربیت کنند.

در هر حال، و به هر ترتیب، دانشکده های جدیدی دایر شد و با گسترش بی حساب و کتاب "دانشگاه آزاد اسلامی" و سایر دانشگاه های خصوصی در سال های اخیر، تعداد این دانشکده ها به رقم ۲۰ بالغ گردید و عده فارغ التحصیلان سالانه چند برابر شد. اما در یکی دو ساله ی گذشته، علاوه بر اعتراض و انتقاد گروههایی از پزشکان، در خود دستگاه ها و محافل حکومتی نیز تردیدهایی در خصوص پیشبرد سیاست گسترش ظرفیت، بروز کرد. دولت، و بویژه وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، خواستار کاهش ظرفیت پذیرش رشته های پزشکی شد و در این باره لایحه ای به مجلس داد. قصد این ها آن بود که از سال تحصیلی ۷۵-۷۴ به بعد، به تدریج، ظرفیت این دانشکده ها کاهش پیدا کند. در این باره بحث و جدل های زیادی در بین مسئولان حکومتی صورت

۱- اطلاعات، ۲۴ مهر ۷۴ و سلام، ۲ تیر ۷۵.

۲- اطلاعات، ۳۰ مهر و ۱۵ آبان ۷۴ و کیان، ۱۶

آرديبهشت و ۲۰ خرداد ۷۵.

۳- اطلاعات، ۱۷ آبان ۷۴.

۴- اطلاعات، ۱۰ آبان ۷۴.

مسائل و خواست های پزشکان

پزشکان، به عنوان بخشی از دانش آموختگان و متخصصان جامعه و همچنین به عنوان یک صنف معین حرفه ای و اجتماعی، همچون بسیاری دیگر از اقشار و گروه های مردم، طی سالیان گذشته گرفتار سیاست های سرکوبگرانه، ضددموکراتیک و ضد فرهنگی رژیم اسلامی بوده و از آن رنج می برند. پزشکان، در مجموع، منافع و خواست های صنفی و حرفه ای مشترکی دارند، ضمن آن که از گروه بندی های درونی متفاوتی برخوردارند و گرایش های مختلف سیاسی و اجتماعی نیز طبعاً در بین آنها وجود دارد.

نخستین مسئله ای که، بخصوص در دوره اخیر، در میان جامعه پزشکی ایران مطرح گردیده آنست که مقام و موقعیت پزشکان، به منزله ی یک صنف اجتماعی، در حال حاضر چگونه است و نسبت به دوره های قبلی چه تغییرات مهمی در آن صورت گرفته یا می گیرد؟ پدیده جدیدی که به تدریج آشکار می گردد حاکی از آنست که پزشکان، به عنوان یک صنف یا حرفه، موقعیت بالای خود را در جامعه از دست می دهند و به لحاظ اجتماعی و اقتصادی دیگر آن 'قرب و منزلت' سابق را ندارند. بررسی این پدیده و زمینه ها و دلایل بروز آن حائز اهمیت بسیار است، اگر چه مطالعه ی پیامدهای آن برای خود پزشکان و برای جامعه، خود مقوله مهم دیگریست.

تردیدی نیست که افزایش تعداد پزشکان و افزوده شدن سالانه چند هزار فارغ التحصیل جدید به جمع پزشکان موجود - به هر ترتیب و با هر کیفیت - خود عامل مهمی در تنزل موقعیت اجتماعی این صنف به حساب می آید. غالب کسانی که از چنین تغییر و جابه جایی در منزلت پزشکان اظهار نگرانی می کنند، تاکید عمده خود را بر همین عامل نهاده و بنابراین برای جلوگیری از این تغییر 'نامطلوب' هم، خواستار آن می شوند که ظرفیت موجود رشته های آموزش پزشکی هر چه سریع تر کاهش یابد. دکتر اصغر رستگار، استاد پیشین دانشگاه شیراز و استاد فعلی 'بخش داخلی و کلیوی' دانشگاه 'ییل' آمریکا، از جمله کسانی است که نگرانی و انتقاد خود از 'شکسته شدن قرب و منزلت' پزشکان را ابراز کرده و بر آنست که 'آینده پزشکی ایران بسیار تاریک' است (۱). از نظر وی 'اشباح پزشک' در جامعه امروز ما 'یک واقعیت' است و سیاست اعزام پزشک عمومی به روستا، به دلیل آن که 'نه روستا پذیرای پزشک است نه پزشک پذیرای روستا'... و پزشک تضادی روحی با این محیط پیدا می کند که نه تقصیر ده است و نه تقصیر فرد، سیاستی نادرست است. دکتر رستگار که 'وضعیت آموزش پزشکی ایران' را دچار 'بحران بسیار عمیق' و 'در بن بست' ارزیابی می کند، در جایی دیگری، سیاست 'رشد کمی' به بهای 'پایین آمدن کیفیت' را

شدیدا مورد انتقاد قرار می دهد (۲). دکتر بقراطیان، مدرس دانشگاه های پزشکی، نیز ضمن نقد پاره ای از سیاست های جاری در مورد کزینش و آموزش پزشکی، می نویسد: 'تاکید صرف بر روی کمیت ها در اکثر موارد و شادمانی به خاطر اعداد فریبنده ی آماری... علاج واقعی بیماری نیست. در مورد تربیت و پرورش پزشک اگرچه در دوران بعد از انقلاب گام های بزرگی برداشته شده و کشور از وجود پزشکان خارجی تقریباً بی نیاز گردیده است... ولی ادامه پذیرش های انبوه د دانشکده های پزشکی متعدد چه عواقبی را در بر خواهد داشت؟ جامعه پزشکی ایران در نیم قرن آینده دستخوش چه تغییراتی خواهد شد...؟' (۳). نویسنده دیگری، در مقاله ای با عنوان 'اشباح پزشک طرحی نافرمام'، سیاست افزایش تعداد پزشکان را در رابطه با نیازهای فعلی جامعه و همچنین آینده شغلی پزشکان مورد انتقاد قرار می دهد (۴). در روزنامه ها نیز، گزارش ها و نامه های متعددی درباره مشکلات 'اشتغال' و 'کارایی' پزشکان جوان به چاپ می رسد (۵).

هر چند که افزایش تعداد پزشکان در تنزل تدریجی موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنها تأثیری مستقیم برجای می گذارد، اما این پدیده صرفاً از آن امر ناشی نمی شود بلکه دلایل و زمینه های مهم دیگری نیز دارد.

به طور کلی در جوامع طبقاتی، خصوصاً در جاهایی که سنن فرهنگی و اجتماعی ریشه های عمیق تری دارند، جامعه ای که نمی تواند و یا نمسی خواهد پاداش کامل خدمات یا کوشش های اجتماعی و اقتصادی برخی از گروه ها و اقشار را ادا نماید، نوعی پاداش های 'معنوی' و یا 'فضیلت های مصلحتی' برای آنها مقرر می دارد. از آن جمله است، مثلاً فضیلت قرار دادی 'بهدت زیر پای مادران است' برای زحمات طاقت فرسایی که در همین 'دنیا' غالب مادران و زنان متحمل می شوند و پاداشی واقعی نمی یابند، یا در مورد معلمان که 'در ردیف مشاغل انبیا' گذاشته می شوند، و یا در ارتباط با سربازان که سرمشق و الگوی 'فداکاری و جانبازی' به حساب آورده می شوند... استمرار ترویج این گونه پاداش ها و فضیلت های معنوی، طی نسل های متصادی، آن ها را به صورت بخشی از فرهنگ و اعتقادات عامه در می آورد که در تعیین مقام و موقعیت اجتماعی اقشار و گروه های مورد نظر نیز تأثیرات آن آشکار است. طبیعتاً نیز که به عنوان 'فرشتگان نجات' و یا 'با دم مسیحانی' توصیف شده اند، از آن جمله اند منتها، در اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی و دسترس پذیری بخش های فزاینده ای از اجتماع به بهداشت و درمان، طی دهه های گذشته، پاداش مادی و وضع اقتصادی پزشکان نیز

بهبود چشم گیری یافته است. به طوری که مثلاً در بیست سی سال پیش، نه تنها پزشکان، مثل گذشته، از موقعیت و احترام اجتماعی خاصی برخوردار بوده اند بلکه غالب آنان، به صورت نسبی، جزو گروه های پردرآمد و مرفه جامعه هم محسوب می شدند. این موقعیت، پس از انقلاب و خصوصاً در سال های اخیر، روی به تنزل نهاده است.

استقرار رژیم استبداد مذهبی، در پی انقلاب ۵۷، یکی از دلایل و زمینه های عمومی است که، نه فقط در مورد پزشکان بلکه در ارتباط با برخی دیگر از اقشار و صنوف اجتماعی، تغییرات قابل ملاحظه ای به وجود آورده است. این رژیم، بنابه ماهیت خویش، و همچنین براساس مقتضیات خود در دوره طولانی جنگ، درصدد ساختن و جا انداختن 'فضیلت های مصلحتی' ویژه خود بوده است. دامن زدن به تضاد 'تعهد' و 'تخصص'، و یا اخیراً 'مدیریت فقهی' در برابر 'مدیریت علمی'، بی ارتباط با مسئله مورد بحث نبوده است. علم کردن مکرر 'حزب اله' در تمامی عرصه ها (مدیر حزب اله، پزشک حزب اله، نماینده حزب اله... و تبلیغ و تمجیدهای فسران از 'ایثارگران' نیز، از همان نظر قابل توجه است. هر چند که گروه های انبوهی از توده های مردم، در واقع، نسبت به این تقلابها و ترفندهای رژیم بی اعتنا و یا از آنها بیزارند، ولی در هر حال جمهوری اسلامی با همه امکانات آموزشی و تبلیغی و... خود، و با توسل به زور و سرکوب، در پی حقه کردن آن چیزهایی است که از نظر آن 'فضیلت' یا 'منزلت' اجتماعی شمرده می شود.

حاکمیت رژیم اسلامی از جهت دیگری نیز به تغییر و تحول تدریجی و نسبی در موقعیت های اجتماعی برخی از اقشار، و از جمله پزشکان، تأثیر گذاشته است. سیاست های تاجر نواز رژیم از یکسو و تشدید و تداوم بحران اقتصادی (که حاصل همان سیاست ها بوده) از سوی دیگر، 'فرهنگ' تجارت را بر بسیاری از شئونات جامعه امروزه ایران مستولی گردانیده است. دلالتی و تجارت، ساده ترین و سریع ترین راه به چنگ آوردن درآمد و ثروت های کلان، حتی برای صاحبان حرف و مشاغلی شده است که به طور معمول و عادی موانستی با شیوه ها و شکردهای دلالتی و بند و بست های آن ندارند. در چنین وضعیتی، بخشی از پزشکان نیز از 'آفت' و 'آسیب' تجارت مصون نمانده اند. گذشته از گروه معدودی از آنان که 'کوهنر' علمی و اخلاقی خود را در بازار سیاست جمهوری اسلامی عرضه کردند، گروه بیشتری از آنها به بازار تجارت روی آوردند و 'طبابت' را تبدیل به تجارت نمودند و یا مستقیماً وارد کارهای دلالتی و واسطه گری شدند. این وضعیت، به نوبه خود، در کاهش مقام و منزلت

فرهنگی و اجتماعی رژیم و وارد شدن در شبکه ای آلوده به انواع حق کشی ها ، تبعیضات ، باندبازی ها ، و تبدیل طبابت به تجارت و چشم پوشی از کیفیت و کارایی علمی و فنی و زیر پا نهادن 'سوکندنامه' بقرات و سایر معیارهای اخلاقی و انسانی ، و یا مهاجرت به خارج و پذیرش همه مشکلات و دشواری های ناشی از آن . چنین است که روند مهاجرت پزشکان همچنان ادامه دارد . درد دل یک پزشک ۳۰ ساله ، به عنوان یک نمونه ، به اندازه کافی گویاست: آنکیزه من برای مهاجرت به خارج دستیابی به جامعه ای قانونمندتر است . جایی که بتوان برای احقاق حق به قانون متوسل شد . از طرف دیگر یکی از مشکلات من سرخوردگی از اجتماع فعلی و شرایط حاکم بر آن است . بخصوص در رابطه با حرفه ام که فکر می کنم پزشکی در ایران امروز از مرز فاجعه گذشته در حال فرو رفتن در یک مرداب است . . . (۶)

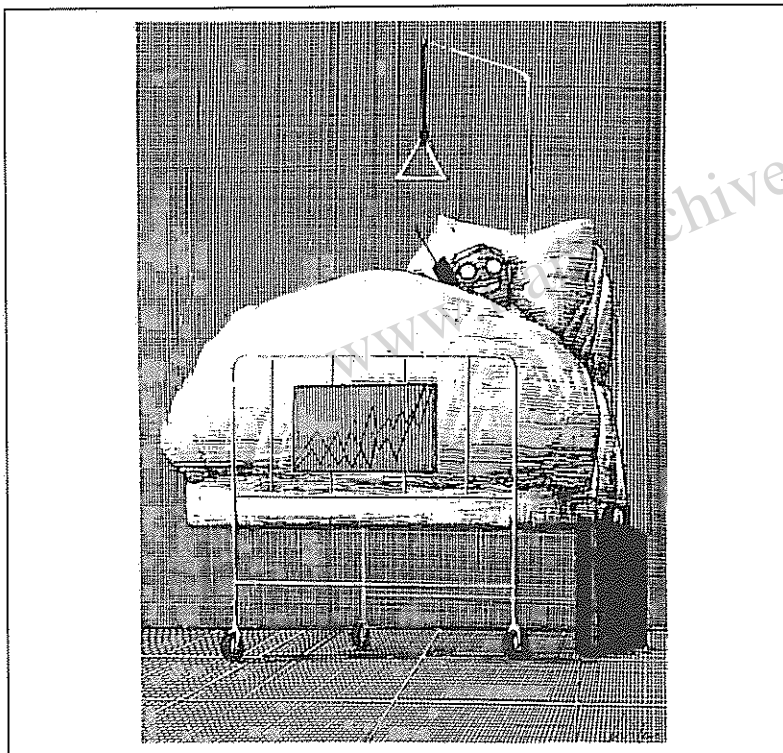
اکثریت پزشکان جامعه ما از چنین شرایط اسارت آور که نه فقط امکان تامین زندگی آبرومندانه بلکه حیثیت

نظام پزشکی) ، دکتر شهاب الدین صدر (رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس و رئیس هیات مرکزی نظارت بر انتخابات نظام پزشکی) ، دکتر محمد کریم شهرزاد (نماینده سابق مجلس که با شراکت آیت اله یزدی و محسن رفیق دوست یک دانشکده پزشکی خصوصی نیز در قم ایجاد کرده) ، بسیاری از مقامات بلند پایه وزارت بهداشت و درمان و ... از جمله عناصر و نمایندگان سرشناس گروه های فشار مذکور به شمار می روند .

سرکوب تشکل های صنفی مستقل ، دستگیری ، حبس و اعدام گروهی از پزشکان مبارز و آزادی خواه و بالاخره زیر کنترل درآوردن 'سازمان نظام پزشکی' (که در مقاله دیگری به آن اشاره شده است) یکی دیگر از سیاست های رژیم بوده که عملا اکثریت وسیع پزشکان را از امکان تشکل و مبارزه جمعی برای دفاع از منافع صنفی خودشان محروم ساخته است . در انتخابات نظام پزشکی فرمایشی رژیم که در مهرماه گذشته برگزار شد ، یک بار دیگر دسته ای از عناصر معلوم الحال

اجتماعی پزشکان به طور کلی ، در انتظار و ارزیابی های مردم موثر بوده است . در این شرایط ، در حالی که این گروه از 'طبییان ثروت اندوز' در پی سودجویی های بیشتری روانند ، بخش بزرگی از پزشکان ، خصوصا فارغ التحصیلان جدید ، نه فقط از درآمد کافی برای تامین هزینه های زندگی آبرومندانه ای محروم می مانند بلکه حقوق ماهانه شان حتی کفاف حداقل مخارج آنها را نیز نمی کند . هر گاه ، مثلا بیست سال پیش ، پزشک جوانی در مقایسه با موقعیت پیش کسوتان حرفه ی خویش می توانست امیدوار باشد که پس از ده سال کار در بیمارستان و مطب خصوصی صاحب یک خانه و یک اتوموبیل مدل جدید خواهد بود ، امروزه و در اوضاع اقتصادی حاکم ، آن پزشک نمی تواند تصور کند که پس از سی سال کار نیز از آن امکانات برخوردار خواهد شد . این نیز نشانه ی آشکاری از تنزل موقعیت اجتماعی و اقتصادی صنف پزشکان ، دست کم از دیدگاه خود آن هاست . در همین جا می توان اشاره کرد که در حال حاضر حقوق ماهانه یک استاد دانشکده پزشکی حدود ۸۵ هزار تومان ، حقوق یک پزشک شاغل در طرح 'خدمات قانونی' (خدمت اجباری در مناطق محروم برای فارغ التحصیلان جدید) حدود ۲۵ هزار تومان ، دستمزد پزشک تازه استخدام در بیمارستان و درمانگاه های 'سازمان تامین اجتماعی' حدود ۳۰۰ تومان در ساعت ، و حقوق ماهانه 'انترن' (دانشجوی پزشکی که دوره ۱۸ ماهه کارآموزی عملی در بیمارستان ها ، قبل از فراغت از تحصیل ، را می گذراند) بین ۶ تا ۷ هزار تومان است .

گروه بندی درونی جامعه پزشکی که به علل گوناگونی در سال های گذشته تشدید گردیده ، در عمل ، مانع از ایجاد یا گسترش همکاری ها در مورد مسائل صنفی مشترک شده است . در واقع ، باید گفت که امروزه دو سه گروه فشار (لابی) قدرتمند در میان گروه محدودی از پزشکان ، با همدستی عده ای از مقامات دولتی و نمایندگان مجلس ، شکل گرفته است که می کوشند هر چه بیشتر امکانات و سیاست های دولتی را در جهت منافع ویژه اعضا و وابستگان خودشان کانالیزه کنند . این گروه ها در تدوین و تصویب قوانین و آیین نامه های مربوط به آموزش پزشکی ، گذراندن دوره های تخصصی ، ضوابط مربوط 'خدمات قانونی' پزشکان ، مقررات درباره صدور 'پروانه مطب' و سهمیه بندی آن و ... و همچنین در تصمیمات ارکان های حکومتی راجع به خصوصی سازی بیمارستان ها ، تعیین تعرفه ها ، واردات و توزیع دارو و تجهیزات پزشکی ، دخالت سازمان یافته پنهان و آشکار دارند . این گروه ها مالکیت یا مدیریت تعداد زیادی از بیمارستان ها ، کلینیک ها و درمانگاه های خصوصی را نیز در کنترل خود دارند . این ها ، با بهره گیری از امکانات و اهرم های مذکور می توانند عده زیادی از پزشکان جوان ، پرستاران ، بهیاران و سایر کادرهای خدمات پزشکی را با دستمزدهای نازل به کار گرفته و از این طریق هم سودهای گزافی به چنگ آورند . دکتر ایرج فاضل (وزیر پیشین بهداشت و درمان و رئیس کل سازمان



حرفه ای و اخلاقی آن ها را در معرض تردید و تهدید جدی قرار داده است ، رنج می برند . پزشکان ایران نیز باید همپای دیگر اقشار توده های مردم برای تغییر این شرایط و برانداختن بنیان تبهکاری ، تلاش و مبارزه کنند .

- ۱- ماه نامه جامعه سالم ، اردیبهشت ۷۵ .
- ۲- ماه نامه دنیای سخن ، مرداد و شهریور ۷۴ .
- ۳- ماه نامه دنیای سخن ، بهمن و اسفند ۷۴ .
- ۴- ماه نامه ایران فردا ، شماره ۲۴ ، بهمن ۷۴ .
- ۵- از جمله ، سلام ، ۲۳ تیر و ۱۲ آبان ۷۵ .
- ۶- سلام ، ۲۲ مرداد ۷۵ و ماه نامه ایران فردا ، شماره ۲۰ شهریور ۷۴ .

رژیم مثل ولایتی ، فرهادی ، لاریجانی ، صدر ، زرگر و ... در تهران انتخاب گردیدند که اساسا کارکرد دیگری جز اعمال سیاست های ضد دموکراتیک و ضد فرهنگی جمهوری اسلامی در جامعه پزشکی ایران ندارند . دو تشکل سیاسی و گروهی دیگر زیر عنوان پزشکان ، به نام 'جامعه اسلامی پزشکان' (وابسته به 'جامعه روحانیت مبارز') و 'انجمن اسلامی جامعه پزشکی' (وابسته به 'مجمع روحانیون مبارز' و 'خط امامی ها') ایجاد شده اند که این ها نیز همان نقش را در رابطه با رقابت ها و کشمکش های جناح ها بازی می کنند .

در چنین اوضاع و احوالی ، برای گروه وسیعی از پزشکان ، بویژه پزشکان جوان ، عملا دو راه بیشتر باقی نمی ماند: یا تن دادن به تحمیلات سیاسی و

سرکوب جنبش اهل قلم در داخل ایران را محکوم می کنیم!

رژیم جمهوری اسلامی ایران تلاش می کند برای حفظ سلطه ضدخلقی خود جنبش اعتراضی نویسندگان و اهل قلم ایران را سرکوب کند. یک ماه از دستگیری فرج سرکوهی سردبیر مجله آدینه می گذرد. سران جمهوری اسلامی ایران نه فقط هنوز به هیچ یک از اعتراضات وسیعی که علیه روده شدن وی انجام شده پاسخ نداده اند بلکه با به راه انداختن یک کارزار تبلیغاتی علیه اهل قلم ایران تلاش می کنند این جنبش عظیم اعتراضی را به توطئه خارجی نسبت داده و با انتساب برچسب های گوناگون نظیر عوامل دولت آلمان، خائن، جاسوس، بیگانه، میکسار... زمینه سرکوب هر چه بیشتر نویسندگان ایران را فراهم کنند!

پس از روده شدن فرج سرکوهی، جسد غفار حسینی در خانه مسکونی اش در تهران پیدا شد. محمد حسین طهماسب پور نویسنده و مترجم که عازم سفر باکو بود در ترانزیت فرودگاه مهرآباد توسط عوامل دستگاه اطلاعات رژیم روده شد.

ما خواهان آزادی فوری فرج سرکوهی و محمد حسین طهماسب پور و اعزام یک هیئت بین المللی برای روشن شدن علل مرگ احمد میرعلایی، سعیدی سیرجانی و غفار حسینی هستیم! ما ضمن اعلام حمایت قاطع خود از جنبش اهل قلم در خارج کشور و محکوم کردن تلاش های سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی ایران از تمامی آکسیون هایی که توسط نیروهای مترقی در چهارچوب درخواست های بالا صورت می گیرد حمایت می کنیم.

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۳ آذر ۷۵ - ۳ دسامبر ۹۶

چرخاند و همه را از مرگ نجات می دهد. راننده بار دیگر، در محل دیگری شبانه پیاده می شود و ماجرا تکرار می شود. پس از این ماجرا نویسندگان از ادامه سفر منصرف می شوند و به تهران باز می گردند. در تهران برخی را آقادر تحت فشار قرار می دهند تا کتب بگویند این ماجرا حادثه ای بیش نبوده است.

برخی از نویسندگان و شاعران به دوستان خود گفته اند، آنان را به بازجویی برده اند، کتک زده اند، تحقیر و تهدید کرده اند، بعضی می گویند از آن روزی می ترسند که در خیابان 'زیر ماشین بروند'، یا پس از بازجویی جسد بی جانان در گوشه خیابان پیدا شود. اما هیچ کدام جز عباس معروفی که فعلا در آلمان به سر می برد و خطر بلاواسطه ای تهدیدش نمی کند، این موضوع را علنی بیان نکرده اند، زیرا از عوامل برملا شدن، از رفتار حکومت، بیم دارند. نگران سلامتی و جان شان هستند. گروهی از نویسندگان در میهمانی رایزن فرهنگی سفارت آلمان دستگیر می کنند. به آنان اتهام جاسوسی برای آلمان، وطن فروشی، کوشش برای سرنگونی حکومت و رابطه داشتن با اپوزیسیون خارج کشور می زنند. پیامد این اتهامات، هر گاه 'وقت' آن فرا رسد محکومیت به مرگ است.

مأموران امنیتی به نشست نویسندگان می ریزند. همه را دستگیر می کنند، فرج سرکوهی را هم، اسناد و مدارک را می برند و باز تحقیر، باز توهین، باز تهدید که اگر بار دیگر جمع شوند چنین و چنان می کنند.

ما تا به حال درباره آن چه بر سر نویسندگان و روشنفکران ایران آمده است کم و بیش سکوت کرده ایم. نمی خواستیم با بازگو کردن حرف های این نویسنده و فاش کردن بلاهایی که بر سر دیگری آورده اند، زندگی آنان را دشوارتر سازیم. اما اکنون می خواهیم به افکار عمومی جهان روی آوریم، زیرا با سکوت به جایی نرسیده ایم، نتوانسته ایم خطر را از ایشان دور نگه داریم. نمی خواهیم خاموش بمانیم تا جسم بی جان فرج سرکوهی نیمه شب در گوشه ای پیدا شود، یا آزارش دهند، جسم و جانش را بفرسایند، تا با اقرار گرفتن حیثیتش را، جان و روحش را نابود کنند.

رژیمی خشونت پیشه را تنها می توان با رفتاری قاطعانه، لحنی صریح، با بجان خریدن زیان های اقتصادی بر جای خود نشاند، و آزارش کرد تا دست از آزار و کشتار بردارد.

ما از تمام نویسندگان اروپایی و غیراروپایی می خواهیم تا نوشته های فرج سرکوهی را بخوانند، با رسانه ها تماس بگیرند، نشست های همبستگی ترتیب دهند و از حکومت هاشان بخواهند تا تحقیق کنند فرج سرکوهی کیجاست. ما از سازمان های جهانی حقوق بشر، از جامعه ملل و نهادهای آن می خواهیم تا با فشارهای اخلاقی و مجازات های اقتصادی جانب گروگان ها را بگیرند و برای نجات جان روشنفکران و نویسندگان ایران تلاش کنند.

این اولین بار است که نویسنده و روزنامه نگار شناخته شده ای به این شکل ناپدید می شود. پیش از این حکومت اسلامی بارها دکراندیشان اهل قلم را دستگیر کرده است. برخی از ایشان سال ها در زندان مانده اند، بعضی به مرگ محکوم شده اند و عده ای را با فشارهای روانی و شکنجه های شدید به توبه وادار کرده اند و جان و حیثیت شان را کشته اند. سال پیش سعیدی سیرجانی نویسنده و پژوهش گر مشهور در زندان جان سپرد. مقامات قضایی - امنیتی علت مرگ او را بیماری قلبی خواندند. بیست و سوم اکتبر ۱۹۹۵ جسد بی جان نویسنده و مترجم توانا احمد میرعلایی در گوشه ای از شهر اصفهان یافته شد. او ساعت ۸ صبح خانه را ترک کرده بود. جسدش را ۸ بعدازظهر در حالی که به سر و لباسش الکل ریخته بودند، در خیابان یافتند. روی دست میرعلایی جای تزریق آمپول باقی مانده بود. او احتمالا در یکی از بازجویی های معمول سازمان امنیت جان سپرده بود. چند روز پیش از مرگ وی نویسنده مشهور انگلیسی وی-اس-نایپال مهمان او بود.

سرانجام زمانی فرا رسید که نابود کردن تک تک نویسندگان برای حکومت اسلامی کافی نبود حکومتی که بارها از سفر نویسندگانی که گذرنامه و ویزای معتبر داشتند جلوگیری کرده بود، به بیست و یک نویسنده و شاعر اجازه سفر می دهد، نویسندگان با یک مینی بوس حرکت می کنند تا به دعوت وزیر فرهنگ ارمنستان به این کشور سفر کنند. فرج سرکوهی نیز در میان این جمع بوده است. نیمه های شب، وقتی مسافران خوابند راننده مینی بوس پیاده می شود و ماشین در جاده کوهستانی به سوی دره حرکت می کند. یکی از نویسندگان خود را به جای خالی راننده می اندازد و در آخرین لحظه فرمان را به سوی کوه می

در اعتراض به روده شدن و دستگیری فرج سرکوهی فعالیت هایی میان نیروهای سیاسی و دموکراتیک، هنرمندان و روشنفکران جریان دارد. نامه زیر خطاب به افکار عمومی بین المللی و محافل طرفدار حقوق بشر یکی از این اقدامات است که تاکنون امضای صدها نفر از معترضین ایرانی و خارجی علیه رژیم اسلامی در پای آن قرار گرفته است.

چه بر سر فرج سرکوهی آمده است

فرج سرکوهی نویسنده و سردبیر مجله آدینه، نشریه ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی چاپ تهران از روز سوم نوامبر در ایران ناپدید شده است.

سرکوهی روز یکشنبه سوم نوامبر به فرودگاه مهرآباد می رود تا با هواپیمای ایران ایر، پرواز شماره IR۷۲۳ به هامبورگ پرواز کند. هواپیمای نام برده ساعت ۸، ۴۵ از تهران پرواز می کند. همراهان سرکوهی وی را ساعت ۴ صبح بدرقه می کنند و در سالن فرودگاه منتظر می مانند. فرج سرکوهی به آنان گفته بوده در فرودگاه قرار ملاقاتی دارد. پس از رفتن سرکوهی به سالن ترانزیت، دو خبر بی نام و نشان به همراهان او می رسد. خبر اول این است که گذرنامه سرکوهی اشکالاتی دارد و در نتیجه او ناچار است صبر کند نیمه شب بکشنه با پرواز لوفت هانزا به فرانکفورت برود. خبر دوم حاکی از آن است که کار سرکوهی درست شده است و او با همان پرواز ایران ایر رفته است. دوستان سرکوهی در هامبورگ و فرانکفورت بیهوده منتظر ورود وی می مانند.

درآمدها و هزینه های کارگران و کارمندان

به گزارش 'سلام' در مجلس اعلام کردید که در حالی که حداقل دستمزد کارگران ماهانه حدود ۲۱ هزار تومان تعیین شده است، حداقل هزینه های ماهانه یک خانوار، بر اساس سبد هزینه استخراج شده از آمارهای رسمی بانک مرکزی، بالغ بر ۵۲ هزار تومان است. قابل توجه است که در حال حاضر، متوسط دستمزد دریافتی کارگران ماهانه حدود ۳۳ هزار تومان و متوسط حقوق دریافتی کارمندان نیز حدود ۳۵ هزار تومان است.

بسته شدن واحدهای صنعتی کوچک

بر پایه گزارش های موجود، در اثر کسادی و رکود فزاینده در اقتصاد کشور از یک طرف، و واردات بی حساب و کتاب انواع مصنوعات از خارج از طرف دیگر روند تعطیلی و بسته شدن کارگاه های کوچک صنعتی و تولیدی همچنان ادامه دارد.

به عنوان نمونه، در سال ۱۳۷۲، فقط در تهران بالغ بر ۹۰ هزار نفر در این قبیل واحدها کار خود را از دست داده اند. در سمینار 'صنوف تولیدی و خدمات فنی' که در آبان ماه برگزار گردید، اعلام شد که تولید در بخش اصناف روبه کاهش است ولی توزیع و خدمات صرف (یعنی دلالی) به صورت قابل ملاحظه ای روبه رشد است.

تامین اشتغال: یک درصد!

در سال جاری، طی چهار ماهه اول، حدود ۱۵۰ هزار نفر به عنوان 'جویندگان کار' در استان تهران ثبت نام کرده بودند که از میان آن ها فقط ۱۵۰۰ نفر به کار اشتغال یافته اند. بدین ترتیب، وضع اشتغال در سایر استان ها و مناطق کشور نیز به روشنی معلوم می شود.

تظاهرات تماشاگران فوتبال

در پی برگزاری مسابقه فوتبال بین تیم های 'استقلال' و 'پیروزی' (در چارچوب مسابقات 'جام آزادگان') که روز جمعه ۲۷ مهرماه در ورزشگاه آزادی تهران انجام گرفت و با برد تیم 'پیروزی' به پایان رسید، تظاهرات گسترده ای از سوی گروه های زیادی از جوانان و علاقه مندان فوتبال به وقوع پیوست. تظاهرکنندگان به برخی اماکن و تعدادی از اتوبوس های شرکت واحد حمله کرده و برخی از آن ها را نیز به آتش کشیدند. طبق گزارش شرکت واحد، طی این تظاهرات تعداد ۲۲۰ دستگاه اتوبوس آسیب دیده و از خطوط حمل و نقل خارج شده است.

گفتنی است که بیش از صد هزار نفر برای تماشای این مسابقه در استادیوم آزادی گرد آمده بودند. از دو ساعت پیش از آغاز مسابقه، درهای ورودی ورزشگاه بسته شده بود و با پر شدن جاها و بسته شدن درها، بیش از ۳۰ هزار نفر تماشاچی نیز در پشت درها باقی مانده بودند.

کم آوردن روزهای سال!

به دلیل کثرت روزافزون ایام و روزهای 'ویژه' و فراتر رفتن آن ها از مجموع ۳۶۰ روز سال، جمهوری اسلامی با معضل تازه ای روبرو شده است. زیرا که علاوه بر روزهای متعدد 'تولد'، 'وفات'، 'یوم الله'، 'روز فلان'، 'روز بهمان'، در سال های اخیر نیز رقابتی بین وزارت خانه ها و ارگان های مختلف در مورد اختصاص و برگزاری روزهای خاص برقرار شده است. مثلاً علاوه بر روز 'کودک'، 'روز نوجوانان'، 'روز بازنشستگان' و... هم تازگی ها نام گذاری شده اند. در برابر این معضل، 'شورای فرهنگ عمومی' جمهوری اسلامی که ثبت و اعلام روزها توسط ارگان ها و موسسات، در تقویم های رسمی و دولتی، بایستی قبلاً به تصویب آن برسد، اخیراً اعلام کرده است که بعضی از نهادها و ارگان ها تخفیف بدهند و مناسبت های هفتگی خود (مثل هفته 'سیچ'، هفته 'مبارزه با استکبار جهانی' و...) را به روز تقلیل دهند تا ایام سال گنجایش این همه روزهای 'ویژه' را داشته باشد.

بلا تکلیفی در نظام آموزشی

در حالی که وزیر آموزش و پرورش، در ۲۱ آبان، 'شایعه' برجیده شدن نظام جدید آموزشی کشور در سطح متوسطه را تکذیب کرده بود، مجلس رژیم، در جلسه ۲۳ آبان خود، 'طرح دو فوریتی تغییر نظام جدید آموزش متوسطه' را تصویب نمود.

طبق این 'طرح' مصوب، تا تصویب نهایی نظام جدید آموزش و پرورش مقطع متوسطه در مجلس، اجازه داده می شود که کلیه دانش آموزانی که در سال تحصیلی ۷۵-۷۴ دوره متوسطه را به پایان رسانده اند در آزمون ورودی دانشگاه ها و مراکز عالی شرکت کنند و در صورت قبولی در این آزمون، دوره 'پیش دانشگاهی' را گذرانده و آنگاه در دانشگاه ثبت نام کرده و ادامه تحصیل بدهند. در حالی که، مطابق مقررات نظام جدید موجود، فارغ التحصیلان دوره متوسطه بایستی پیش از آزمون ورودی، دوره 'پیش دانشگاهی' را می گذرانند.

در مورد چگونگی پیاده کردن نظام جدید بین گروهی از نمایندگان مجلس و وزارت آموزش و پرورش، و بین این وزارت خانه و وزارت آموزش عالی اختلاف نظر شدیدی وجود دارد و از این جهت نیز بلا تکلیفی مضاعفی در سیستم آموزشی کشور به وجود آمده است.

یکی از موارد اختلاف نظرات، یک مرحله ای و یا دو مرحله ای بودن کنکور ورود به دانشگاه هاست. وزارت آموزش و پرورش به دنبال آنست که طی یک کنکور یک مرحله ای، اختیار مربوط به انتخاب دانشجویان را نیز در دست خود بگیرد. وزارت آموزش عالی خواستار آنست که علاوه بر کنکوری که آموزش و پرورش برای ورود به مرحله 'پیش دانشگاهی' برگزار می کند، آن نیز کنکور مرسوم خودش را برگزار نماید و اختیارات خود را در مورد انتخاب دانشجویان دست ندهد. در حال حاضر حدود ۱۰۳ هزار نفر در نخستین دوره 'پیش دانشگاهی' (طبق نظام جدید) مشغول تحصیل اند. طبق مقررات قبلی، آزمون ورودی دانشگاه ها می بایست فقط در بین این عده انجام بگیرد اما براساس طرح مصوب مجلس کنکور دانشگاه ها، مثل سال های پیش، در بین کلیه فارغ التحصیلان دوره متوسطه برگزار خواهد شد.

اجباری کردن آموزش های فنی و حرفه ای؟

بر پایه طرح پیشنهادی که کلیات آن در آبان گذشته در مجلس رژیم به تصویب رسید، فراگیری آموزش های فنی و حرفه ای برای اشتغال به کار اجباری می شود! طبق این طرح به منظور بهره گیری هر چه کامل تر از سرمایه گذاری های انجام شده و ارتقای کیفی تولیدات و تنظیم مهارت های موجود کلیه کارفرمایان واحدهای صنعتی، تولیدی، خدماتی و صنفی موظف اند از متقاضیان اشتغال به کار کواهی نامه مهارت فنی و حرفه ای از مراجع ذیصلاح مطالبه یا زمینه ارتقای آموزش کارگران ساده و ماهر را فراهم نمایند.

طرح شدن چنین پیشنهادی، به ظاهر حکایت از آن دارد که مسئولان جمهوری اسلامی به فکر ارتقای آموزش کارگران و یا ارتقای کیفی تولیدات و نظایر این ها، افتاده اند. اما واقعیت چیز دیگری است. واقعیت آنست که مجموعه مراکز و موسساتی که زیر نظر وزارت کار و امور اجتماعی و با هزینه های سنگین بوروکراتیک به منظور آموزش فنی و حرفه ای کارگران دایر شده اند به هیچ وجه، چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی، پاسخگوی نیازهای کارگران و انبوه نیروی کار جوانی که هر ساله وارد بازار کار می شود، نیستند. موسسات خصوصی آموزش های فنی و حرفه ای نیز شهریه های زیادی مطالبه می کنند که پرداخت آن غالباً از عهده کارآموزان و خانواده های آنها خارج است. بنابر این، در چنین شرایطی، اجباری کردن آموزش های حرفه ای و دریافت کواهی نامه مهارت فنی، عملاً برای بازار گرمی موسسات دولتی و خصوصی پولی است و در واقع می تواند گروه انبوه دیگری از جوانان را از دسترسی به اشتغال محروم نماید. در جوامعی که انجام آموزش های فنی و حرفه ای و یا اخذ مدرک مهارت فنی و حرفه ای الزامی می شود، نه تنها گذراندن چنین دوره هایی برای اغلب کارآموزان رایگان است بلکه طی دوره کارآموزی، کمک هزینه هایی نیز برای گذران زندگی به آنان پرداخت می شود.

ملاحظات پیرامون "بحران چپ، وظایف ما و کنگره دوم"

برون رفت از بحران چگونه و با کدام روش؟

احمد

رفیق حیدر در شماره ۲۱ اتحاد کار، یکی از مصوبات کنگره ی دوم سازمان یا به بیان خودش "تشکل" ما را که به تعیین بخشی از وظایف ما در دوره ی دو ساله آتی مربوط می شود، مورد انتقاد قرار می دهد و به درستی بر این ضعف سند انگشت می گذارد که می گوید "وظیفه ی اصلی ما در شرایط کنونی تقویت ارتباط سیاسی با جنبش کارگری، روشنفکری و توده ای در داخل کشور و حفظ رابطه با نیروهای سازمان در ایران می باشد". اگر چه نمی توان با ارزیابی رفیق حیدر در مورد اهداف رفقای پیشنهاد دهنده ی این قطعنامه موافق بود، اما خارج از هرگونه ارزیابی و انکیزه یابی، تا جایی که به موضوع تقویت ارتباط سیاسی مربوط می شود، برای هر خواننده ای که کمترین اطلاع از کم و کیف دامنه ی فعالیت سازمان ما نیز نداشته باشد، سئوالات متعددی مطرح خواهد شد. بعنوان نمونه می توان سئوال کرد، سطح ارتباط کنونی ما تا چه حد است که می خواهیم برای تقویت آن بکوشیم. وقتی از وظیفه، آن هم وظیفه ی اصلی صحبت می کنیم، باید دامنه ی کار را دقیقاً مشخص کرد، برای آن نیرو و امکانات اختصاص داد، پس از دوره ای نتیجه کار را مورد سنجش قرار داده و بیلان معینی ارائه کرد. آیا حد ارتباط کنونی ما با جامعه، دامنه ی امکانات فعلی امان و کلا تعادل کنونی به صورتی است که به توان به این مهم دست یافت؟ آیا کبیته مرکزی ما قادر است به کنگره بعدی سازمان بگوید میزان موفقیتش در این زمینه چه بوده است؟ با چه معیاری و چگونه؟ من تاکید می کنم که همه ی این سئوالات در شرایطی مطرح اند که ما امر تقویت ارتباط سیاسی با توده ها را به عنوان وظیفه ای در شرایط مشخص کنونی مطرح می کنیم، وگرنه بیان تلاش جهت پیوند با این یا آن طبقه ی اجتماعی، وظیفه ی تمامی احزاب، سازمان ها و تشکیلات های سیاسی-اجتماعی می باشد و اساساً موجودیت آن ها بر این پایه

استوار است و تا جایی که به جنبش چپ مربوط می شود، همواره برای این هدف رزمیده است که در پیوند با توده های میلیونی کارگر و زحمتکش برای تغییر انقلابی جامعه در مسیر تامین منافع اکثریت استثمار شونده پیش قدم باشد.

بنابراین این هدف، راهنمای ما در تمامی عرصه های مبارزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است و زمان و مکان نیز در این جهت یابی نباید کمترین خدشه ای وارد نماید. اما وجه دیگر موضوع، راه دستیابی به این هدف است، که بدون شک از مسیر پر پیچ و خم تعیین اهداف کوتاه مدت تر و وظایف مشخص می گذرد که شرایط زمانی و مکانی خود را خواهد داشت و دقیقاً به موقعیت و توان و ظرفیت نیروی پیش برنده آن بستگی خواهد داشت. چیزی که به اعتقاد من در این بند از مصوبه ی کنگره ی اخیر ما مد نظر قرار نکرده است و از برخوردهای واقع گرایانه ی ما به دور می باشد.

موضوع حفظ رابطه با نیروهای سازمان در داخل نیز هر چند با مقوله قبلی تا حدودی متفاوت است، اما تا جایی که به اهمیت واقع گرایی در تصمیمات ما و نامیدن پدیده ها به نام خود مربوط می شود خالی از ابهام نیست.

سازمان ما به عنوان جزئی از جنبش فدائی در جامعه دارای پایگاه اجتماعی معینی است هر چند این موقعیت طی سال های اخیر آسیب جدی دیده است. بطور مشخص تر بخش مهمی از جنبش چپ به جنبش فدایی تعلق داشته اند، به لحاظ تشکیلاتی نیز برای دوره ی معینی فعالیت سازمان یافته با این نیرو را تجربه کرده اند، اشتباهات سیاسی- نظری، کمبود تجربه عملی سیاسی و سرکوب لجام کسیخته، از جمله عوامل انشعاب، انشقاق و کسست سیاسی و سازمانی بوده اند، که مجال برخورد به علل آن در این نوشته نیست. اما حاصل کار در شرایط کنونی و در بعد تشکیلاتی وجود تشکل های متعدد فدایی با هویت رسی و فعالیت نیمه علنی عمدتاً در خارج از مرزها و انبوه اعضا و هواداران سابق در داخل کشور که بعضاً در قالب محافل و گروه های متعدد سیاسی- مطالعاتی و فرهنگی از جمله تلاش گران راه آزادی، دمکراسی و عدالت در ایرانند.

برای این که از واقعیت دور نیفتیم، در همین جا باید تاکید نمایم، به همان صورت که امروز ما در خارج از کشور شاهد حضور متشکل مجموعه ی نیروهای سابقاً فعال در این سازمان ها نیستیم در ایران هم وضع بهمین گونه است. با این تفاوت که سرکوب همیشه حاضر و ناظر رژیم بر تک تک اعمال و رفتار نیروهای سیاسی و همچنین شرایط سخت اقتصادی و اجتماعی که اکثریت قریب به اتفاق مردم ما را در خود فرو برده است، و اتفاقاً در مورد افراد وابسته به سازمان های سیاسی به شکل مضاعف عمل می کند، مجال پرداختن به فعالیت های سیاسی- اجتماعی را به شدت کاهش داده است. اما علیرغم تمامی مشکلات فوق کم نبوده اند رفقای که طی تمامی سال های گذشته به هر تلاشی دست زده اند تا رابطه خود با سازمان را حفظ نمایند. متأسفانه بیلان کار ما در تامین این نیاز به دلایل مختلف مثبت نبوده است و این روابط در مواردی بدون این که دلایل معین سیاسی و با بریدن

از فعالیت سازمانی داشته باشد روز به روز تضعیف شده اند.

بازسازی این روابط و برقراری پیوندهای جدیدی، بدون شک، نه در شکل سنتی آن عملی است، و نه خالی از مخاطرات امنیتی. یافتن اشکال جدید ارتباط، برقراری تماس، حمایت مادی و معنوی از مبارزات محافل داخل کشور و انعکاس مواضع و نقطه نظرات سازمان، هر چند محدود به داخل کشور از جمله اقداماتی است، که می توان و باید انجام داد. با چنین درکی نسبت به موضوع مورد بحث، من بیان حفظ رابطه با نیروهای سازمان در داخل را بهسان اندازه نادقیق می دانم که رفیق حیدر می نویسد "زمانی که تشکل ما قادر نیست حتی یک برگ اعلامیه در داخل پخش کند، سخن گفتن از نیروهای سازمان در داخل بی معنی است و تلاش بیهوده ایست برای توهم پراکنی و غلو در رابطه با امکانات ما". من در این حکم رفیق خارج از مجادله بر سر سطح ارتباط و کیفیت نیرو که می تواند مورد اختلاف باشد، متأسفانه انعکاسی از تجارب خود وی، از ویژگی مبارزه در شرایط مخفی که خود نیز از فعالین آن بوده است را نمی بینم.

در هر حال اصلاح بند فوق و تدقیق وظایف متناسب با واقعیت سازمان امکان پذیر می بود، اگر قبل و در جریان مباحث کنگره برخورد فعال تری صورت می گرفت و رفیق حیدر نیز به سهم خود در این تلاش مشارکت بیشتری می نمود و تنها پس از کنگره نمی نوشت: "لازم نیست تا کنگره بعد صبر کنیم تا در عمل نیز ببینیم که پیشرفتی در جهت ارتباط سیاسی با جنبش کارگری توده ای و روشنفکری و ارتباط با نیروهای سازمان در داخل حاصل نشده است".

اما انتقاد رفیق حیدر به دو مورد فوق خلاصه نمی شود. وی می نویسد: "سند از این نظر نیز اشکال دارد که در رابطه با نیروهای خارج از کشور وظیفه مشخصی را تعیین نمی کند" و در جای دیگری ادامه می دهد "حرکت سیاسی- تبلیغی فعال و استفاده از رسانه های عمومی، تقویت نشریه اتحاد کار، سازماندهی اقدامات و حرکات اعتراضی و افشاگرانه علیه رژیم و همکاری با سایر نیروها، ایده هایی که بارها و بارها در کنگره های گذشته و در فرصت های مختلف طرح شده و به تصویر رسیده است و هیچ چیز جدیدی در آنها نیست" (اتحاد کار شماره ۱۲۱) ما در پایان نوشته ی فوق با هیچ ایده ی مشخصی روبرو نمی شویم تا بینم وظایفی که می بایست به طور مشخص در خارج از کشور انجام شود چیست؟ تا بتوانیم مقایسه ای واقعی با آنچه در قطعنامه کنگره آمده است داشته باشیم. اما با نگاهی به فعالیت نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور، ما شاهد تلاشی نسبتاً گسترده جهت افشا چهره ی ضد مردمی و سرکوبگرانه رژیم حاکم بر ایران، بسیج افکار عمومی در دفاع از حقوق بشر، زندانیان سیاسی، پناهندگان، زنان و... و علیه سرکوب و ترور و اختناق در ایران هستیم. وجود ده ها کانون، انجمن و تشکل دمکراتیک جهت سازماندهی این مبارزات حرکت مستقل و مشترک سازمان های سیاسی به ویژه جریانات چپ و دمکرات که خوشبختانه رو به گسترش است نمونه های بارز این فعالیت اند.

.....بقیه در صفحه ۱۵

افشاگری منصور حکمت

پاسخ آقای مهدی

و درسها

مصطفی مدنی

کارآمدی هسته سخت!

پیش رو قرار نگرفتن بسیاری از سوالها که موضوع آن میتواند بارها از ذهن هر آدم علاقمند بمسائل چپ گذشته باشد، الزاما بمفهوم بی اعتبار بودن آنها یا عدم ضرورت طرحشان نیست. چه بسیار عوامل حائز اهمیت در زندگی سیاسی چپ که بعلت کم بودن نقش و جایگاهشان کمتر مورد توجه و تأمل قرار گرفته اند. از مهمترین اینها یکی مکانیزمهای غیر رسمی عملکرد هسته های سخت است. این تمرکز نا نوشته، ترکیب متحد و یگانه ایست که هر موضوع مورد مناقشه را دوره میکند، هر تغییر نظر و هر فکر ناسخ و منسوخ را یک دست به توجیه می نشیند با اصول تراشی راه را بر ابراز هر نظر مخالف مینهد. این نحوه پرورش استالینستی از احزاب برادر به حزب توده و از آن به فدائی به ارث رسید. به فراخور اهمیت و کوچک و بزرگی، هریک از این سنت، ضربات کاری خوردند. این تجربه باقیمانده های جنبش فدائی را بخود آورده است. در چپ ایران اما جریاناتی نظیر 'حزب کمونیست کارگری ایران' و 'راه کارگر' هنوز کم و بیش سنت دار این روش اند. جز این برآستی چگونه میشود از افشاگریهای آقای حکمت یک دست دفاع کرد؟ بعدا باین مسئله میپردازم که همین درک مکانیکی منشا اثر سیاستهای اشتباه آمیزی بود که بویژه در روش برخورد نسبت به حزب دمکرات کردستان تأثیرات زاینباری بر جای گذاشت.

ب- پاسخ آقای مهدی

پاسخ به ادعاها و اتهامات آقای حکمت را عبدالله مهدی در نشریه افق سوسیالیسم پی گرفته است. این پاسخ با منتهای قابل توجه اشتیاق آقای حکمت به ایجاد و برقراری ارتباط با دولت عراق و جایگاه این بحث را در چگونگی پیشبرد مبارزه در کردستان روشن میکند. خلاصه استنباط از توضیح و پاسخ او اینست که دو نظر متفاوت نسبت به موضع 'کومه له' در قبال جنبش کردستان موضوع اصلی مشاجره و پیش درآمد انشعاب بوده است: حضور نظامی و استمرار اشکال مختلف فعالیت کومه له در منطقه، و یا ترک این فعالیت و مهاجرت یکپارچه به اروپا! و ما اضافه میکنیم، حضور نظامی در منطقه و تداوم فعالیتهای جاری نیز حفظ مناسبات دیپلماتیک با دولت عراق را بر روالی که آقای حکمت دهسال و اندی با آن 'مخالف' بوده ولی در عمل تحمل کرده است، الزام آور میسازد.

از پاسخ آقای مهدی همچنین این برداشت میشود که چون منصور حکمت نمیتوانسته از موضع خود مبنی بر ترک فعالیت کومه له در منطقه به صراحت و علنی دفاع

آری منصفانه با این مرور باین نتیجه میرسند که 'کمونیستها' وقتی ضعیف هستند مجبور میشوند، بشیوه های 'کمونیستی' از گاه کوه میسازند، بنا به مصلحت نسبت به آنچه مخالفند سکوت میکنند یا اگر لازم شد از 'بکیر و بستانها' بهره هم می جویند ولی وقتی احساس قدرت کردند 'هیچ خدائی را بنده نیستند'! قضاوت تاریخ اما نه این است و نه آن. اینها برداشتهای عامیانه از عملکردهای ماست. آنچه از این مجموعه بر کوله بار تجربه میماند، زخم درد التیام نیافته استالینسم و کیش شخصیت سستی چپ در خود فرو رفته است. به آقای علیزاده نهیب میزنند که: چرا 'بشیوه مرتجعین منطقه ای' گفته ای 'حزب کمونیست کارگری عراق' نیرو نیست، مگر فقط باید به زورمندان احترام گذاشت؟ و وقتی نوبت بخود میرسد میگوید: چون اکثر کادرها با ما آمده اند فکر کردیم این اسم برای یک نیروی قلیل برآزنده نمی باشد، کومه له دیگر کومه له قدیم هم نیست، یک صحنه سازی است و بیک پسوند احتیاج دارد.

سر چشمه استالینسم در عرصه تفکر همنیچاست؛ درک مکانیکی از موقعیت و متابولیسم جنبش های سیاسی و اجتماعی. کومه له موقعی کومه له بود و هست که در کردستان ایران یک جریان اجتماعی را نمایندگی کند مابقی برنامه و سیاست که مهم هم هست، خصالت و تعلق طبقاتی آنرا توضیح میدهد، نه 'صحنه سازی' و 'پسوند' و 'پیشوند' آنرا! و یا 'کم و زیاد کادرها' که خود تابع این موقعیت اجتماعی هستند. چنانچه این پیوند اجتماعی قطع بشود یعنی موقعیکه 'کادرها' را بشیوه آقای حکمت سوار هواپیما کنیم یا شکنجه و سرکوب آنان را وادار به مهاجرت کند، این 'کادرها' بتدریج آب میروند و از یک سازمان اجتماعی با سوخت و ساز پویا جز محفلی بر جای نمی ماند. تا پیش از انشعاب همه نقطه قوت آقای حکمت این بود که از یک جریان اجتماعی تغذیه میشد. آن فکر مکانیکی امروز در ظاهر 'کادرها'ی قائم به ذاتی پرورده میشود که جز با کیش شخصیت نمیتواند برای خود نقطه قوتی بسازد. و گرنه چرا باید این کادرها همانند آقای رجوی فکر کنند و از استدلالهای او بهره بگیرند، که مثلا از زبان آنها بشنویم 'دو راه بیشتر وجود ندارد یا با حزب کمونیست کارگری و یا در کنار ارتجاع' (اشاره به نقد نظرات میرفطروس توسط یکی از کادرهای حزب کمونیست کارگری). از این مهمتر در پهنه این پرورش هسته سختی از 'کادرها'ی 'فادار' شکل میگیرد که کارآمدی آن حفظ 'رهبر' است.

(بخش دوم) |..... در بخش نخست شمه ای از دلایل و استنادات آقای حکمت علیه 'کومه له' و 'حزب کمونیست' را بر شمردیم. ثقل تلاش ایشان این بود که 'کومه له' را یک جریان بریده از تاریخ خویش و غیر قابل اعتماد معرفی کند. جریانی که به روایت او دیگر جز یک صحنه سازی صرف چیزی نیست و به 'بده بستان' با دولت عراق و حشر و نشر با احزاب سیاسی ارتجاعی منطقه بیشتر رغبت دارد تا به پشتیبانی از جنبش مردم کردستان و دفاع از خواستها و منافع کارگران و توده های زحمتکش ایران و حتی به سرنوشت و آینده خویش!

پرسیدیم آیا واقعیت اینست؟ به گمان یقین این تصور عریان شده از حشو و زوائدی را که آقای حکمت برای قابل هضم کردن چنین سیمای زمختی از 'کومه له' لابلای مشت عبارت پیچیده است، اگر مقابل خود او بگیریم، به تأیید و تأکید آن هرگز همت نخواهد گماشت. چون نه فقط حیات سیاسی تا کنونی کومه له اسباب این ادعا را فراهم نمیکند بلکه بی عقلی مغرطی میخواهد که انسان اینگونه تیشه به ریشه خویش بزند و زندگی سیاسی ای را که در پیوند با کومه له سرشته شده است با ضایع نشان دادن این گذشته به حراج بگذارد. از این که بگذریم هیچکس این پندار خام را بخود راه نمیدهد که گمان بیارود بعد از انشعاب در این حزب، فرشته نیکوتی در معیت آقای حکمت و پاراننش از فراز جان کومه له پرواز کرده و 'باقیمانده' آن که به تعبیر حکمت دیگر جز یک 'صحنه سازی' نیست، بسان کالبد بی جان همگی نکوهیدگی ها بر جای مانده است.

نه این اوهام را کسی دیگر باور نمیدارد. بر این آهنگ کسل کننده یکنواخت که در مراسم بعد از همه انشعابات ما تکرار گشته است، همگان بتاثر و یا به ریشخند نگریسته اند!

این ارزیابی هنوز شاید بوی سیاسی میدهد و نگاه کسانی را تداعی میکند که خود دستی بر آتش داشته اند. آنان که باید از اندیشه های آقای حکمت چیزی بیاموزند اگر به مجموعه قلم زنی های ایشان نظری بیاندازند- چه در آن جایگاه که کومه له و جنگ پیشمرگانه را به عرش میسازند و چه امروز که کومه له را پوچ فرض میکنند و از 'حزب کمونیست کارگری عراق' تصویر پولادین میسازد، چه آن هنگام که حزب دمکرات کردستان را دشمن بزرگ جنبش خلق کرد محسوب میداشت، و چه آنجا که کومه له را نسبت به آن جریانی مشکوک قلمداد کرد، چه آنزمان که با دولت عراق ارتباط 'دیپلماتیک' داشته و چه هم اکنون که از این ارتباط محروم شده و یا خود نخواسته است-

ثابت کند بدون وجودش کومه له از محتوا افتاده است. ایشان میگویند محتوای حکمت، 'خرابکاری، ضربه زدن و تضعیف' کومه له بوده است. خود محتوای سیاستها اما روشن نیست. علت ابهام بقای اشتراکاتی است که عمیق شدن روی دلایل 'خرابکاری' و ذات 'انحلال طلبی' را به ذهن نمی آورد.

اگر چه از بعد از انشعاب، کومه له از آن تفرعن مفتون آیمز دائمی فاصله گرفت و نزدیکی و همراهی با دیگر سازمانها و احزاب سیاسی را از ضروریات حرکت خود بحساب آورد و اگر چه نقد برنامه کاغذی آقای حکمت را بالاخره بعد از سالها در دستور کار گذاشت، اما روح محافظه کار هنوز خود را از شر وجدان مقدس نپالوده است. هنوز دمکراسی برای رهبری کومه له حکم شیطان را دارد و دست مایه بورژوازی بحساب می آید. شیشه عمر 'لاطانات' آقای حکمت در بند دمکراسی است. رمز 'خرابکاری' و 'انحلال طلبی' او در ضدیتش با دمکراسی معنی پیدا میکند. کومه له در این عرصه هنوز پیوند عمیقی با آقای حکمت دارد. اگر عمیق بنگریم سکتاریسم سنتی چپ ما که بواقع نیز 'انحلال طلبی' محصول بلاشرط آن میباشد، نتیجه دوری چپ از دمکراسی بود. در قاموس میراث داران این سکتاریسم، دمکراسی بازپچه ای است که از رعد و برق شکست اردوگاه سر برآورده است. حالی که هر شکست دریچه ای است که نگاه ما را بسوی آینده باز میکند. کومه له تا با دمکراسی آشتی نکند راه خود را از آقای حکمت 'انحلال طلب' جدا نخواهد کرد. (ادامه دارد)

واژه ی بحران می شنوی، دیگر ردیف کردن نقاط ضعف و مشکلات نه تنها تکان برانگیز نیستند، بلکه خسته کننده اند. امروز برای کسانی که با آرزوهای بسیار به انقلاب بهمن پا گذاشته اند، از کابوس رژیم جمهوری اسلامی گذشته اند و خود طعم تلخ شکست را با تمامی ابعاد آن چشیده اند، تکرار آنچه خود تجربه کرده اند، چندان امید برانگیز نیست.

آنچه امروز می تواند مورد توجه قرار گیرد، پرداختن به ریشه ها و علل بحران موجود، و نشان دادن راه و چشم انداز برون رفت از این وضع می باشد. چیزی که متأسفانه تاکنون ما کم شاهد آن بوده هستیم، وجود بحران دلایل متعدد دارد، برون رفت از آن نیز مشروط به تغییر شرایط آن می باشد، اما برای این که نظاره گر ساده ی آن روند نباشیم می توانیم پیشاپیش به تعیین و بررسی جوانب این پدیده بنشینیم، در حد امکان چاره جوئی نماییم و نتایج حاصله را بکار بندیم، مشروط بر این که خود در وهله ی اول بر شرایط بحران فائق آییم و با تکیه بر نقاط قوت و نتایج مثبت کاری که انجام می شود برای انجام کارهای بزرگتر امید بیافرینیم.

این مسائل بی طرفانه گذشته است. در منظر نقد او آدم روشنفکر مایی قد علم میکند که برای تقویت بنیه مبارزاتی کومه له بنابه 'بازوی مسلح کارگران و زحمتکشان کردستان' باید پوزرش را محترمانه بخاک مالید.

چ- درسها!

'بیچاره مردمی که به قهرمان نیاز دارند' و بیچاره تر مردمانی که تصور کنند باعث و بانی مذلت آنان، قهرمانان منفی تاریخ بوده اند. دومی، اولی را می طلبد و اولی، دومی را می باید. مردم ما با همین توهم باین شعار رسیدند که: 'دیو جو بیرون رود، فرشته درآید!' پاسخ آقای مهندسی، متأسفانه این توهم را دامن میزند که باعث و بانی تمامی اشتباهات و کاستی ها، منصور حکمت بوده است. فرض بگیریم همه نیروی کین درون دو حزب کمونیست، علیه او شکوفا شود، آیا چنین تصویری تقویت نخواهد گشت که با حکمت زدانی، این احزاب از دستها روی پاهها خواهند ایستاد؟ آیا همه توجهها از خط و ربطها بر افراد نیک و بد متمرکز نخواهد گشت؟ چه نیازی به پاسخ گویی به 'لاطانات' آقای حکمت وجود داشت، اگر عبدالله مهندسی بجای اینکه نقش داور وسط را میان آقای علیزاده و حکمت ایفا کند، به تشریح و نقد آن نظرات و اقداماتی میپرداخت که بقول ایشان، اقداماتی خرابکارانه و انحلال طلبانه بوده و جز تضعیف و ضربه زدن و پراکندن نیروهای پیشمرکه چیز دیگری را پیش نمیرده است. آنچه از نوشته آقای مهندسی به ذهن می ماند، آنسوی روش حکمت است. او اصرار داشت

کند، مورد فرعی و تبعی این اختلاف نظر، یعنی مناسبات با دولت عراق را بنابه موضوع اصلی مشاجره برجسته کرده است. از نظر آقای مهندسی بعکس آنچه منصور حکمت ادعا میکند، او خود نه فقط به برقراری و حفظ این مناسبات اصرار داشته بلکه بویژه در جریان انشعاب نیز برای ایجاد رابطه با دولت عراق بسیار تلاش ورزیده است. او پس از اینکه جواب منفی میگیرد به محکوم کردن این مناسبات نائل می آید.

برای درک حقیقت این مسئله گفتیم حتی نیازی نبود کسی پاسخ آقای مهندسی را بشنود. سخنان منصور حکمت در دفاع 'آنچانی' از تجاوز دولت عراق علیه کویت که در حول و حوش انشعاب به اشکال مختلف تبلیغ میشد، خود بسیار بهت انگیز و بس گویا بود. حالی که هر پاسخ به آقای حکمت میبایست روی ریشه یابی ها، محتوای سیاستها و مابازای عملی آنها متمرکز میگشت. اگر بنا بر ارزیابی آقای مهندسی بپذیریم که ذهنی کرائی های امثال حکمت چون 'حبابی' بر آب است که میتوانند در یک قطعه نامه ای 'دوب' شود باید بپذیریم که نقد این ذهنی کرائی و لاف زنی 'ریاکارانه' را نباید در چهارچوب بسته یک پلیمیک ساده و در ابعاد محدود یک تشکیلات و لاف و کزاف یک فرد خلاصه کرد. هر شکست ما باید درس باشد برای چپ، که بخود بیاید و بفهمد که چرا در جانی که باید و بایسته اوست نایستاده است. که در باید تاثیرات 'لاطانات' و ذهنی کرائی ها چه نقشی بر روند حرکت آن داشته است. که از تکرار مکرر آن بپرهیزد. پاسخ متین آقای مهندسی اما از کنار همگی

بقیه از صفحه ۱۳

برون رفت از...

سازمان ما نیز متناسب با توان و امکانات خود در این حرکات سهیم است و داشتن موضع روشن، متسد دمکراتیک و قبول مسئولیت در کارها از جمله نقاط قوت آن بوده است.

تلاش سازمان در جهت دستیابی به ائتلافی سیاسی در صفوف نبوده های چپ و دمکرات، تدقیق چارچوب های همکاری خود در صف نیروهای چپ، که به طور مشخص در قالب سازمان دهی بولتن مباحث مشترک، برگزاری سمینارهای بحث و گفتگو و ایجاد کمیته دفاع از حقوق کارگران منعکس است، از جمله عرصه های دیگر فعالیت اند که به موازات هم پیش برده می شوند. این مجموعه که به اعتقاد من از جسع بندی پراتیک دو سه سال اخیر ما استنتاج شده است هم با توان فعلی سازمان همخوانی دارد و هم کنار گذاشتن آن تحت عنوان هر الویت دیگری می تواند به انفعال بیشتر ما بیانجامد.

آیا تعقیب وظایف فوق مانع پرداختن به علل بحران و راه جوئی جهت حل آن می باشد - موضوعی که رفیق حیدر توجه ما را بدان جلب می کند - به اعتقاد من به هیچ وجه. سازمان ما طی همین کنگره، به مجموعه نیروهای چپ، سازمان ها، محافل و نیروهای منفرد پیشنهاد کرده است، طی سمینارها و یا کنفرانس های مشترکی به منظور یافتن سر فصل نظری -

سیاسی که می بایست مباحث خود را حول آن متمرکز نمایند کرده ام آیند و پس از توافق حول اهداف و محورهای بحث یا سازماندهی و انتشار بولتن تنوریک، برای حل مسائل مورد اختلاف و دستیابی به تفاهات بیشتر برنامه ای، چاره جوئی نمایند. در چنین چارچوبی به نظر من بهتر بود و بهتر است که رفیق حیدر به جای نفی یک پارچه وظایف تعیین شده از جانب کنگره و به خصوص سکوت در مورد همین مصوبه، پیشنهاد می کرد که، از جمله موضوعات پیشنهادی از جانب ما، پرداختن به موضوع بحران، علل و راه برون رفت از آن باشد. چرا که فراخوان نهانی رفیق در همین نوشته نیز این طور به پایان می رسد که 'به سایر نیروهای چپ نیز پیشنهاد شود که بحث حول این مساله به طور مشترک جریان یافته و سازمان دهی شود.' البته این نیز برای هکی ما به خوبی روشن است که هیچ موضوعی نمی تواند بدون تدارک لازم و طرح استدلال همه جانبه، در جسع وسیعتری مورد قبول واقع شود.

امروز من فکر می کنم بیان صرف وجود بحران و یا برشردن جوانبسی از مشکلات و مصایب ناشی از آن نمی تواند منشا اتکانی برای برانگیختن حساسیت دیگران باشد، چیزی که شاید چندین سال پیش می توانست نشان از واقع بینی طرح کننده ی آن باشد.

در جهان بحران زده ی کنونی، که از زبان شهروند ساده ی هر کشور به ظاهر با سبب نیز روزی ده بار

اکثریت و دعوت به بحث و گفتگو

آزاد

کار اکثریت در شماره ۱۴۵، مقاله‌ای بدون امضا، و بدین معنی نوشته‌ای از سوی سازمان اکثریت، را درج کرده است. در این مقاله با عنوان 'چپ باید شجاعت پا گذاشتن در میدان‌های بزرگ را در خود بیابد' آمده است:

'تحولات جهان در سال‌های اخیر، تنوع فکری گسترده‌ای در میان نیروهای سیاسی و اجتماعی و به ویژه در میان نیروهای چپ پدید آورده است. این تنوع نظر به تعدد تشکیلات چپ افزوده و چشم انداز ایجاد سازمان‌ها و یا احزاب واحد چپ در کشور را از بین برده است... اهمیت موضوع در حال حاضر در این است که چپ علیرغم تنوع گسترده فکری در صفوف خود، چگونه می‌تواند یک اراده واحد سیاسی و اجتماعی را برای پیشبرد اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی خود و مقابله با نیروهای راست جامعه سازمان دهد.'

'در حال حاضر اردوی چپ ایران به دو جریان عمده تقسیم شده است... روابط دو طیف عمده چپ هنوز خصمانه است. در تخریب این روابط، مسئولیت دو جانبه است. در یک سو با نفی تحولاتی که طیف بزرگی از چپ در جهت دمکراسی از سر گذرانده، این تحولات را 'لیبرالیسم' خوانده و به شیوه همیشگی خود، چپ دمکرات را از طیف نیروهای چپ 'اخراج' کرده اند و تلاش خود را بر تحریم و تضعیف و افشای آن قرار داده‌اند. و در سوی دیگر نیز، چپ سنتی را در کنار نیروهای مستبد و دیکتاتور جامعه نشانده و از طیف نیروهای دمکرات 'اخراج' نموده و به شیوه‌ای مشابه سعی در افشا و انزوا و تضعیف آن نموده‌اند.'

لازم است اشاره شود که در همین ابتدای نوشته، تنظیم کنندگان آن، وسط دعوی برای خود نرخ تعیین کرده‌اند، و با اشاره به این که 'طیف وسیعی از چپ' در جهت دمکراسی تحول یافته و به قول چپ‌ها، لیبرال شده‌اند، دیگر نیروهای چپ را بری از 'دمکراسی' دانسته و با قراردادن آن‌ها در طیف 'سنتی‌ها'، متأسف است از این که چرا طیف 'چپ لیبرال شده!!' این‌ها را از طیف 'دمکرات‌ها' اخراج کرده‌اند. سئوالی که مطرح می‌شود این است که، معیار شناخت یک نیروی دمکرات واقعی چیست و معیار نویسندگان مقاله برای این تقسیم بندی چه بوده است؟ و چگونه شد که خودشان دمکرات شدند و دیگران مستبد!!!

بهر حال مقاله با این حکم ادامه می‌دهد: 'باید تنوع نظرات در اردوی چپ را پذیرفت. اما پذیرش تنوع و اختلاف نظر تنها یک سوی واقعیت است...'

تاکید بر اختلافات، اگر با تأکید بر وحدت در مبارزه علیه نیروهای راست و پیکار به خاطر دمکراسی و اهداف سوسیالیستی نباشد تا کسیدی یک جانبه و ناصحیح و تفرقه آمیز است. چپ در مبارزه علیه نیروهای راست و در نبرد به خاطر دمکراسی و سوسیالیزم واحد است و همین وحدت منبای همکاری‌هایی است که می‌تواند و باید برقرار شود.'

اما مقاله در ادامه می‌گوید که روح وحدت و همکاری در بین چپ وجود ندارد. برعکس سیاست تحریم و منزوی کردن یکدیگر سیاست رایج و دائمی چپ است. نوشته در این که چرا چنین روشی در چپ وجود دارد، این نکته را عمده می‌کند که 'اساس این سیاست ناشی از عدم اطمینان به خود، ناشی از عدم شهادت کافی برای وارد شدن در میدانی است که بازیگران دیگری نیز دارد که چون ما نمی‌اندیشند، چپی که به اندیشه‌ها و اهداف خود مطمئن است. اگر به خود اعتماد و اتکا به نفس دارد از همکاری با دیگر نیروهای چپ وحشت زده و هراسان نمی‌شود.' به نظر نوشته دایره محدود فعالیت گروه‌های چپ و عدم تأثیرپذیری آنان از محیط، یکی دیگر از عوامل بکارگیری سیاست تحریم است. سیاستی که به تحریم شدن خود نیز می‌انجامد... برای بسیاری از نیروهای چپ ایران، هنوز پاسداری از یک رشته اصول، مهم‌تر از شرکت در مبارزه سیاسی و طبقاتی است.'

نوشته در دنباله بر این تأکید می‌کند که شرکت واقعی در مبارزه و ایجاد یک نیروی سیاسی - اجتماعی چپ در جامعه و سازمان دهی نیروی واقعی جهت مقابله با سیاست راست است که چپ واقعی را از چپ شعارده و بی عمل جدا می‌کند. این در حالی است که نوشته می‌گوید 'چپ هنوز بالقوه یکی از نیرومندترین و گسترده‌ترین پایگاه‌های اجتماعی را در ایران دارد' در اینجا است که نویسندگان مقاله پیشنهاد خود را طرح می‌کنند.

'ما منتقد فکری هستیم که خود را در موضع حقیقت مطلق می‌داند و از این رو، بدون این که موضع خود را یگانه موضع صحیح بدانیم، آماده ایم تا باب بحث و گفتگو را با هر نیرویی در این جهت باز کنیم. ما آشکارا می‌گوییم مدافع آن روندی هستیم که همکاری و نزدیکی بیشتر نیروهای چپ را در صحنه واقعی مبارزه و نه تنها در 'اصول' می‌طلبد... سازمان ما آماده است تا با هر نیرویی و با هر شرایطی در این زمینه وارد بحث علنی و رودر رو شود.'

این که سازمان‌های سیاسی به بحث و گفتگو بنشینند و از لابه لای این بحث‌ها، دیدگاه‌ها و نقطه نظرات آنان پیرامون مسائل سیاسی - اجتماعی روشن شود، بسیار خوب و قابل استقبال است. این که سازمان اکثریت دعوت به چنین کاری می‌کند، بسیار مثبت است ولی تازه نیست. اکثریت مدت‌ها است می‌خواهد با چپ به قول خودش 'سنتی' همکاری داشته باشد و طبعاً در این راستا بارها مسئله گفتگو و بحث مطرح شده است.

این روزها برگزاری جلسات بحث و گفتگو بسیار رایج است. نمایندگان سازمان اکثریت نیز در غالب این جلسات شرکت کرده و نظرات خود یا سازمان خود را

بیان می‌کنند. طبعاً از لابه لای این جلسات و گفتگوها می‌تواند به دیدگاه‌ها و نظرات اکثریت پیرامون مسائل سیاسی و اجتماعی پی برد. سیاست سازمان اکثریت را پیدا کرد و جهت و سمت و سوی حرکت این سازمان را شناخت.

به عنوان مثال به سخنان فرخ نگهدار در میزگرد ۲۸ سپتامبر تحت عنوان 'اپوزیسیون و گذار به مردم سالاری' که قسمت دوم آن در همین شماره کار چاپ شده است اشاره کنیم. به نظر آقای نگهدار سمت وارد آوردن ضربه اصلی امروز جناح روحانیت مبارز و خامنه‌ای است و در این راستا با همه و به ویژه با جناح رفسنجانی و 'کارگزاران' می‌توان وحدت داشت. بنابه نظر نگهدار پیشنهاد 'رفراندوم نزیه' و یا حق شرکت در انتخابات آقای 'شریعتمداری' نیز امروز چپ روی و غیرعملی است. نگهدار می‌گوید کسی که سمت ضربه‌ی اصلی را درست برکزیده است. دفاع قاطع از تلاش قاطبه‌ی روحانیت در مقابل داعیه‌ی مرجعیت خامنه‌ای را وظیفه‌ای مهم و ترقی خواهانه تلقی می‌کند.'

اگر آقای نگهدار را نماینده سازمان اکثریت بدانیم، این مسئله مطرح می‌شود که این سازمان امروز بر اساس این نظرات در طیف اپوزیسیون رژیم کجا قرار دارد؟ آیا نمی‌توان گفت 'از نهضت آزادی' و 'جمهوری خواهان' و دیگر سازمان‌های نماینده راست در ایران، راست‌تر است؟ اگر چنین است براساس کدام معیار نویسندگان نوشته مورد بحث ما، سازمان اکثریت را در طیف چپ قرار می‌دهند و از سیاست عدم گفتگو و همکاری دیگران نسبت به خود کله منند هستند. نویسندگان مقاله به ما خواهند گفت که آقای نگهدار نماینده سازمان اکثریت نیست. در این صورت چه کسی یا چه جناحی یا چه نظرات و دیدگاه‌های روشن و مشخصی امروز نماینده اکثریت سازمان اکثریت است؟ این نیرو کجا خود را نشان داده است؟ اگر نگهدار و نگهدارها در سازمان اکثریت، در اقلیت هستند، پس چرا تنها اینانند که در غالب جلسات صحبت می‌کنند و چرا آن اکثریت که هنوز در تئوری و سیاست خود را چپ می‌شناسد جایی وارد عمل نمی‌شود؟

واقعیت این است و متأسفانه واقعیت تلخ، که در سال‌های گذشته، همیشه دیدگاه‌های راست در سازمان اکثریت در اقلیت بوده‌اند و همیشه در نهایت این دیدگاه‌ها در سازمان اکثریت غالب شده و سیاست‌های راست به مرحله اجرا درآمده است. اکثریت سازمان اکثریت، علیرغم مخالفت با این دیدگاه‌ها، در ابتدا بی عمل و بی تحرک به تدریج آن‌ها را پذیرفته و سازمان اکثریت به تدریج راست و راست‌تر شده است.

به این اعتبار آن جناح سازمان اکثریت که هنوز خود را چپ می‌داند، تا یک هویت مشخص برای خویش نباید و نتواند در مقابل راست بشدت راست این سازمان مقاومت کند و چهره‌ای به غیر از آن از خود نشان دهد، نباید انتظار داشته باشد که به عنوان یک سازمان چپ در جمع چپ‌های ایران پذیرفته شود.

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

دو متد و یک سیاست؟

"نقد یک متد" عنوان مقاله ای است که در نشریه شماره ۱۴۶ سازمان فدائیان خلق ایران- (اکثریت) به چاپ رسیده است. در این مقاله، فریدون احمدی، یکی از اعضای رهبری این سازمان، به نقد متدولوژی معینی در سازمان اکثریت پرداخته است که به نظر وی "واقع گرا، هدف مند، دورنگر و دارای شخصیت" نیست و در مقابل، تلاش نموده است، شمایلی از یک متدولوژی متفاوت در برخورد به مسائل را ارائه دهد.

نویسنده معتقد است که "خطای بزرگ" رفقای معتقد به متد مورد نقد "در این بیان تبلور می یابد که ما باید هدف سیاسی خود را همان قرار دهیم که بیشترین نیروهای سیاسی اپوزیسیون و نیز نیروهای معترض درون و حاشیه ی حکومت می گویند و می خواهند".

نویسنده در پاسخ به چنین متدی از تعیین "هدف سیاسی" می گوید:

"هدف مشترک حاصل تاثیر و تاثیرات اهداف کوناگون سیاسی و برآیند نیروهای آنان است. هدف مشترک حاصل سازش میان اهداف است و نه تعیین کننده ی اهداف".

نویسنده می افزاید:

"شاید صریح تر از این نتوان نیروهای مختلف سیاسی را به بی چهره و بی هویت بودن دعوت کرد" به نظر نویسنده: "رفقایی که متد انتخاب هدف خط مشی سیاسی براساس هدف مشترک نیروها را توصیه می کنند، خود قبلا آن نیروها و هدف آنان را انتخاب کرده اند. به بیان روشن تر به خاطر انتخاب آن نیروها این متد توصیه می شود".

... "واقعیت این است که نه نیم نگاه که تمام نگاه این رفقا به درون حکومت و همسایگان نزدیک آن و اقتدار معینی در جامعه دوخته شده است."

نویسنده تأکید می کند "جمهوری اسلامی که شالوده ی آن بر درهم آمیزی دین و حکومت در شکل ولایت فقیهی آن استوار است، با حد انکشاف جامعه ی مدنی و نهادهای آن در ایران و با ملزومات گریز ناپذیر اداره ی عرفی و دنیوی چنین جامعه ای در تضاد است... اما تقلیل این تضاد و تعارض تا حد مقابله "بنیان گذاران" و "کارگزاران" آن ها نه واقعی است و نه "هنر

سیاست"، این امر بیش از هر چیز،... نشان از یک انتخاب دارد.

فریدون احمدی، خصوصیات متد مورد نقد خود را جمع بندی کرده می نویسد:

"معرفی یک تضاد به مثابه ی تضاد عمده و تعیین کننده، بدون تعریف حوزه و دامنه ی عملکرد آن و تقلیل و خوار کردن این تضاد، در حد انعکاس و بازتاب آن در حکومت، ارائه تعریف معینی از سیاست تنظیم و انتخاب هدف سیاسی بر مبنای اهداف نیروهایی که انتخاب می شوند و برگزیدن متحدین عمدتا در حکومت و حاشیه ی آن و یا از نظر فکری نزدیک به آن، مرحله ای و گام به گام کردن هدف سیاسی، بدون آن که رابطه ی این گام ها و مراحل از طریق یک استراتژی و هدف سیاسی و عمومی تعریف شده و به یک زنجیره کشیده شده باشند."

نویسنده با توجه به چنین متدی نتیجه می گیرد:

"با تکیه بر این متد و این مشی در هیچ نقطه ی ثابتی به عنوان هدف سیاسی نمی توان ایستاد، هر مرحله خود به مراحل جزئی تر، "ممکن تر" و "راه کشاتر" می تواند تقسیم شود... به این ترتیب و در صورت تسلط این متد و این مشی بر سازمان و بسط آن، اگر رفسنجانی از چنگمان گریخته باشد، لابد هنرمندانه، پشت سر دختر وی قرار خواهیم گرفت"

مقاله ی مزبور، در مرزبندی با این متد، تلاش می کند، متد متفاوتی را ارائه دهد:

"باید عسقا پذیرفت که موضوع سیاست، موضوع قدرت، محتوای عمده و اصلی فعالیت سیاسی، مبارزه و گردآوری نیرو و اعمال قدرت به اشکال مختلف است. رواداری سیاسی و ائتلاف، سازش و عقب نشینی تنها وجهی از آن را تشکیل می دهد، این بدان معناست که هیچ تحول جدی سیاسی بدون اعمال نیرو و هیچ تحول بنیادی سیاسی در راستای منافع مردم، بدون حضور و مبارزه جدی امکان پذیر نیست و این معنا که نگاه ما و سیاست ما بطور اساسی باید متوجه مردم، خواسته ها اعتراضات و جنبش های شان و سازمان گری آنان باشد."

به اعتقاد نویسنده "یک سیاست واقع گرا، متعهد و هدفمند، فقط هنر ممکنات نیست. ممکن کردن آنچه ناممکن نمایانده می شود نیز هست!"

شکی نیست که متد مورد نقد نویسنده، چه به لحاظ نتایجی که تاکنون برای جنبش و سازمان اکثریت به بار آورده است و چه به لحاظ جایگاهی که هم اکنون در سیاست های این سازمان در برخورد به روندهای جاری سیاسی در ایران دارد، بر کسی پوشیده نیست و نقد حاضر نشان می دهد که این متدولوژی کاملا بلامنازعه نیست.

اما جایگاه متد نویسنده در حیات سیاسی سازمان اکثریت در کجاست؟ سابقه این نقد بر کسی روشن نیست. متد متفاوت در این حد، اگر صرفا در حد اظهار نظرهای شخصی در جا نزنند، یعنی جهت گیری سیاسی متفاوت! نمی توان از دو متد کاملا متفاوت سخن گفت و در همه حال یک سیاست عملی واحد و منطبق بر یکی از این متدها، که مورد نقد نویسنده هم هست، داشت! بدون آن که سیاست ناشی از یک متد متفاوت در اسناد این سازمان، ولو در اقلیت آن، بیان جدی و قابل رویت داشته باشد.

سوال اصلی برای خواننده ی مقاله فریدون احمدی، در پایان این است: که نویسنده در سازمان اکثریت، در کجاست؟

پلنوم حزب دمکرات کردستان

طی اطلاعیه ی دفتر سیاسی حزب، پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان به همراه مسئولان کمیته های حزبی از دوم تا چهارم آذرماه برگزار شد. در ابتدا عبدالله حسن زاده دبیر کل گزارش دفتر سیاسی را ارائه کرد که پس از بحث و گفتگو به تصویب کمیته مرکزی رسید.

پلنوم ضمن ابراز تاسف از شعله ور شدن مجدد آتش جنگ بین نیروهای عسده کردستان عراق و در عین حال خوشحالی از برقراری آتش بس بین طرفین درگیر، آرزو کرد که به منظور حراست از منافع خلق کرد و پایان دادن به دخالت نیروها و دولت های منطقه در امور داخلی کردستان عراق، دو نیروی عسده کردستان عراق (حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان) مسئولانه به دور میز مذاکره گرد آمده و بکوشند مشکلات خود را از طریق مسالمت آمیز حل و فصل نمایند.

پلنوم در مقابل خشم و انزجار خود را نسبت به استرداد هفت مبارز دمکرات به مقامات جمهوری اسلامی از سوی افراد وابسته به جنبش اسلامی کردستان عراق ابراز داشت و از توده های مردم کردستان ایران و عراق خواست تا به هر طریق ممکن رهبری جنبش اسلامی به منظور شناسایی عاملان این اقدام و محاکمه کردن آنها، تحت فشار قرار دهند.

دگرگونی سرمایه داری؟ بازنگری مارکسیسم؟

ژرارد دومه نیل
دومینیک له وی

آن تحمیل می نمایند. این دیدگاه از هیلفردینگ و لئین سرچشمه می گیرد و امروزه کماکان در میان یک طیف نسبتاً وسیع دگراندیش از جمله سرمایه داری انحصارگر باران و سویزی، سرمایه داری انحصاری دولتی (حزب کمونیست فرانسه) یا مرحله 'رکولاسیون انحصاری' از مکتب فرانسوی رکولاسیون جریان دارد.

در اکثر اوقات، به تحلیل مارکسیستی از تغییرات تکنیک و کرایشات توزیع، به ویژه قانون معروف کرایش نزولی نرخ سود از همین دید انتقادی نگرسته می شود. اگر از بحث های مربوط به مکانیزمهایی که این کرایش را توضیح می دهند صرف نظر شود، سئوال اصلی از این دیدگاه، اعتبار واقعی این تز، یعنی میزان نرخ سود مبتنی بر تجربه است. یک سنت قدیمی، بخصوص در ایالات متحده، راجع به سنجش مستقیم کرایش نامبرده وجود دارد. مستقل از روش های به کار برده شده توسط محققین، اعتبار تز مارکس همواره در مقابل مسئله معینی قرار می گیرد. و آن اینکه ایالات متحده از جنگ دوم جهانی، با یک نرخ سود بالا بیرون آمد. همچنین تحلیل هایی که ما توانسته ایم به عمل بیاوریم، ما را به سه فاز در تحول سرمایه داری آمریکا از پایان جنگ داخلی، مربوط به حدوداً آخرین دهه قرن نوزدهم و نیمه اول و دوم قرن بیستم هدایت می کند. در اولین فاز، کرایش نرخ سود نزولی است، یک جریان مشابه در نیمه دوم قرن بیستم قابل ملاحظه است، برعکس، از اول قرن تا سال های ۵۰، نرخ سود به نحو بسیار محسوس رشد می کند. بنابراین اولین و سومین فاز، شبیه هم و برخوردار از خصوصیات هستند که مارکس برآورد می کرد. اما نیمه اول قرن شامل این حال نمی شود. در مجموعه این برپود حدوداً ۱۲۰ ساله، کرایش نرخ سود حدوداً هم تراز بوده است. این ملاحظات، تعدادی از اندیشه ورزان غیر ارتدکس را به رها کردن- و در برخی موارد نه بدون تندی- مقوله کرایشات تاریخی کشاند، به ویژه این که این تزها در اکثر اوقات به نوعی دکماتیک طرح می شدند.

سومین محل بحث و جدل در حقانیت مارکسیسم در برابر سرمایه داری معاصر عبارت از ساخت طبقاتی جوامع ماست. عبارت معروف ابتدای مانیفست، آنجا که مارکس یک ساده سازی از تضاد های سرمایه داری را یادآوری می کند همه می شناسند: بیش از پیش، تضاد 'سرمایه دارها- پرولترها' تمامی ساخت اجتماعی را فرا می گیرد. با این وجود، از پایان قرن، گروه های جدید مزدبگیران، کم و بیش در مراتب بالای سلسله مراتب (ساختار تولید) پیدا می شوند. این طبقات میانی جدید به طور لاینقطع مسائلی برای مارکسیسم ایجاد کرده اند. خرد بورژوازی جدید، پرولترهای جدید، بسختی در قوطی هایی که برایشان ساخته شده بود جای می گرفتند. خارج از مارکسیسم، توسعه کمی اقشار جدید نامبرده، دلیل ساده و قانع کننده ای برای انحلال آنتاگونیسم های اجتماعی به نفع پیوستار مزدگیر شدن ارائه می دهد.

به موازات این تحولات، دخالت دولتی در زمینه های سیاست اقتصادی کلان، سیاست صنعتی، تاسیسات و تجهیزات عمومی و یا سیاست تحقیق رو به افزایش می رفته است. نقش بازار و بخش خصوصی در این زمینه چه بوده است؟ دولت بنحو رو به افزایشی حوزه های پر دامنه فعالیت نظیر آموزش و پرورش و بهداشت را به عهده گرفته است، سیستم های تامین اجتماعی پایه گذاری کشته اند. 'فاکتور اجتماعی' سرمایه داری چه بوده است؟ واقعیت آنست که کسترش پهران از سال های ۷۰ به بعد، در مهار توهمات سال های ۶۰ نقش برجسته ای بازی کرده است.

از تحلیلی که مارکس از سرمایه داری داده است، بدون تئوری رقابت، بدون قوانین توسعه تاریخی، بدون طبقات و بدون دولت سرمایه چه چیزی باقی می ماند.

در مرکز دگرگونی ها: کادرها و کارکنان

کادرها و کارکنان در قلب تمام تحولاتی که مطرح شده اند قرار دارند و بنابر این آنها پرسش مرکزی راجع به تداوم اعتبار تحلیل مارکسیستی در توضیح سرمایه داری می باشند. این امر به ویژه در مورد تحولات ساخت طبقاتی بدیهی به نظر می

مقاله زیر از کتاب 'بهنگام کردن اقتصاد مارکسیستی' انتخاب شده است. این کتاب مجموعه ای از مقالاتی است که در کنفرانس بین المللی مارکس که در سپتامبر ۱۹۹۵ در دانشگاه ناتر در حومه ی پاریس برگزار گشت ارائه شده اند. ژرارد دومه نیل اقتصاد دان و رئیس یکی از بخشهای مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه میباشد. دومینیک له وی نیز محقق و اقتصاد دان میباشد که تحقیقات مشترکی را در باره اقتصاد مارکسیستی با دومه نیل بعمل آورده است.

مقدمه

نقدی که مارکسیسم را یک سیستم تئوریک مربوط به گذشته می داند، 'عمیق ترین' انتقاد نیست. این نقد، ارزش توضیحگرانه تحلیلهای مارکس را به انقلاب صنعتی در انگلستان یا در دیگر کشورهای اصلی صنعتی خلاصه می کند و مارکس را تئورسین یک آتوبی می داند که تاریخ عاقبت پوچی آن را آشکار کرده است. اما این نقد، شاید، 'موثرترین' انتقاد باشد. با ظاهری معتدل، این نقد به مارکس جایگاهی در میان اندیشمندان بزرگ از جهان رخت بر بسته اعطا می کند و در عین حال برد انتقادی و انقلابی پیام او را پیش پا افتاده جلوه میدهد. نفی دگرگونی های عمیق در سرمایه داری امری نامعقول خواهد بود. با این حال مسئله، شناختن مضمون این دگرگونی ها یا به عبارت دقیق تر، ارائه تحلیلی از آنها به دور از ساده نگری، می باشد. در اینجا یک تز دوگانه مورد بحث قرار می گیرد:

۱- نخستین ایده ای که با مطالعه این تحولات می توان کسب کرد تنوع بسیار فراوان آن هاست: رقابت، تکنیک و توزیع، ساخت طبقاتی، دولت و غیره. معذالک در مجموعه این دگرگونی ها، پیدایش طبقات مزدبگیر کادرها و کارکنان به عنوان یک عنصر مشترک یا شاه بیت مشاهده می شود. ما فکر می کنیم که این یک عامل یا موضوعی با اهمیت بنیادی است که مایه وحدت همه آن تحولات است. نتایج سیاسی حاصل از تحلیل این پدیده، این موضوع را همواره به مثابه یک موضوع حساس و حتی خطرناک ظاهر ساخته و تحت عنوان امر غیرعاجل به آن توجهی که شایسته بوده نشده است. با سپری شدن زمانه سکتاریسم، بنظر می رسد که موقع آن فرا رسیده است که این موضوع را در جایی که از مدت ها قبل باید می گرفت قرار داد، یعنی در راس.

۲- نکته دوم آنست که اکنونیت تحلیل مارکسیستی بسیار بیشتر از آن چه غالباً فکر می شود قوی است، و بازنگری های به عمل آمده در اکثر مواقع پاسخ های عجولانه به امور چشمگیر بوده اند و به این بازنگری فضایل نوگرایانه زیادی نسبت داده شده است. ماهیت سرمایه دارانه مناسبات تولیدی تداوم خود را به وسیله استمرار مجموعه ای از مکانیزم ها و قوانین تامین می کنند. این مکانیزم ها و قوانین ابزار ضروری برای تحلیل اقتصاد و بطور کلی تحلیل جوامع ماست. گذشته از این، هنگامیکه عرصه های جدیدی مورد بررسی قرار میگیرند، اصول اساسی آن چیزی که ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نامیده می شوند به عنوان راهنمایی به غایت ارزشمند آشکار می شوند.

در تشریح این تزها، در ادامه مطلب، سه جنبه اقتصادهای امروز: رقابت، تکنیک و توزیع و بالاخره طبقات و دولت مورد تاکید قرار گرفته است. مرجع فاکتهای مورد استفاده در این بررسی اقتصاد ایالات متحده از بعدازجنگ داخلی (بین شمال و جنوب) می باشد.

یک تئوری غیرقابل استفاده؟

رقابت، اولین زمینه ای است که در آن تحلیل مارکسیستی با مشکل روبرو شد. مارکس و کلاسیک ها یک مرحله رقابتی سرمایه داری را که در آن موسسات کوچک متعلق به سرمایه داران کوچک در بازار با هم دیگر به رویارویی می پردازند، تشریح و تئوریزه کرده اند. تئوری کرایش تساوی نرخهای سود، خارج از چارچوب نهادی قابل بررسی نیست. متعاقب این مرحله اول، یک مرحله انحصاری فرا می رسد که در آن موسسات بزرگ تسلط خود را بر بازار اعمال و قوانین خود را بر

تصادفی افشاگر!

یک تصادف اتومبیل، در ناحیه 'سوسورلوک' ترکیه در سوم نوامبر گذشته، که منجر به کشته شدن دو نفر از سرنشینان و زخمی شدن نفر سوم گردیدن پرده از ماجرابی سیاسی جنایی برداشت و یکبار دیگر ماهیت رژیم حاکم بر این کشور را در معرض دید همگان قرار داد.

یکی از کشته شدگان این سانحه، که هر روز صدها مورد مشابه آن در جاده های خطرناک ترکیه بروز می کند، حسین قوجاداغ، رئیس پیشین پلیس ترکیه در منطقه دیاربکر بود. مقتول دیگر این حادثه، عبدا لله جاتلی، از سردستانان سابق گروه های دست راستی افراطی و از قاچاقچیان معروف بوده که در ارتباط با قاچاق مواد مخدر و به اتهام قتل از سال ها پیش تحت تعقیب پلیس بین المللی بود. سرنشین سوم، که از تصادف جان سالم به در برده و در بیمارستان بستری شده است، سادات بوجاک، نماینده مجلس ترکیه (از حزب 'راه راست' تانسوچیلر) بود. این ترکیب ظاهرا ناهمگون، توجه و کنجکاوای زیادی را برانگیخت. دولت تلاش کرد که به هر ترتیب ماجرا را توجیه و ماست مالی کرده و پرده پوشی نماید. اما مطبوعات ترکیه، به ویژه در رقابت با یکدیگر، قضیه را دنبال کردند و از آن پس، هر روز بخش تازه ای از این رسوایی بزرگ آشکار و ماجراهای دیگری در ارتباط با آن عیان شده است.

یکی از نقاط مشترک اصلی سه تن سرنشینان این اتومبیل، ضدیت شدید آن ها با کردهای ترکیه و مداخلات پنهان و آشکار آن ها در سرکوب مبارزات کردهای این کشور بوده است. نماینده مجلس، از گردانندگان اصلی یک نیروی شبه نظامی حدود ده هزار نفری است که به همراه ارتش و نیروهای امنیتی ترکیه در عملیات نظامی در منطقه کردستان مشارکت می نماید. کشف مقادیر قابل توجهی اسلحه و مواد منفجره در اتومبیل مذکور نیز نشان داده است که احتمالا این باند در پی سازمان دهی عملیاتی در رابطه با کردستان بوده است. علاوه بر این، باند مذکور و نیروهای مرتبط به آن، در سازمان دهی و اجرای صدها اقدام تروریستی و آدمکشی، خصوصا در میان کردها، که طی سال های اخیر در شهرهای مختلف ترکیه به وقوع پیوسته و بانیان و عاملان آن ها نیز هیچگاه شناخته نشده بود، دست داشته اند. محمد آغار، وزیر کشور دولت اربکان (از حزب 'راه راست') که یکی از گردانندگان این شبکه بزرگ بوده و در اثر افشاکری های گسترده روزنامه ها در این زمینه، ناکزیر به استعفا گردید، اعتراف کرد که 'ما هزاران عملیات مخفی را سازمان داده ایم... حالا بعد از رو شدن ماجرا و استعفای وی (دیگر کسی جان خود را به خاطر دولت به خطر نخواهد انداخت'.

افشای این قضیه، گوشه ای از پرده ای را که انواع فساد و اقدامات جنایتکارانه گردانندگان حکومتی را در این کشور پوشیده نگه می دارد، کنار زد و ماهیت واقعی آن را برملا کرد. این رسوایی یکبار دیگر نشان داد که در پس پرده ای از شکل و ظاهر دموکراتیک، حکومتی که با تبهانی و همدستی گروهی از بزرگترین سرمایه داران و دلایان و نمایندگان آنها، ژنرال های ارتش و مقامات امنیتی، و قاچاقچیان و آدم کشان حرفه ای تشکیل گردیده، بر مقدرات این کشور حاکم است.

دولت اربکان که ظاهرا با ادعاهای مبارزه با فساد و تبهکاری به میدان آمده و برای تشکیل دولت با حزب 'راه راست' ائتلاف کرد، در عمل نشان داد که، در واقع، جزئی از همان شبکه ی مافیایی سیاسی و نظامی و مالی است که از سال ها پیش سلطه خویش را بر مردم این کشور تحمیل کرده است. این دولت که در خواباندن سر و صدای این رسوایی و خاموش کردن روزنامه ها تاکنون موفق نشده است، در ۲۶ نوامبر طرحی را به منظور کنترل و سانسور بیشتر مطبوعات به مجلس ترکیه ارائه کرد که بحث پیرامون آن ادامه دارد.

رسد. طبقات میانی که وجود آن ها آتناکونیسیم بزرگ میان سرمایه داران و کارگران را غیر قابل توجیه می نماید، افشار خرده مالک نبوده بلکه گروه های جدید مزدبگیر بخش های خصوصی و دولتی هستند. رابطه میان توسعه این گروهها و گسترش دخالت دولتی بسادگی قابل تشخیص است. همچنین ارتباط این گروههای جدید با اشکال جدید رقابت بسیار مستقیم است، چون موسسات بزرگ بخش تولید و بنگاه های عظیم مالی همگی به وسیله مجموعه وسیعی از کادرها و کارکنان اداره می شوند.

پایان قرن نوزدهم شاهد یک انقلاب واقعی که یکی از شاخص های اساسی آن پیدایش موسسات بزرگ مدرن که به وسیله یک سلسله مراتب وسیع از کادرها و کارکنان اداره می شوند بوده است. این دگرگونی که قبل از جنگ 'داخلی' به راه آهن و تلگراف خلاصه می شده بمرور به تمامی صنعت و تجارت تا یگانگی بین این دو بخش دامن گستراند. این تحول به وسیله تاریخدانهای متعدد، بخصوص آلفرد چاندلر تشریح شده است. این دهه ها همچنین به عنوان سال های بحران رقابت مورد شناسایی قرار گرفته اند. پیش از این که سلطه بنگاه های بزرگ مستقر شود، در مرحله اول دوره بنای شبکه های کارتل ها و تراست ها طی شده است. این بنا توسط ثروتمندان بزرگی که چهره های شاخص آن مورگان و راکفلر بودند کنترل می شد. این حرکت در دوره خروج از سال های بحرانی نود به نقطه اوجش رسید. همچنین در این زمانست که قانون گذاری آنتی تراست' در سطح فدرال به وسیله قانون شرمین در ۱۸۹۰ انجام می گیرد. این تحول نقش مدیران مزدبگیر را به نحو بسیار برجسته ای آشکار ساخت و به همین دلیل است که تحت عنوان 'انقلاب مدیران' شناخته می شود. رابطه بین این انقلاب' با شتاب رشد تکنیک و کرایشات توزیع توضیحات کاملی را می طلبد. همان طوری که گفته شد، سیمای تاریخی نرخ سود نوسانات بزرگی را نشان می دهد: نزولی در پایان قرن نوزدهم صعودی در طی اولین نیمه قرن بیستم و دوباره نزولی در نیمه دوم قرن. هنگامی که نرخ سود با متغیرهای نهادی تغییرات تکنیک و توزیع (فرآوری کار و سرمایه، ترکیب سرمایه، مزد) مقایسه شود، ملاحظه می گردد که این مرحله بندی به تمامی متغیرها سرایت می کند. اولین و سومین مرحله می توانند مانند پریدهای مارکسی ویژگی شماری شوند. اما مرحله دوم کاملا استثنا می شود. این مرحله به خصوص به وسیله یک افزایش فرآوری سرمایه، افزایش بسیار سریع فرآوری کار، به همراه یک رشد ضعیف در ترکیب تکنیکی مشخص می شود که کاملا معکوس تحلیل مارکس در زمینه تغییرات تکنیکی می باشد. روشن است که در واقع مارکس کرایش نزولی نرخ سود را به یک تناسب قویا سرمایه دارانه پیشرفت تکنیکی مربوط می کرد (بیش از پیش سرمایه در قیاس با کار یا تولید ضروری است).

به تعبیر ما این حرکات در طی نیمه اول قرن بیستم با انقلاب مدیران مرتبط بوده اند. این انقلاب تمامی حوزه های یک موسسه را، چه تولید باشد، چه بازاریابی، تحقیق، اداره انبار و مالی، یا، به ویژه سازمان دهی کارگاهی و تکنیکی متاثر کرد. اساسا منشا تغییر کرایش نرخ سود را به کمک این آخرین عرصه از تاثیر انقلاب مدیران که نام برده شده می توان توضیح داد. مثال معروف، تجدید سازمان دهی تولید و تحول تکنیک از طریق تسمه مونتاژ می باشد. این ماشین به منظور بهره برداری دائمی و فشرده کارگران ساخته شده است، شاید این طور دقیق تر باشد که تاکید شود که آن به طور پیوسته از کار بهره میکیرد' و یک توده بزرگ را 'مصرف میکند'. این ماشین فرآوری کار را به شدت بهبود می بخشد اما تناسب سرمایه- کار را جز بسیار ناچیز افزایش نمی دهد. تسلط مکانیزاسیون، به همراه رها شدن از تناسب نهادی سنتی یعنی افزایش سرمایه عملی شد.

تاریخ نیمه اول قرن بیستم تاریخ بلوغ این سازمان دهی جدید و پخش آن به قسمت های اصلی اقتصاد است. این است اثر سلسله مراتب جدید مدیران مزدبگیر.

این انقلاب اداری در تغییر قرن به تمامی حوزههای زندگی اقتصادی بنحو یکسانی سرایت نکرد و می توان کمی به نحوی شماتیک دو موج پیاپی را تشخیص داد. اولی مربوطست به تحولات موسسات. این در پایان قرن آغاز شده و فاز فشرده عمومیت یافتن آن حدودا یک نیم قرن را در برمی گیرد. دگرگونی های دولت، چه کنترل ثبات اقتصاد کلان باشد یا به عهده گرفتن حوزه های وسیع فعالیت های اقتصادی و اجتماعی خیلی دیرتر پیدا شدند. بحران ۱۹۲۹، افول سال های سی و جنگ دوم جهانی نقش یک موتور بنیادی را در این عرصه ایفا کردند.

(ادامه دارد)

همان آغاز بر این باور بود که نتانیاهو با اتکا به ضعف و از هم پاشیدگی مفرط صفوف اعراب و با اتکا به تجربه ی تاکنونی اسرائیل در تحمیل تدریجی و گام به گام مواضع خود، در پناه حمایت بی دریغ امپریالیزم آمریکا، عمل می کند. او پیشتر و در همان جریان مبارزات انتخاباتی با صراحت اعلام داشت که کارپایه کنفرانس "مادرید" را قبول ندارد و مصمم است که مبانی جدیدی را که با منافع و شعارهای افراطی ترین گرایشات صهیونیستی همخوانی داشته باشد بعنوان مبانی هم زیستی، به اعراب به ویژه به فلسطینی ها دیکته کند. در شماره گذشته مقاله ای داشتیم که از دیدگاه اول مسأله را مورد بررسی قرار می داد در این شماره با نمونه ای از دیدگاه دوم آشنا خواهیم شد.

اشاره
با انتخاب "بنیامین نتانیاهو" به نخست وزیر اسرائیل دو دیدگاه در رابطه با تاثیر این انتخاب بر جریان "صلح" در خاورمیانه شکل گرفت. دیدگاه نخست بر این باور تکیه دارد که: روند صلح بعنوان ضرورتی که از دل مجموعه شرایط بین المللی و منطقه ای پیرون آمده است، موضوعی نیست که نتانیاهو قادر باشد آن را متوقف سازد و این کاروان هر چند به کندی و با دشواری های به مراتب بیشتری نسبت به گذشته، به راه خود ادامه خواهد داد و او نیز ناچار است به الزامات منافی که آمریکا و اسرائیل در پناه برقرار صلح در منطقه بدست میاورند گردن نهد. نظرگاه دوم با ناامیدی بیشتری به موضوع می نگرد و از

آیا "گفتگوهای مرحله نهایی" چیزی خارج از چارچوب توافقات مرحله ای به دست خواهد داد؟

چیز برای ما به عنوان اصل و مقوله ای ابدی مطرح است و آن حفظ تمام عیار اورشلیم به عنوان پایتخت یک پارچه و ابدی اسرائیل است. هر دو طرف در بیانیه مشترکی که در پایان این دوره منتشر نمودند حقوق سیاسی یکدیگر را به رسمیت شناختند و متقابلاً تعهد خود را نسبت به مبانی مندرج در پیمان نامه های مبادله شده در سال ۱۹۹۳ یادآور شدند و متذکر شدند که مذاکرات مرحله ی نهایی باید بر مبنای موافقت نامه سال ۹۳ و آخرین مذاکرات سال ۹۵ ادامه یابد. در همان زمان شیمون پرز اعلام داشت که ما باید در مذاکره با فلسطینی ها در عین حال که بر سه پرنسیپ - ابقای اورشلیم به عنوان پایتخت دولت اسرائیل و رود اردن به عنوان مرز با اعراب و عدم تسلط ملتی بر ملت دیگر تاکید کنیم، اما باید با دست باز حرکت کنیم. یک روز بعد همین شخص چنین گفت: پرزیدنت عرفات حق دارد رویای تشکیل دولتی را که مرکز آن بیت المقدس باشد در سر پیرواند اما اسرائیل با چنین چیزی مخالف است. او همچنین گفت که به عرفات گفته ام بین یک رویا و یک توافق تفاوت وجود دارد. آدم به تنهایی می تواند رویایی را در سر به پیرواندن اما برای یک توافق به دو طرف احتیاج است.

برای آن که موضوع را ساده تر بیان کنیم به طور خلاصه به نقاط مطرح شده و مواضع هر یک از دو طرف پیرامون آن ها نگاه می کنیم.

- بیت المقدس:

اسرائیل هر گونه ایده تقسیم بیت المقدس را رد می کند و در این زمینه هر دو حزب لیکود و کارکر مواضع مشترکی دارند و در مذاکرات مرحله ی اول نیز بر این موضوع تاکید شده است. برخی منابع مطبوعاتی اسرائیل می گویند که این کشور پیرامون مسأله بیت المقدس بیش از ۹۰ طرح را مورد بررسی قرار داده است که یکی از آن ها به درخواست وزارت خارجه ی این کشور صورت گرفته است و منابع اسرائیلی مدعی شده اند که فلسطینی ها موافقت کرده اند که این شهر

اسفارتر تکرار خواهد شد و هیات فلسطینی باز هم کوتاه تر خواهد آمد و سازش هایی را خواهد پذیرفت که نتیجه نهایی آن یک سلطه ی صوری و وابسته به اسرائیل و یک دولت سوم خواهد شد؟

حقیقت آن است که انبوهی از سنوالات در ذهن هر کس اعم از شهروندان فلسطینی و یا بطور کلی کسانی که مذاکرات را دنبال می کنند شکل می گیرد و این ها پرسش هایی است که مستقیماً با وضعیت گذشته، حال و آینده فلسطینی ها سر و کار دارد تاریخ و تمدن این مردم را شامل می شود و به مبارزه ای مربوط می شود که خلق فلسطین بهای سنگین تداوم آن را با تحمل رنج و شکنجه بسیار و تقدیم قربانیان بی شمار پرداخته است. نه تنها به حق نسل گذشته و حال بلکه حقوق نسل های آینده را نیز در بر می گیرد از جمله حق مسلم آن ها در مبارزه برای تعیین سرنوشت را که اکنون و به برکت روند تسلیم طلبی کنونی پیش از هر زمان دیگر پیچیده تر و دشوارتر شده است.

سناریوهای مختلف

نخستین دور مذاکرات مرحله نهایی در تاریخ ۵ ماه مه در 'طابا' بی آن که کمترین بحثی پیرامون موضوعات مندرج در دستورالعمل مباحثات صورت گیرد پایان یافت. اسرائیلی ها همه چیز را به بعد از انتخابات در کشور خود موکول کردند و فقط به روی مسائل تکنیکی مربوط به کمیته های مختلفی که باید مباحثات را دنبال کند صحبت شد.

در این اجلاس هر طرف نقطه نظرات کلی خود را پیرامون تصویری که از روند مذاکرات نهایی و نتایج آن داشت ارائه داد. محمود عباس (رئیس هیئت فلسطینی) گفت مردم فلسطین می خواهند در چارچوب یک دولت مستقل با مرزهای امن و شناخته شده یعنی مرزهای ۱۹۶۷ که مرکز آن بیت المقدس شرقی است در کنار دولت اسرائیل به گونه ای مسالمت آمیز زندگی کنند. نماینده اسرائیلی ها نیز مدعی شد که 'فصل سیاسی جدیدی در رابطه بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها گشوده شده است. اما تاکید کرد که یک

عنوان فوق تیتتر سر مقاله شماره ۱۲۳۹ نشریه الهدف - ماه مه ۱۹۹۶ - ارگان جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین - به رهبری ژرژ حبش است. ترجمه و تلخیص این مقاله به عنوان نمونه ای از دیدگاه های مخالف روند صلح و توافقات میان رهبری سازمان آزادیبخش و دولت اسرائیل، انتخاب شده است.

ترجمه و تلخیص از: حماد

حق تعیین سرنوشت، تشکیل دولت، مسأله بیت المقدس، سرنوشت پناهندگان، وضعیت شهرک های یهودی نشین و مسأله آب تیرهای اصلی مباحثات مرحله نهایی را تشکیل می دهند. این موارد در عین حال مضمون اصلی برنامه عمل مبارزه برای کسب استقلال ملی فلسطین می باشد و این که طرف مذاکره کننده فلسطین پذیرفته است که تمامی این موارد به مباحثات مرحله نهایی منتقل شود ناشی از یک ارزیابی غلط است که در انتظار یک معجزه ی موهوم در سیاست دولت اسرائیل، بر همه واقعیت ها چشم بسته است. واقعیت هایی که طی مراحل گذشته و در تمام مذاکرات پیشین به اثبات رسید و نتیجه آن عدول هر چه بیشتر طرف فلسطینی از مبانی اصلی مبارزه خلق فلسطین و سرسختی هر چه بیشتر اسرائیلی ها در تحمیل شرایط مورد نظر خود و بالاترین آن تغییر و لغو میثاق سازمان آزادی بخش فلسطین و قبول یک طرفه ی اصل همزیستی با دولت اسرائیل از طرف فلسطینی ها بود. اکنون که مذاکره کننده فلسطینی در مرحله نهایی مباحثات آشکارا در وضعیت ترین موقعیت از نظر توان مبارزاتی جنبش ملی فلسطین و پراکندگی صفوف آن قرار دارد آیا معجزه ی مورد نظر به وقوع خواهد پیوست؟ و اسرائیلی ها عقب نشینی کامل از سرزمین های اشغالی، برچیدن آبادی های شبه نظامی یهودی نشین را خواهند پذیرفت و حق بازگشت آوارگان فلسطینی، تشکیل دولت فلسطین و حقوق ارضی فلسطینی ها در بیت المقدس را به رسمیت خواهند شناخت یا آن که همان ریتم گذشته با آهنکی

تحمیلی شد و به راه حل های موقت تن داد چیزی که اصطلاحاً آن را توافقات پایه ای می خوانند و کمترین حد از مبانی حقوق ملی فلسطین را تضمین نمی کند به ویژه آن که تعهداتی را قبول کرده است که با توجه به ۳ امتیاز اصلی یعنی توازن قوا، توافقات محدود کننده روند مذاکرات و نیز پشتیبانی مطلق آمریکا از اسرائیل به عنوان تنها ناظر بر مذاکرات موقعیت هیئت فلسطینی را در مذاکره به شدت تضعیف کرده است.

با توجه به آن چه گفته شد اکنون می توان چشم انداز مذاکرات مرحله ی نهایی را ترسیم کرد.

اگر فقط وقایع و حقیقت امور را در نظر بگیریم و حتی از تفسیرهای عاطفی و بازی با کلمات دوری کنیم به روشنی پی می بریم که هیئت مذاکره کننده فلسطینی به تبع آن حکومت فلسطین در بهترین حالت و دقیق ترین شکلی که به تواند به مذاکره ادامه دهد و بخواهد بر نقطه نظرات خود در مباحثات تاکید ورزد، قادر به تحقق خواست های خود نیست چرا که از پیش با توافقات و کوتاه آمدن های پی در پی و بی مورد و نابرابر دست خود را بسته است. بنابراین در چنان بن بست قرار دارد که با هیچ جادویی نمی تواند آن را بکشد و نتیجه نهایی توافقات چیزی نزدیک به برداشت اسرائیلی ها از 'صلح' خواهد بود یعنی تولد موجودی فاقد قدرت (دولتی بدون اقتدار)

دکتر هشام شرابی در مقاله ای که در روزنامه السفير چاپ کرده است طی یک سوال کلیدی می پرسد آیا مردم فلسطین مجبورند سه سال دیگر (زمان پیش بینی شده برای انجام مذاکرات مرحله نهایی) صبر کنند تا متوجه شوند که رویای آنان در رابطه با تشکیل دولت مستقل تحقق نیافته است ما نیز همین سوال را داریم و آن را با پرسشی که اهمیتش کمتر از سوال اول نیست تکمیل می کنیم. نقش نیروهای آگاه مخالف روند جاری چیست؟ نیروئی که صبح تا شب، تمام مدت هیچ گاه از تکرار شعارهای مخالف باز نایستاده است اما در عرصه اصلی در حالت عزلت و جدا از توده ها به سر می برد و ناتوانی خود را به همه آشکار کرده است. چرا که تا این لحظه در حاشیه حوادث قرار گرفته است. پا به میدان نمی گذارد و مردم را برای نیل به اهداف حقیقی خود رهبری نمی کند. و این موقعیت شامل، همه نیروهای اپوزیسیون است و هیچ جریانی مستثنی نیست. خلا سیاسی که بر فضای عمومی در جامعه فلسطین خیمه زده است چه بسا دلیل اصلی سلطه بلامنازع خط مشی رهبری تسلیم طلب فلسطین را تشکیل می دهد.

ویژه شهرک هایی را که به عنوان کمربند امنیتی در مرزهای خود با حکومت خودمختار و نیز شهرک هایی که در بیت المقدس ایجاد کرده است.

- موضوع مرزها:

اسرائیل بر عدم بازگشت به مرزهای ژوئن ۱۹۶۷ و اشغال بیت المقدس پافشاری می کند و می خواهد بخش هایی از کرانه غربی را به عمق ۶ تا ۷ کیلومتر و نیز قسمت هایی از نوار ساحلی رود اردن را در اشغال خود نگه دارد.

شرایط امنیتی:

اسرائیل بر حفظ سلطه نظامی خود بر کرانه غربی رود اردن به عنوان ناحیه امنیتی در مرزهای شرقی خود اصرار می ورزد و خواستار ایجاد دولت غیرمسلح فلسطینی است و خواستار تعهداتی از طرف این دولت مبنی بر سرکوب و تعقیب هرگونه اقدامی است که منخل امنیت مرزهای اسرائیل باشد.

- مساله آب:

اسرائیل خواستار حفظ نظارت و سلطه ی خود بر منابع رودخانه ها جهت تامین نیازهای آبی زمین هایی است که در اشغال خود در می آورد. و این یعنی ادامه ی سرقت ۳۰ تا ۴۰ درصد از منابع آب اراضی زراعتی فلسطینی ها.

- دولت فلسطین

در حالی که طرف فلسطینی مذاکره کننده بر این باور است که مذاکرات مرحله نهایی باید امکان ایجاد دولتی مستقل را در همه مناطق فلسطین از جمله بیت المقدس تامین کند اسرائیل با این ایده مخالفت دارد و موجودیتی کمتر از دولت مستقل را به رسمیت نمی شناسد. در این میان حزب کارگر راه حلی را پیشنهاد می کند که مبتنی بر ایجاد یک کنفدراسیون جدید میان اردن و فلسطین در پایان مرحله ی نهایی است.

با توجه به نکات فوق چشم انداز چه خواهد بود؟ پیش از وارد شدن در مقوله چشم انداز، باید به دو روش برخورد اشاره کرد. نخست آن که اسرائیلی ها از همان نخستین توافق نامه اسلو و بعدها در طابا دیدگاه و سبک کار خود مبنی بر حواله کردن نقاط اختلاف اصلی به مرحله مذاکرات اسرائیل برای مانور دادن و ابتکار عمل برای تحمیل خط مشی خود در امر صلح قرار داد.

دوم این که هیئت فلسطینی کام به کام تسلیم شرایط

به عنوان یک مرکز آزاد و یک پارچه به رسمیت شناخته شود و راه حل نهایی بر مبنای ایجاد شهرداری های مشترک آن ها طی مراحل اتخاذ شود. گفته شده است که محمود عباس با این طرح موافقت کرده است. جزئیات این سناریو چنین است که یک بیت المقدس جدید به وجود آید که شامل گسترش شهر از ناحیه شرقی آن باشد سپس قسمت غربی یعنی بیت المقدس کنونی زیر نظر اسرائیل و قسمت شرقی در اختیار فلسطینی ها باشد. این دو قسمت با یک جاده کمربندی به هم وصل شود یعنی اسرائیل وضعیت کنونی را برای خود حفظ کند.

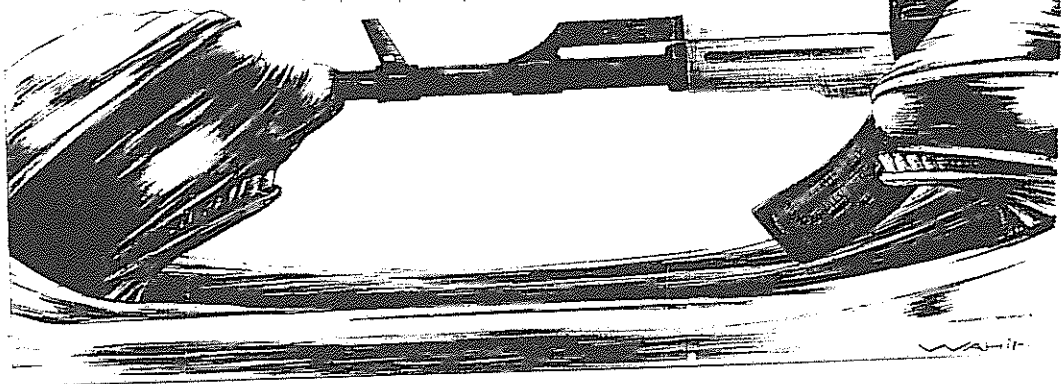
- پناهندگان و آوارگان

یعنی کسانی که در جنگ سال ۱۹۴۸ از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده اند و تعداد آن ها به ۴ میلیون نفر بالغ می شود. اسرائیل مذاکره پیرامون وضعیت آن ها را طبق مصوبه شماره ۱۹۴ سازمان ملل که حق آن ها در بازگشت و یا پرداخت وجه المثل خسارت های ناشی از آوارگی به آن ها است نمی پذیرد. برعکس این دولت از همان کنفرانس اسلو توانسته است این پرونده را به کمیته چهار جانبه اردن، مصر، فلسطین و اسرائیل احاله کند و تاکنون علی رغم جلسات متعدد این کمیته کمترین پیشرفتی در این زمینه حاصل نشده است.

اسرائیل اصرار می کند که مشکل این آوارگان باید از طریق تثبیت موقعیت آن ها در همان کشورهایی که اکنون زندگی می کنند یعنی اردن لبنان سوریه و مصر حل شود. اما موضع طرف مذاکره کننده فلسطین هر چقدر هم که ظاهراً شعار حق بازگشت برای آوارگان را تکرار کند با توجه به این که پذیرفته است که این پرونده ی به کمیته چند جانبه احاله شود، فاقد کمترین ارزش عملی و جدی است.

شهرک های یهودی نشین

اسرائیل تاکنون حدود ۱۰۰ آبادی شبه نظامی در کرانه غربی و غزه ایجاد کرده و حدود ۱۳۰ هزار خانواده در آن ها سکنی داده است. ۱۰ شهرک پیرامون بیت المقدس ایجاد کرده که ۱۷۰ هزار نفر در آن ها سکونت دارند. حکومت فلسطین خواستار برچیده شدن این شهرک ها است علی رغم آن که با ایجاد راه های ارتباطی میان این شهرک ها با بودجه ۳۵۰ میلیون دلار توسط اسرائیل موافقت کرده است. اسرائیل اما خواستار باقی ماندن بخش مهمی از این شهرک ها حتی بعد از پایان مرحله ی نهایی مذاکرات است به



کردستان عراق و اپوزیسیون

در نشریه اینترکور (شماره ۴۰۷) مصاحبه‌ای با رائد فهمی نماینده حزب کمونیست عراق در فرانسه به عمل آمده است که بخش‌هایی از این مصاحبه را از نظر خوانندگان محترم می‌گنرانیم.

سـ خبرگزاری‌های بین‌المللی از ناراضی‌گسترده توده‌های کرد گزارش می‌دهند. به نظر می‌رسد که بخشی از مردم آماده پذیرش دخالت قوای صدام به منظور پایان دادن به جنگ برادرکشی بین کردها می‌باشند.

جـ بله، ممکن است این طور ابراز شود، به همان طریقی که برخی در عراق می‌گویند که آماده پذیرش دخالت اسرائیل به منظور خلاصی از صدام می‌باشند. خلق کرد دیگر نمی‌تواند شرایطی را که منطقه را فلج ساخته تحمل کند. جنگ برادرکشی خونین به تقسیم واقعی کردستان بین طرف‌های درگیر انجامیده است؛ جابجایی از یک بخش به بخش دیگر محال و غیرممکن است، پیشمرگ قانون خود را اعمال می‌کند، زندگی اقتصادی فلج شده است، اکثریت جوانان برای گذران زندگی ناچارند به این یا آن سازمان نظامی به پیوندند و پست و مقام پیشمرگی تبدیل به ناندانی شده است. این اوضاع به انتظارات خلق کرد چندان رابطی ندارد و از این بدتر منازعات مرگبار بین جناح‌های کرد با خواست ملی هیچ پیوندی ندارند. خلق کرد با هر دو سازمان سیاسی که هر یک برای منافع خاص خود علیه دیگری می‌جنگند، مخالف است.

سـ بنابراین شما تصدیق می‌کنید که جنگ بین جناح‌های کرد مبتنی بر یک صف بندی واقعی سیاسی نیست...

جـ نه، این جنگ‌ها بر سر تجدید تقسیم مناطق تحت نفوذ جریان دارند. مقابله‌ای بین دو برنامه سیاسی متمایز وجود ندارد... هر دو فراقسیون تصور می‌کنند از طریق نظامی می‌توانند مسئله را حل کنند، امری که کوتاه بینی آن‌ها را نشان می‌دهد. خلق کرد، نه در سلیمانیه نه در اردبیل، در کنار این یا آن طرف قرار نگرفت... مردم کرد با تحمل مصایب ناشی از تعداد رویه افزایش قربانیان جنگ برادرکشی، فرسوده شده و این امر به صدمات سیاسی منجر شده که می‌توانند مورد بهره برداری قرار گیرند.

سـ نسبت به واکنش آمریکا سئوالاتی طرح شده است. از یک طرف، دشوار است باور کرد که آمریکایی‌ها واقعا از تقاضای کمک بارزانی از رژیم صدام غافل گیر شده باشند، بخصوص با توجه به حضور قوی که در منطقه داشته‌اند. از طرف دیگر عکس العمل آمریکا نسبت به تجاوز قوای صدام به کردستان عبارت بود از بمباران موضعی در جنوب عراق و نه در خود کردستان. آیا در مواضع آمریکا ریاکاری وجود داشته یا می‌شود به خیرخواهی کلکتیون باور داشت؟

جـ ما فکر می‌کنیم که ایالات متحده آمریکا مخالف جنگ برادرکشی میان کردها بوده است، اما آنها یک راه حل سیاسی جدی را به یک دلیل ساده پیش نکشیده‌اند: عادی شدن شرایط در کردستان به آنچه 'تجربه کرد' نامیده می‌شود اجازه نوآوری می‌داد. این امر یک سری مسائل در زمینه نحوه برخورد با حقوق سیاسی و اقتصادی کردها در مقابل واشنگتن قرار می‌دهد، سئوالاتی که نه غرب و نه ایالات متحده علاقه‌ای به جواب دادن به آن‌ها ندارند. به نظر می‌رسد که در طی این دوره، آمریکایی‌ها هرگز کردستان را بعنوان یک مجموعه سیاسی خودمختار در نظر نگرفته و حتی امکان یک راه حل فدرال نیز میان اولویت‌های آن‌ها قرار نداشته است. این تنها در نتیجه یک شرایط خاص (جنگ خلیج، مهاجرت توده‌های کرد) بود که آمریکایی‌ها به دخالت در شمال عراق در ۱۹۹۱ رانده شدند. آمریکایی‌ها می‌خواستند کردستان عراق را در موقعیتی پایین‌تر از یک استقلال واقعی نگهدارند تا از تاثیرات منفی احتمالی آن روی دولت‌های منطقه که هر یک قسمت‌هایی از کردستان را تحت حاکمیت خود دارند جلوگیری کنند. اما دگرگونی اوضاع و شروع جنگ میان احزاب کرد باعث نگرانی دولت‌های همسایه شد - بخصوص ترکیه به عنوان موتلف اصلی آمریکا در منطقه، و ایران که می‌توانست از اوضاع جدید بهره برداری کند - این امر زمینه‌ای شد که آمریکا را به تجدیدنظر در مواضعش واداشت.

با بررسی مواضع آمریکا در طی آخرین مرحله، به روشنی مشاهده می‌شود که تدارکات مداخله‌ی قوای صدام که چند هفته قبل از ۳۱ اوت شروع شد، جلوی چشم نیروهای آمریکایی جریان یافته‌اند؛ نیروی هوایی آمریکا بطور دائمی در آسمان‌های منطقه حضور دارد و چندین اداره و نمایندگی رسمی آمریکا در محل حضور داشته‌اند. به این دلیل ادعای غافل گیر شدن آمریکا از دخالت

عراق بی پایه است. از طرف دیگر اگر مواضع آمریکا در برابر وقایع بعدی بررسی شوند، ملاحظه خواهد شد که واکنش آمریکا اساسا علیه تجاوز و یا حضور قوای عراق در کردستان نبوده است. بعلاوه کلاسه‌های واشنگتن از بارزانی محتاطانه بوده است.

اگر این نیز اضافه شود که عکس العمل آمریکا متوجه جنوب عراق بوده است، می‌توان به این نتیجه رسید که ایالات متحده قاطعانه مخالف دخالت عراق نبوده و حضور شاخک‌های قدرت مرکزی عراق در کردستان دیگر یک تابو نیست. همچنین، حتی هنگامی که حکومت آمریکا خواستار عقب نشینی قوای صدام شد، او خواستار عقب نشینی به مواضع قبل از ۳۱ اوت نکشت. از طرف دیگر کلکتیون اعلام کرده است که هدف موشک‌های شلیک شده علیه عراق عبارت بوده است از کاهش ظرفیت تهاجمی عراق علیه همسایگان (عربستان سعودی و کویت) و منافع ایالات متحده. او هیچ اشاره‌ای به منافع ملی کردستان نکرده است.

برای ایالات متحده، کردستان یک امر انسان دوستانه است که از لحاظ سیاسی آن را در محصور قرار می‌دهد. تمام این عوامل مرا به این باور می‌رساند که ایالات متحده به طرف سلب مسئولیت از کردستان جهت گیری می‌کند. چه کسی جای آن‌ها را خواهد گرفت؟ این که آیا یک توافق به تدریج دارد تدارک می‌شود؟ یا در اولین فاز یک راه حل اتخاذ شده به سر می‌بریم؟ پاسخ دادن دشوار است...

چیزی که مسلم است کردستان یک نقطه عطف را پشت سر گذاشته است، اکنون سئوالات مهمی مطرح می‌شوند: کردستان، آن طوری که قبلا بود، یک فضای آزاد برای اپوزیسیون عراق باقی خواهد ماند؟ موضع بارزانی منبهد چه خواهد بود؟ آیا او به اردوگاه دیگر پیوسته است؟ روزهای آتی یقینا پاسخ‌هایی به این سئوالات خواهند داد. اما امر مسلم آنست که کردستان دیگر یک منطقه امن برای اپوزیسیون عراق نیست...

سـ همچنین گفته شده که رویدادهای اخیر یک فرصت طلایی برای صدام فراهم ساخته‌اند. بویژه برای استحکام بخشیدن قدرتش در شرایطی که حتی در مرکز دستگاه دولتی ناراضی‌رشد کرده بود و رژیم خودش را در اوضاع بسیار دشواری می‌دید...

جـ رویدادهای اخیر در کردستان به دیکتاتور امکان تشکیل نیروهایش و خفه کردن اعتراضات

می شوند. واضح است که جریان رویدادها مرکزیت عامل درونی را برای خلع ید صدام حسین تصدیق کرده است و نظراتی که فاکتور خارجی به ویژه ایالات متحده را عامل اصلی می دانستند باطل نموده است. آنچه گذشته، تأیید می کند که خلع ید از صدام حسین به ایالت متحده مربوط نمی شود. این درس می تواند به نزدیکی های بین نیروهای اپوزیسیون روی یک پلاتفرم ملی روشنتر و محکم تر، و موضعی نسبت به دخالت خارجی در امور اپوزیسیون عراق بی انجامد. از طرف دیگر، ما مشاهده می کنیم که بین المللی شدن مسئله عراق، یک هماهنگی به نیروهای منطقه ای تحمیل می کند، این جغرافی است که این امر را دیکته می کند. با وجود این، اپوزیسیون باید یک برنامه ملی با اولویت های مبارزاتی را در مقابل داشته باشد که اقدامات را در مقابل هر نیرویی در جهت سرنگونی دیکتاتور معین می کند.

متأسفانه، در مواردی، اپوزیسیون مبارزه را در خدمت یک قدرت منطقه ای یا یک پروژه بین المللی قرار می دهد. امیدواریم که رویدادهای اخیر زمینه زیر سوال بردن این روش ها را فراهم ساخته باشد.

س- در خسار از کردستان، امروز نیروهای صاحب نفوذ در داخل عراق کدامند؟

ج- فرم هایی از اپوزیسیون سازمان نیافته وجود دارد، برخی اطلاعات، از نظامی ها که کودتا تدارک می بیند و... حرف می زنند. این امر در کادر پوسیده قدرت چندان تعجب آور نیست. درباره اپوزیسیون سازمان یافته، نیروهای بیشتر مطرح جریان اسلامی و جریان کمونیست می باشند. گروه های کوچک مستقل از احزاب اصلی وجود دارند؛ گروه های جوان که امروزه اقدام به پخش تراکت، نوشتن شعار بر دیوارها و... می کنند. اما در مجموع، نیروی اپوزیسیون در مرکز و در جنوب کشور پایین تر از سطحی است که مبارزه با دستگاه دولتی طلب می کند.

اپوزیسیون هنوز ضعیف است و بطور دائمی زیر سرکوب قرار دارد. هرگاه یک سازمان محلی ساخته می شود، آن سرکوب می گردد. متأسفانه ضعف عمومی دولت شامل حال دستگاه سرکوب آن به دلیل تجربه طولانی و بودجه های اختصاص یافته به این عرصه که حتی در شرایط تحریم اقتصادی نیز محدود نشد، نگشته است. بدون تردید محاصره اقتصادی و بحران اقتصادی سازمان دهی توده ها را که در تقلا می بیند، نیاز به مایحتاج ضروری خود هستند دشوارتر ساخته است.

ج- از ابتدا، یکی از خواسته های مرکزی حزب ما لغو تحریم اقتصادی بوده است. ما خیلی ساده این تحریم را یک مجازات تحمیل شده به مردم عراق و نه قدرت دولتی می دانیم. ما البته معتقد بوده ایم که می بایست از امکانات ارائه شده در قطعنامه های سازمان ملل در جهت سبک کردن درد مردم استفاده کرد ولی آن ها را جایگزین لغو تحریم اقتصادی ندانسته ایم.

ما معتقدیم که رژیم با رد قطع نامه ۹۸۶ سازمان ملل از یک سال و نیم پیش، یک جنایت دیگر مرتکب شده و بدین طریق درد و رنج مردم را افزایش داده است. حزب ما موافق اجرای این قطعنامه است. مسلم است که اجرای آن نه پاسخ کوی تدارکات اقتصادی است و نه بازسازی کشور را تأمین می کند. این امر حداکثر می تواند دردهای انسانی را تسکین دهد. ما اقدامات دیگری را نیز خواستار هستیم؛ باز کردن دارائی های عراق در خارج، توقف کسر کردن تحمیلی درآمدهای حاصل از صادرات عراق و...

ما در ابتدا از معدود نیروهای سیاسی اپوزیسیون عراق بودیم که قاطعانه با تحریم مخالف ورزیدیم. این امر باعث مسائلی برای ما با دیگر نیروهای اپوزیسیون که تصور می کردند که لغو تحریم به نفع رژیم و به زیان اپوزیسیون منجر می شود، گشت. این شاید درست باشد اما تضعیف صدام حسین را به بهای مردن مردم عراق از کرسنگی نمی شود توجیه کرد.

س- از اپوزیسیون عراق امروز چه باقی مانده است؟

ج- بدون هیچ شک، رویدادهای کردستان یک ضربه سخت به اپوزیسیون وارد ساخته است. اپوزیسیون از چهار جریان تشکیل شده است: کرد، اسلامی، ناسیونالیست عرب و کمونیست دموکراتیک. رویدادهای اخیر مسائلی را در رابطه با جریان کرد برجسته می کند: آیا انشعابی رخ خواهد داد؟ آیا یک حزب از این جریان اپوزیسیون را رها خواهد ساخت؟ برای ما این سوالات هنوز جواب داده نشده اند. از سوی دیگر، این رویدادها تلاش های انجام شده برای اتحاد در مبارزه را به عقب راند. این رویدادها همچنین زمینه های عمل سابقا مورد توجه را کمتر کرد. اما ممکن است این رویدادها به روشنی هایی در میان اپوزیسیون بیانجامد.

بر متن شرایط بعد از جنک ۱۹۹۱، به بعضی از احزاب فرصت داده شد که براساس روابط بین المللی اشان به اپوزیسیون پیوندند. شاید منبعده وزن واقعی نیروها و نقش آنها در مبارزه واقعی مبنا قرار گیرد.

در برابر این بحران جدید، دربارہ فعالیت اپوزیسیون در داخل کشور اهداف جدیدی ظاهر

درونی را ارزانی داشت. این البته یک راه حل برای بحران نیست، چون علل آن کماکان پابرجا هستند. اما تردیدی نیست که دولت توانست نیروهایش را به حرکت درآورد و از نظر روانی آن ها را بازسازی کند. ماه های آتی چه خواهد شد؟ عدم اجرای قطع نامه ۹۶۸ سازمان ملل (صدور نفت در مقابل مایحتاج ضروری) چگونه مورد واکنش از طرف مردم قرار می گیرد؟ از نظر اقتصادی، تأثیر مستقیم عدم اجرای قطعنامه ۹۶۸ شرایط را دشوارتر می کند. این تصمیم یک ضربه بزرگ برای اکثریت عظیم مردم عراق که امید زیادی به لغو بخشی از تحریم اقتصادی بسته بودند می باشد. از طرف دیگر، دولت عراق، پیشرفت هایی در جهت کاهش انزوای خود در جامعه بین المللی و جهان عرب به چنگ آورده است. آیا این می تواند به برداشتن تحریم اقتصادی منجر شود؟ آیا این می تواند به حکومت در بازیابی موقعیتش در عرصه بین المللی کمک کند؟ به حفظ صدام حسین در قدرت رضایت داده خواهد شد؟ برای این پرسش ها، عناصری از جواب پیدا می شوند. قبل از هر چیز بدهی است که آمریکایی ها هرگز قصد خلع ید کردن صدام را، چه در ۱۹۹۱ و یا دیرتر نداشته اند. از طرف دیگر تحلیل تمامی تصمیمات اتخاذ شده به وسیله ایالات متحده نشان می دهد که آنها هرگز حرکت عراق را به نحو واقعی و بخصوص قدرت سرکوب داخلی آن را نشناخته و تنها پتانسیل منطقه ای و تهدید احتمالی آن را برای متحدین واشنگتن در منطقه مورد توجه قرار داده اند.

آخرین رویدادها ثابت کرد که عامل خارجی که برخی روی آن شرط بندی کرده بودند، اهمیت خود را از دست داده است. برعکس عامل داخلی که روی آن ما همیشه پافشاری کرده ایم تبدیل به عامل تعیین کننده شده است. متأسفانه در این سطح یک مسئله وجود دارد. اپوزیسیون عراق پراکنده و مردم عراق فرسوده هستند، پروژه تحریم اقتصادی امکانات مقاومت آن ها را از بین برده است. با این وجود، مردم عراق هنوز یک پتانسیل قوی مبارزاتی دارند و به اشکال مختلف دست به دفاع از حقوق خود می زنند. با همه این ها واضح است که صدام در کوتاه مدت از توانایی های سیاسی در عرصه داخلی و خارجی برخوردار است. در عوض، در میان مدت و دراز مدت، با بقای علل بحران و خرابتر شدن اوضاع، شکافی که اکثریت خلق را از حکومت جدا می کند، عمیق تر خواهد شد.

س- موضع شما درباره تحریم اقتصادی عراق چیست؟

حاکمیت قرآن و مواد مخدر

همایون

'ما نمی خواهیم بنیادگرایی را صادر کنیم، ما از تروریست ها حمایت نخواهیم کرد. ما خواستار روابط خوب و دوستانه با تمام کشورهای جهان می باشیم'. کفیل وزارت امور خارجه طالبان است که این موضع گیری ها را اعلام می دارد.

اما حاکمیت قرآن و مواد مخدر در افغانستان در اولین روز ورود خود به کابل، نجیب اله رئیس جمهور سابق افغانستان را همراه برادرش لینچ کرد و در حالی که اجساد شکنجه شده آن ها را در سر چهار راهی در مرکز شهر کابل به در آویخته بودند، رقص مرگ خود را در افغانستان آغاز نمودند. چهره طالبان با چنین جلوه ای خیلی زود تشر جهانیان را برانگیخت و وزارت امور خارجه آمریکا خیلی دستپاچه از دست پخت خود اینچنین یاد نمود: 'ما امیدواریم که قدرت دولتی جدید در کابل یک حکومت دوره گذار باشد و اعدام نجیب اله رئیس جمهور سابق افغانستان تاسف بار بود'.

اما آنچه که به طور واقعی سیاست آمریکا را در این نقطه از جهان تعیین می کند اینست که آمریکایی ها در قدرت طالبان یک جبهه ضد کمونیستی و عاملی برای شاخ و شانه نشان دادن به جمهوری اسلامی را یافته اند. آمریکایی ها ادعا می کنند که:

- طالبان به دنبال صدور انقلاب اسلامی نیست.

- افغانستان دیگر نباید مرکزی برای تروریست های بنیادگرای بین المللی و مرکز صدور مواد مخدر به جهان باشد (در سال ۱۹۹۵ ارزش هزروین تولید شده در افغانستان ۷۵ میلیارد دلار بوده که عمدتا به دور از چشم 'سیا' راهی اروپا شده است).

اما حقیقت اینست که سیاست 'نظم نوین جهانی' آمریکا در این منطقه از آسیا به حاکمیت رساندن نیروهای اسلامی می باشد تا بتواند بر زمینه کمبود آگاهی اجتماعی توده ها با پوشش مذهب هر چه موثرتر منافع آمریکا را تامین نمایند. با نگاهی به تغییرات اخیر در ترکیه، افغانستان، پاکستان و نگاهی که آمریکا به جمهوری اسلامی ایران دارد متوجه خواهیم شد که چگونه منافع سیاسی و اقتصادی سرمایه جهانی با وجود تمام تبلیغات بی پایه ای که در آزادی خواهانه بودن شان دارند نسخه های تجویز شده و مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم شان چه فاجعه های انسانی را به مردم منطقه تحمیل نموده اند.

با قدرت گیری طالبان جنایات دسته جات مختلف اسلامی افغانستان ادامه یافت و تصاویری که از این جنایات به جهان مخابره گردید طلبه های به قدرت رسیده را هوشیار کرد و شم نزول آیه ملا محمد عمر (رهبر باند طالبان) کل کرد و آیه صادر شد. 'در مذهب اسلام عکس گرفتن از انسان ممنوع است'. و تیغ سانسور بر مطبوعات نزار افغانستان عریان تر گردید.

رعایت حجاب کامل اسلامی، تعطیلی مدارس دخترانه و ممنوعیت تحصیل و کار برای زنان، ارمغان بعدی طالبان برای مردم رنج کشیده و آواره افغانستان بود. رسودن زنان و دختران از معابر عمومی، حمله به منازل مردم و هتک حرمت زنان، مجروح کردن زنان با چاقو و پاشیدن اسید و تیغ انداختن بر چهره آنان سرکرمی کثیف شبیه نظامیان طالبان در مناطق تحت تسلط شان شده است.

ملا محمد عمر بر سر منبر رفته و در این باره آیه بعدی را صادر می کند: 'در اثنای سال ها جنگ بسیاری از خانواده ها از هم پاشیده شده اند و بسیاری از زنان بچه های شان را به تنهایی تر و خشک کرده اند (ترجم خواهی گفتار) اما زنان می باید در محیط کار از همکاران مرد خود شدیداً دور بوده و جدا باشند و با حجاب کامل ظاهر گردند. ما به آموزش زنان اهمیت زیادی می دهیم و بهمین دلیل خود ما یک کاروان آموزش داریم که به آنها خواهیم داد'.

هم زمان با قدرت گیری طالبان، مرتجعین مغضوب و شکست خورده نیز در تدارک سازمان دهی دوباره خود هستند و آنچه که در میان تمامی آنان مشترک است نه دفاع از منافع مردم بلکه سهم هرچه بیشتر داشتن در قدرت دولتی است.

ربانی مغلوب در کوه های شمال افغانستان مستقر شده و تلفنی پیام می دهد که: 'طالبان جاسوس خارجی ها هستند و سلاح های مرگ باری از اربابان خود گرفته است. کشور ما توسط پاکستان چپاول شده است'.

چماق مسلح ربانی، احمد شاه مسعود نیز طالبان را جاسوسان پاکستان می نامد و در تدارک دوباره سازمان دهی نیروهای مسلح خود برای حمله به کابل است.

عبدل رشید دوستم نیز که به شاه جنگی از یک ها شهرت دارد و با ۴۰ هزار نیروی مسلح خود بر شش منطقه شمالی افغانستان تسلط دارد و در فرصت طلبی و بی ثباتی ید طولایی دارد آمادگی خود را برای مذاکره با طالبان اعلام داشته و هینتی را راهی کابل نمود.

طالبان که تا دیروز از یک ها را به عنوان بدترین مسلمانان و کمونیست مورد خطاب قرار می دادند امروز با عشوہ گری های آخوندی حمایت آن ها را خواستار شده اند. بطوری که ملا حاج محمد یکی از اعضای شورای رهبری طالبان عنوان نموده: 'ما راه حل هایی را یافته ایم که بتوانیم با نیروهای مستقر در شمال به توافق برسیم و این نیروها مورد توجه عمیق طالبان قرار دارند'. آنها برای نابودی احمدشاه مسعود طالب وحدت با دوستم می باشند.

محمد ظاهر شاه در رم اعلام می کند که اگر احمدشاه مسعود وی را مورد حمایت قرار دهد به مردم منت گذاشته و به افغانستان برمی گردد.

احمدشاه مسعود در فکر ایجاد جبهه ای با عبدل رشید دوستم است.

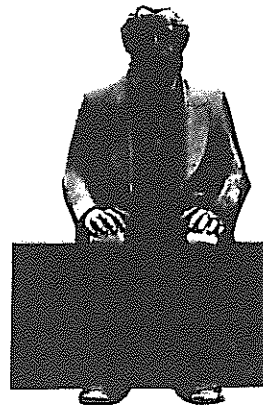
رشید دوستم با طالبان عقد برادری می بندد و...

در افغانستان همه با همتد و هیچکس با مردم نیست.

پیشرفت حزب کارگر برزیل

دور اول انتخابات شهرداری ها در برزیل، که در سوم اکتبر سال جاری برگزار شد. خیر از افزایش آرا ریخته شده به صندوق برای حزب کارگر برزیل در سطح ملی می دهد. دو سال بعد از روی کار آمدن حکومت "کاردوسو"، انجام رفم های وعده داده شده، توسط حکومت جدید با کندی بسیار زیادی پیش می روند، کندی پیشرفت اقدامات ضد مردمی مورد نظر دولت، با تناقضات درون پارلمان برزیل توضیح داده می شوند. از سوی دیگر از اصلاحات قول داده شد، در زمینه حقوق بازنشستگان و تامین اجتماعی خبری نیست، شرایط اجتماعی، بهداشت، آموزش و پرورش و... با دشواری های بیشتری روبرو می شدند و بیثباتی بنابه گزارش منابع معتبر به ۱۵٪ جمعیت فعال می رسد. این ها همه باعث تضعیف حکومت کاردوسو شده اند، علیرغم این که این حکومت کماکان از حمایت اکثریت توده ها به دلیل کاهش نرخ تورم برخوردار است. علاوه بر این، از نظر سیاسی، انتخابات شهرداری ها در اوضاعی برگزار شد که ائتلاف هم میان احزاب حاکم و هم اپوزیسیون سست شده و هر یک لیست های مستقل خود را ارائه دادند. نتایج اولین دور انتخابات نشان می دهند که حزب کارگر مجدداً از بیشترین آرا در ۲۶ مرکز (ایالتی) و در کل کشور از ۲۰٪ آرا رای دهندگان برخوردار گشته است. دومین حزب با ۱۷٪ آرا حزب ترقی خواه برزیل (سنتا راست ترین حزب برزیل) و سومین حزب، حزب سوسیال دموکراسی برزیل (حزب کاردوسو) می باشد. "جواو ماچادو" یکی از مسئولین حزب کارگر برزیل در محاسبه با "اینپرگور" دلیل موفقیت حزب در دور اول انتخابات شهرداری ها را برخوردارگی حزب از کاندیداهای شناخته شده در سراسر کشور دانست که تاکنون مسئولیت های شهرداری ها را به عهده داشته و قادرند با لیست های دیگر به رقابت برخیزند. ماچادو در مورد علل تضعیف حزب در برخی از حوزه های انتخاباتی، اختلافات و جناح بندی های درونی حزب، نوع تبلیغات انتخاباتی کاندیداها در برخی حوزه ها مثلاً در سانوپولو که کاندیدای حزب شعاری را برمیگزینند که با موضع اپوزیسیون حزب تناقض دارد و بالاخره سیاست ائتلافی حزب را نام می برد. ماچادو در این مورد می گوید: "مباحث مربوط به ائتلاف در حوزه های انتخاباتی، به دو موضع در حزب انجامید: یکی در تایید و تصریح هویت حزب و دیگری موافق با ائتلاف های وسیع و باز با دیگر احزاب سیاسی، نتایج انتخابات دلایلی در تایید موضع اول به دست داده اند." او می گوید: "این نتایج مواضع انانی را که می گویند حزب کارگر باید خط روشنی داشته باشد تقویت می کنند."

بحران رابطه



کارل مارکس باز می‌گردد. ۶۵٪ مردم آلمان شرقی به سیاستمداران کمونیست قدیمی خود سپاتی نشان می‌دهند. ۱۹٪ در شرق و ۱٪ در غرب آلمان به کمونیسم باور دارند و مفهومی سوسیالیسم مورد پذیرش ۲۴٪ مردم در شرق و ۲۲٪ در غرب می‌باشد. این آثار توسط نظرخواهی تشریحیه محافظه کار آلمان "فوکوس" انجام گرفته است. در جواب به این پرسش که به حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان تا چه میزان کرایش وجود دارد ۲۵٪ در غرب و ۱۹٪ در شرق پاسخ مثبت داده اند. ۷۰٪ در غرب عنوان داشته اند که ایس‌ن حزب تفکرات حزب متحد سوسیالیستی سابق را نمایندگی می‌کند و حزبی غیردموکرات است و در مقابل ۴۹٪ در شرق به دموکراتیک بودن حزب صحنه گذاشته اند.

این نظرسنجی شرایطی را بازگو می‌کند که واقعیت زندگی مردم بیانگر آنست. ۶ سال پس از ادغام بخش شرقی در آلمان غربی نه تنها مردم اعتنای به آینده خود پیدا نکرده اند بلکه هر روز با معضلات بیشتر اقتصادی روبرو شده و با از دست دادن امکانات اجتنایی که به طور نسبی در اختیار عموم قرار داشت و بلای بیکاری وحدت دو آلمان را جز بحران رابطه نبی دانند.

در همین نظرخواهی ۶۲٪ در غرب و ۶۴٪ در شرق پاسخ داده اند که روند وحدت دو بخش آلمان در هر زمینه ای اوضاع را بدتر کرده است. ۷۲٪ در شرق این احتمال را که شاید بعد از ده سال اوضاع کمی بهتر گردد عنوان داشته اند و ۵۷٪ گفته اند که مردم در دو بخش ادغام شده کاملاً با هم فرق داشته و به عنوان دو ملت جداگانه با هم برخورد می‌کنند. ۷۱٪ در شرق این واقعیت را صریحاً طرح کرده اند که به مردم آلمان شرقی به مثابه شهروندان

درجه دوم برخورد می‌شود و این جز بی احترامی به تاریخ یک ملت معنای دیگری ندارد.

در سال ۱۹۸۹ با فرو ریختن دیوار برلین هزاران نفر در خیابان ها به جشن و پایکوبی پرداختند اما ۶ سال بعد شعار "وحدت آلمان هرگز مباد" است که هزاران نفر را به خیابان ها می‌کشاند.

آمریکا

مواد مخدر، منبع تامین دلارهای جنگی "برای تامین مالی ضدانقلابیون کنترا در نیکاراگوئه، سیا در شهرهای بزرگ آمریکا از طریق دلالتها مواد مخدر به فروش می‌رساند."

طبق گزارش روزنامه "سان خوزه مرکوری نیوز" (کالیفرنیا) سیا از دهه هشتاد تجارت مواد مخدر در شهرهای بزرگ آمریکا را سازمان دهی می‌ناید و سود سرشاری نصیبش می‌شود. با پولی که از فروش مواد مخدر به دست می‌آید حکومت ریکان ضدانقلابیون نیکاراگوئه را در جنگ علیه ساندنیست ها تامین مالی می‌نمود.

این عملیات حیاتی از کانال دو نفر از فروشندگان عمده مواد مخدر که نیکاراگوئه ای می‌باشند در کالیفرنیا انجام می‌گرفت. این دو نفر گوکائین ارزان قیمت را از آمریکای لاتین وارد کرده و توسط دلالتان محلی در لوس آنجلس به فروش می‌رسانند.

زمانی که ابعاد این جاذبیت به مطبوعات کشیده شد کنکره آمریکا مجبور شد که در قبال آن موضع گیری کرده و کمیسیون تحقیق کنکره کار خود را آغاز نمود. در ۱۵ سال اخیر مصرف مواد مخدر در آمریکا به حد انفجاری خود رسیده است. از سال ۱۹۸۰ تعداد کسانی که در بیمارستان ها به خاطر استعمال مواد مخدر بستری می‌گردند دو برابر گردیده است. بیش از یک میلیون و نیم نفر به بیمارستان ها مراجعه کرده اند و این آمار در مقایسه با سال ۱۹۸۰ که حدود ۴۰۰ هزار نفر بوده است ابعاد وحشتناکی را نشان می‌دهد.

استعمار مواد مخدر با ظرفیت کمتر از رقم صفر در سال ۱۹۸۰ به ۱۵۰ هزار مورد در سال ۱۹۹۵ رسیده است. درصد مصرف مواد مخدر در نوجوانان در آمریکا نشان می‌دهد که به طور نمونه مصرف ماری جوانا از ۱۶/۹٪ در سال ۹۱ به ۲۸/۲٪ در سال ۹۵ و کوکائین از ۴/۴٪ به ۱۵/۵٪ افزایش پیدا کرده است. باندهای مختلف پخش

مواد مخدر بسیاری از نوجوانان را به استخدام خود درآورده اند. در حال حاضر حداقل ۲۵۰۰ نفر جوان به جرم قتل زیر حکم اعدام می‌باشند و این تعداد دقیقاً ۲ برابر سال ۱۹۸۰ گردیده است.

حقیقت پیروز می‌گردد!

گواتمالا - نشریه آلمانی زبان اشپیکل در شماره ۴۹ خود مصاحبه ای با خانم "منچو" برنده جایزه صلح نوبل انجام داده است و نظر وی را درباره پایان جنگ داخلی در گواتمالا پرسیده است که گوشه هایی از آن را برای خوانندگان "اتحاد کار" نقل می‌کنیم:

"سوال: بالاخره بعد از ۲۶ سال جنگ داخلی قرارداد آتش بس میان چریک ها و حکومت گواتمالا در اسلو به امضا رسید. به نظر شما این گام می‌تواند صلح واقعی را در کشورهای تضسین نماید؟

جواب: رئیس جمهور "آرزو" باید تلاش بسیاری در این مورد انجام دهد. او نه تنها باید یک تحفیه کامل را در نیروهای مسلح پیش ببرد بلکه علیه فساد و تجارت مواد مخدر نیز باید دست به اقدام بزند.

سوال: آیا پس از سال های طولانی دشمنی امکان یک همزیستی ملی بوجود آمده است؟

جواب: ساده نیست که در جواب سوال شما آری بگویم. قربانیان که ۹۰٪ آن ها از "مایا" ها هستند باید دقیقاً روشن کرده که در اثنای این جنگ کثیف با چه جنایاتی از میان رفته اند. در طی جنگ داخلی ۲۶ ساله در گواتمالا حداقل ۱۵۰ هزار نفر به قتل رسیده و ۵۰ هزار نفر مفقودالتر گردیده اند. (...)

سوال: آیا شما یک عفو عمومی را قبول دارید؟

جواب: زیر پا گذاشتن حقوق انسان ها نمی‌تواند بدون مجازات باشد. صلح به معنای عدالت نیز هست. می‌باید یک بازنگری و بازسازی را پیش برد.

سوال: شما خود خانواده و برادرانتان را توسط ترور دیکتاتوری نظامی از دست داده اید...

جواب: درد من هرگز التیام نمی‌یابد. اما من شخصاً حاضریم که شروع جدیدی را تجربه کنم. من خواهان این نیستم که یسرم در جنگ به روباهایش دست یابد."

شبکه جدید تروریستی در اروپا

تحرك سازمان اطلاعات و امنیت ایران در آلمان حداقل بعد از جریان ترور میکونوس محدود شده است و مامورین ایرانی تحت نظر قرار گرفته اند. بهین جهت ملاحظه راه دیگری برای انجام عملیات تروریستی خود پیدا کرده اند. اولین اطلاعات نشان می‌دهد که سازمان امنیت ایران همکاری های بسیار نزدیکی و گسترده ای را با سازمان امنیت بوسنی آغاز کرده است. رابط این جریان و در واقع عاملی اصلی این ارتباط مشاور رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بوسنی "کمال آدمویچ" می‌باشد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بوسنی "ایرفان لیه واکویچ" قبلاً بعنوان سفیر بوسنی در وین مسئول هماهنگی فعالین اسلامی با ایرانی ها و سودانی ها بوده است. در پاییز ۱۹۹۶، "لیه واکویچ" که ظاهری شبیه حزب الهی های ایرانی دارد با صورتی تمام ریش راهی آلمان شد تا تماس با اسلامی های بوسنی را تحت پوشش یک مسجد سازمان دهد. هدف وی پیش بردن اقدامات پلیس امنیتی بوسنی در کل اروپا بود. وی این عملیات را با فردی هماهنگ می‌کند که از مامورین سازمان امنیت ایران است. آن ها در وین، بوداپست، لیوبلیانا، زوریخ و بن شبکه ای را ایجاد کرده اند که از طریق سارایوو و تهران هدایت می‌گردند.

به نقل از نشریه آلمانی زبان فوکوس شماره ۴۹

اروپای شرقی، رویای جدید

کارخانجات تولیدات سلاح در غرب به دنبال این هستند که قبل از پیوستن کشورهای اروپای شرقی به "پیمان ناتو" بازار فروش سلاح با تکنیک بالا را در آن کشورها بدست آورند. شرکت های فروش سلاح آمریکایی، فرانسوی، سوئدی و انگلیسی چند ماه پیش اجناس پیشنهادی خود را که شامل جت های جنگنده آن ۱۶، ۱۱، ۱۰، ۱۸-آ، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰ و "کریین یاس ۳۴" می‌باشد به کشورهای بلوک شرق سابق اعلام داشتند. دفاتر فروش سلاح های آمریکایی در ورشو، بوداپست و پراگ برای فروش کالاها مرکب از خود بسیار فعالند. سفارت آمریکا در لندن دلالت اصلی این معاملات است. آمارهایی که توسط ناتو منتشر شده است نشان می‌دهد که آینده پر سودی در رویای سرمایه داری جهان ترنم خود را آغاز نموده است!

اطلاعیه

مرگ مرموز غفار حسینی
هشدار ی به نویسندگان ایران است!

به قرار اطلاع، روز سه شنبه ۲۲ آبان ماه (۱۲ نوامبر) جسم بی جان غفار حسینی، نویسنده را در خانه اش در تهران یافته اند. مرگ مرموز غفار حسینی، بدنبال ربودن فرج سرکوهی، هشدار جدی به جامعه ی روشنفکرای ایران است.

هفته پیش فرج سرکوهی، سردبیر نشریه آدینه، هنگام خروج از کشور در فرودگاه مهرآباد، ربوده شده است. مدتی پیش تر، توطئه سقوط اتوبوس حامل ۲۲ نفر از نویسندگان کشور که عازم ارمنستان بوده اند، در راه آستارا به طرز معجزه آسایی ناکام ماند. بازداشت ها و بازجویی ها از نویسندگان وسعت گرفته است. هم اکنون شایع است که تعدادی از نویسندگان در روزهای اخیر دستگیر شده اند. در مقابل این همه نباید فقط به حرف بسنده کرد. باید دست به اقدام زد. باید با تمام قوا با توطئه جدید رژیم برای خاموش نمودن صدای نویسندگان کشور به مقابله برخاست و بطور مشخص در خارج از کشور دست به اعتراض گسترده و همزمان در تمام کشورها زد. افکار عمومی و مجامع مدافع حقوق بشر را علیه جمهوری اسلامی و نقشه های پلید آن بسیج کرد. بدون کارزاری همه جانبه، غفار حسینی آخرین کسی نخواهد بود که خبر پیدا شدن جسدش به ما می رسد.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۲ آبان ماه ۱۳۷۵

۱۲ نوامبر ۱۹۹۶

برگزاری مراسم یادمان
جانباختگان قتل عام ۶۷ در
پاریس

شنبه شب ۳۰ نوامبر ۹۶ مراسمی بدعوت کانون نویسندگان ایران در تبعید، کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران و انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران مراسم یادبود شهدای فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران برگزار شد. در این مراسم که با استقبال هموطنان مقیم پاریس روبرو شد در ابتدا نمایندگان تشکلهای برگزار کننده سخنانی ایراد کردند. در ادامه مراسم، آهنگساز سرشناس ایرانی آقای اسفندیار منفرد زاده که در آمریکا سکونت دارد و بدعوت برگزار کنندگان مراسم به پاریس مسافرت کرده بود با هنرنمایی درخشان خود بویژه با اجرای برخی آثار ماندگار موسیقی مترقی ایران و نیز با ارائه کارهای جدید خود توجه حاضرین را جلب کرد. پیامهای همبستگی متعددی به مراسم ارسال شده بود. در پیام کمیته فرانسه سازمان ما به این مراسم از جمله آمده بود: خمینی و سردستانان حکومتش بخوبی میدانستند که مردم ایران جنایات و فضااحتیای آنها را نخواهند بخشید. پس بنا به ماهیت ناجوانمردانه و سفاک خود به زندانیان سیاسی حمله بردند، برکزیده ترین جوانان ما - کلهای سرسبد خلقمان را - در حالیکه کمترین امکان دفاع از خود نداشتند - به رکیار بستند، قتل عام کردند. و در وحشت حتی از جنازه های آنان، کورهای دسته جمعی شان را نیز درهم کوبیدند تا هموار و ناپیدا شوند.

آری اگر تاریخ ایران لکه تسک خمینی و دار و دسته اش را بر دامان دارد، لیک رخسارش از خون انبوه جوانانی که در سختترین شرایط و با جسارت و شجاعت بی نظیر از تمامیت شرف و وجدان مردم ما در مقابل حکومت ا لله دفاع کردند همچنان کلکون است،

کننده با پوشیدن لباس های محلی خود به مراسم جلوه ی خاصی بخشیده بودند. برنامه های خاصی برای کودکان در نظر گرفته شده بود که شامل رقص، آواز، شعرخوانی و... که مورد استقبال کودکان قرار گرفت و جایگاه خاصی در برنامه ها داشت.

این مراسم از ساعت ۷ شب تا ۱۱ بامداد به طول انجامید که در آن بیش از ۵۰۰ (پانصد) تن از هموطنان شرکت داشتند.

انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی در ونکوور، یکی از فعال ترین تشکل های دمکراتیک ایرانی در شمال آمریکا می باشد که فعالیت های متنوع و چند مضمونه ای را در زمینه های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و امور پناهندگی به پیش می برد. ارکان انجمن، فصل نامه ی 'پیوند' می باشد که در شمال آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی پخش می گردد. هر سال برگزاری مراسمی چون سالگرد قتل عام زندانیان، شب یلدا، چهارشنبه سوری، عید نوروز... بهمهده ی انجمن می باشد. این انجمن در طول سال ده ها مراسم سخنرانی با شرکت نویسندگان، محققان و شعرا... برگزار می نماید.

شب همبستگی با نویسندگان
ایرانی

در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۹۶، هم زمان در سراسر اروپا و آمریکا، به اعتراض رسیده شدن فرج سرکوهی، سردبیر نشریه ی آدینه و ادامه ی اربعاب نویسندگان ایرانی توسط جمهوری اسلامی، شب همبستگی با نویسندگان ایرانی در ونکوور کانادا برگزار گردید.

این برنامه که به دعوت کمیته برگزاری شب همبستگی با نویسندگان ایرانی، فراخوانده شده بود توانست حدود ۱۲۰ نفر را گرد هم آورد. در این مراسم سخنرانی از اتحادیه نویسندگان کانادا، عفو بین الملل، تعدادی از وکلا و حقوق دانان کانادایی و اعضای کانون نویسندگان ایرانی در تبعیدی سخنرانی نمودند. همچنین نوار مصاحبه ی تلویزیونی فرج سرکوهی (در رابطه با سانسور در ایران) به مدت ده دقیقه به نمایش گذاشته شد.

جشن هفتمین سالگرد فعالیت

به دعوت انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی استان بریتیش کلمبیا (کونکور- کانادا) جشنی به مناسبت آغاز هفتمین سال فعالیت این انجمن در تاریخ ۱۰ نوامبر برپا گردید. برنامه های متنوع و جالبی در این جشن اجرا شد که شامل رقص های محلی ایرانی، خارجی و ترانه های شاد ایرانی چون کردی، فارسی، ترکی، بلوچی و همچنین خارجی بود. ایرانیان شرکت

کمکهای مالی دریافتی

اسفندیار ۲۰ مارک

اسفندیار ۵۰ مارک

بمناسبت سالگرد ۲۶ دی، روز فرار شاه

شاه رفت

آزاد

خیابان انقلاب را دنده عقب بروم و بگویم غلط کردم .

اما این بار نیز اشتباه می کنند . در طول تاریخ این ملت ، شاه و مذهب همواره با هم همراه بودند . در مقاطعی بخشی از مذهبیان آنجا که منافع خود را در خطر می دیدند ، در تضاد با شاه ، دست به مخالفت می زدند . اما این مخالفت به مفهوم حمایت از مردم نبود . شرایط تاریخی به گونه ای پیش رفت که در زمان انقلاب جناح نیرومندی از مذهب در موقعیت اپوزیسیون قرار داشت . این نیرو سوار بر موج انقلاب و در سایه فقدان آلترناتیو دمکراتیک ، رهبری انقلاب را به دست گرفت و پس از به قدرت رسیدن ، انقلاب را به شکست کشاند .

آزادی همچنان خواست مردم باقی مانده است . مردم یک چهره دیکتاتوری یعنی شاه را ۱۷ سال پیش وادار به فرار کردند به گونه ای که دیگر باز نکرده . امروز نوبت تعیین تکلیف با مذهب و دیکتاتورهای مذهبی است .

اما در این روز که برای ملتی ، روزی تاریخی و فراموش ناشدنی بود ، برای جمعی اندک ، روز ناکوار و تلخی بود . آنان که منافع مستقیم در ادامه حکومت دیکتاتوری شاه داشتند ، طبعاً از این فرار راضی نبودند . به خود امیدواری می دادند . نه این که یک بار شاه رفته و بازگشته بود ، چرا اینبار نه ؟ به خود می گفتند ، 'شاه برمی گردد ، دوستان داخلی و خارجی شاه وی را حمایت می کنند .

اما این بار چنین نشد . آن ها اشتباه می کردند . مردم از تجارب تاریخی درس می آموزند . همین نگرانی را نیز مردم داشتند . که باز چون سال ۲۲ شاه به کمک دیگران بازگردد . حضور گسترده آن ها در خیابان ها نه تنها در روز ۲۶ دی ، که روز جشن آن ها بود ، بلکه روزها و هفته های بعد نشان داد که مردم می دانند که شاه نباید برگردد .

و شاه برنگشت . اکنون ۱۷ سال از آن روز می گذرد . حکومت جانشین شاه که بر روی شانه های مردم به قدرت رسید دستگاه دیکتاتوری به مراتب خشن تر و جنایت کارانه تر برقرار ساخت . آرزوی مردم برای

تحقق آزادی بار دیگر و در پیامد یک انقلاب بزرگ به فرجام نرسید .

آنان که ۱۷ سال پیش در چنین روزی نگران و غمگین بودند ، می کوششند ، در سایه حکومت ضد مردمی جمهوری اسلامی برای رژیم شاه آبرو و اعتبار به خرنند . با تکیه بر وضعیت وخامت بار زندگی مردم ، سرکوب و خفقان شدید و مقایسه آن با زمان شاه ، تاسف و پشیمانی را دامن می زنند و به قول یکی از لطیفه های چند سال بعد از انقلاب ... تمام طول

ساعت ۲ بعد از ظهر بود . فریاد همسایه به گوشم رسید که مرا صدا می کرد . پنجره آشپزخانه را که روبروی آپارتمان او بود باز کردم . دیدم به صدای بلند می گوید 'فلانی ، رفت ، شاه در رفت ' گفتم 'جدی می گی ' گفت 'رادیو را روشن کن خودت می شنوی ' رادیو را گرفتم . صدای کوینده بود که می گفت 'علیحضرت همایونی ...

واقعیت داشت ، شاه فرار کرده بود . خبر از این خوشحال کننده تر نمی شد . جای نشستن نبود ، باید به خیابان می رفتیم . با همسرم و پسر که تازه ۵ ماه بود به دنیا آمده بود از خانه خارج شدیم و به سمت خیابان شاه رضای سابق و انقلاب فعلی راه افتادیم .

همه در خیابان بودند . خبر پخش شده بود . شادی در فضا موج می زد . مردم به خیابان ها ریخته بودند . می خندیدند . می رقصیدند روبروی می کردند . به یکدیگر تبریک می گفتند . شیرینی پخش می کردند ...

خوشحالی بی حد و حساب بود . هرگز شادمانی به این وسعت سابقه نداشت . یک ملت رفتن دیکتاتور را در خیابان ها و در وسعت یک کشور پهناور جشن می گرفت .

سرتاسر خیابان انقلاب مملو از مردم بود . روزنامه ها با درشت ترین حروف ممکن ، که تاکنون سابقه نداشت نوشتند 'شاه رفت ' و مردم با اضافه کردن 'در ' روزنامه را بدست گرفته بودند و به یکدیگر نشان می دادند جمعی عکس شاه را از روی اسکناس ها بریده بودند و اسکناس بدون 'کله شاه ' به هم نشان می دادند .

راندگان اتومبیل برف پاکن ها را به هوا بلند کرده و به رقص واداشته بودند . شمع و پای کوبی بی سابقه و غیرقابل وصف بود .

این شادمانی حاصل سال ها مبارزه ، نه بهتر است گفته شود حاصل قرن ها مبارزه ملتی برای رهایی از ستم دیکتاتوری 'شاهی ' بود . قرن ها تحمل ستم 'شاهان ' ، مبارزه برای رهایی از آن ، به ویژه از زمان انقلاب مشروطیت ، تار جان هزاران انسان پاک و شریف در راه آزادی بهای سنگینی بود که ملتی علیه 'شاه ' داده بود . مردم ارزش این رنج را می شناختند . و این سرور و شادمانی بازتاب آن بود . بی جا نبود که در همان روز بارها مردم آواز سر می دادند 'در بهار آزادی ، جای شهدا خالی'



شماره ۳۳

دی ماه ۱۳۷۵

دسامبر ۱۹۹۶

ETEHAD KAR
DECEMBRE 1996
VOL 3. NO. 33

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود رابه آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER B.C.
V6B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

اطلاعیه پیرامون اعتراضات گسترده مردم در کرمانشاه و چند شهر دیگر!

طبق اخبار رسیده، روز دوشنبه ۱۲ آذرماه (۲ دسامبر)، پیکر بی جان ملامحمد ربیعی، امام جمعه اهل سنت کرمانشاه در خانه اش پیدا می شود. به دنبال انتشار خبر مرگ مرموز وی، مردم به خیابان ها ریخته و خشم و نفرت خود از وضعیت حاکم بر جامعه را، با شکستن شیشه بانک ها و حمله به ادارات دولتی به نمایش گذاشتند.

شورش اعتراضی مردم که از کرمانشاه شروع شده بود، بلافاصله به شهرهای جوانرود، پاوه، مریوان، رودسر و سنندج کشیده می شود، نیروهای سرکوب رژیم با سبعیت تمام به مقابله با مردم می پردازند. بنابه گفته شاهدان عینی، در جریان حملات نیروهای رژیم به تظاهرات مردم، ده ها نفر کشته و صدها نفر زخمی شده اند. اخبار منتشره حاکی است که علیرغم حضور گسترده ی نیروهای سرکوب رژیم و اعمال حکومت نظامی غیررسمی در این شهرها، تظاهرات اعتراضی مردم هنوز ادامه دارد.

ملامحمد ربیعی، موضعی مخالف رژیم حاکم داشت و به همین دلیل رژیم جمهوری اسلامی او را ترور کرده است. این اولین بار نیست که جمهوری اسلامی شخصیت های مخالف اقلیت های مذهبی را ترور می کند. رژیم جمهوری اسلامی، تاکنون علیرغم اعتراضات بین المللی در رابطه با ترور رهبران اقلیت های مذهبی، از جمله رهبران مذهبی اقلیت ارمنی، به اقدامات تروریستی خود در این زمینه بی اعتنا به اعتراضات مردم ادامه داده است. تنها فشار فزاینده بین المللی و پشتیبانی جهانی از مبارزات مردم ایران، قادر خواهد بود که رژیم را از ادامه ترورها باز دارد.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۴ آذر ماه ۱۳۷۵

۴ دسامبر ۱۹۹۶

با موج جدید سرکوب به مقابله برخیزیم!

امروز چماقداران رژیم در شمال تهران، به ارباب مردم پرداختند. آن ها تحت عنوان مبارزه با بدحجابی، به آزار و اذیت زنان پرداخته، ده ها نفر را بازداشت نموده، روانه زندان ها نمودند.

بعد از فشارهای چندماهه اخیر به جامعه ی روشنفکری ایران، بازداشت نویسندگان، بازجویی از آن ها و ربودن فرج سرکوهی، سردبیر آدینه در فرودگاه مهرآباد تهران، که هنوز اطلاع روشنی از وضعیت او در دست نیست، تشدید مجدد فشار علیه زنان، نشان دهند ی عزم سران جمهوری اسلامی در گسترش دامنه سرکوب برای ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه است.

جمهوری اسلامی تاکنون همیشه، زمانی که در مقابل موج نارضایتی فزاینده مردم قرار گرفته است. برای در هم شکستن هرگونه روحیه تعرضی آنان و نشان دادن حضور ددمنش خود قبل از همه، حمله به زنان را سازمان داده و برای این منظور اوباشان خود را روانه ی خیابان ها نموده است و همزمان با این حمله ها، به اقدامات جنایت باری مثل کشتار زندانیان سیاسی دست یازیده است.

عربده کشی های امروز نیروهای رژیم در خیابان های تهران، بیانگر آنست که سران جمهوری اسلامی درصددند تا بیورش های اخیر خود به نویسندگان ایران را تشدید کرده و صدای روشنفکران جامعه را که در سال های اخیر بلند بوده است، با ارباب و ترور بیشتر در سینه خفه کنند.

در مقابل موج جدید سرکوب رژیم باید به مقابله ای همه جانبه برخاست و خواهان متوقف نمودن تجاوز آشکار به حقوق انسانی زنان، آزار و اذیت نویسندگان و روشنفکران و آزادی فرج سرکوهی از زندان، که با توجه به گسترش موج جدید سرکوب، بیش از همیشه جانش در خطر است، گشت. باید با تمام قوا افکار عمومی جهانیان را متوجه اهداف پلید رژیم در گسترش دامنه ارباب و ترور در جامعه ما ساخت.

مقابله با موج جدید سرکوب رژیم و خواست آزادی فوری فرج سرکوهی سردبیر آدینه، وظیفه تمامی نیروهای آزادی خواه است!

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۰ آذر ماه ۱۳۷۵

۲۰ نوامبر ۱۹۹۶